و گاه بفغفور قضا زبان برگشودست - دیرین غمخواری برادر مرا بدین روز بنشاند - و جدائی معنوی درستدار گروگشای بستگیها کالیوه گردانید - این وحدت‌گزین کثرت آرا جزاو را بدوست نداشت و مرهمِ درونی ناسورِ او سرانجام می یافت - ناگزیر به پیغوله درشده بجانکاهی سرراهِ انتظار نشست - و ناخن بردل زدن و جگر پالودن پیشه گرفت - شاهنشاهی اندرز و کششهای آن سترگ نیرو مرا بگریوهٔ صبر آبله پا آورد - و جانبخشی و دلدهی[2] او شهربند گردانید - عقل رفته باز آمد - و هوشِ خفته بیدار شد - بر زبانِ حقیقت طراز گذشت - کردگار بهمتا بندگان را از راهِ وارستگی و دلبستگی بخود برخواند - و بدین دو روشِ بهم ناسازگار کامِ دل بردهد - در فروشدنِ حقیقتی دوستان نیکوانِ نخستین را جز رضامندی و تسلیم پیشگی نسزد - و اگر همگی مردم را جاوید زندگی باشد خرد دوستان گشاده پیشانی و تازه رو باشند - خامه دربن کاروانی سرا که درنگ برنتابد - و اگر پسین این طرز پیش گیرد پیوندِ دلها بگسلد - و شهر از آبادی برافتد تا خشنودیِ ایزدی بار آورد - و زبان‌زدگی دین و دنیا اندوزد - (اگر یکی را از معنوی بهره غم پیرامون نگردد - و خود را بران ندارد) انسی فطرت را بهیمی طبیعت نام نهاده آید و مردمی را درندگی برخوانده شود - فرخا شهربندے که درین عالم هریک را پای خرد بسنگ آید - و سررشتهٔ اختیار از دست فروهشته بگوناگون غم درافتد - آن ناشکیبائی (که از تو رفت) ناگزیرِ وابستگی بود - و بسا دلاویز گفتارِ آن روحانی پزشک چاره‌گر آمد در روز آن سفرگزین دل را از همه برگرفته با ایزد بیچون بود - و نشانِ آگهی پیدائی نداشت ناگاه جهان سالارِ دانش نواز بر بالینِ او آمد - چشم برگشود - و بزرگ داشت بجای آورد افسرخدیو بخدای مهربان سپرده بازگردید - و همان‌دم بعلوی‌عالم شتافت - در گوهرین‌نامهای خود از واپسین سفر آگهی داده *

* مثنوی *

نیّافی ازین ترانه بس کن * مرغت بنواست در قفس کن

از ساحتِ این بسیط بگذر * مستسقی ازین محیط بگذر

* دیگر *

شاهنشاها خسرو پروها * دریا گهرا فلک شکوها

بزمی ست جهان بعیش پیوست * دورِ تو شراب آسمان مست

من مطربِ پرده‌های خونی * کلکم بنوای ارغنونی

زین بزم که عشرتِ تو ساقی ست * گر من بروم ترانه باقی ست

(۲) در [بعضے نسخه] معاونت و دلدهی *

سازند سبو کشان فسانه * مطرب نه و بزم پر ترانه

* دیگر *

کس را قدمِ سلوکِ من نیست * این کارِ دل است کارِ تن نیست
روبه منشان بمن چه دارند * پیشانیِ شیر را چه خارند
من سیرنظر ز خوانِ قدسم * نعمت خورِ دودمانِ قدسم
این سگ منشانِ کو بکو را * مردار خورانِ بے گلو را
با کرگسِ[۲] روزگار ماندم * در مزبله جیفه خوار ماندم
با عیسیِ جان صبوح کردم * دریوزهٔ عمرِ نوح کردم
چون از نفسِ من این سخن زاد * خضر آمد و عمرِ خود بمن داد
گر در برخم فراز کردند * عمرِ سخنم دراز کردند

گیتی خداوند را بسیچِ شکار بود - آن آمادهٔ واپسین سفر چنان آرزو کرد که نگارندهٔ اقبالنامه دستوری چهار روز گرفته نزدِ او باشد - چون عرضه داشت ازان سگالش باز ماندند - چهارم روز رو از جهانیان درکشید - و نهفته دانئی او بروی روز افتاد - و پیش ازین بچهار ماه درسرآغازِ رنجوری این رباعی برسخته بود *

* رباعي *

دیدي که فلک چه زهرهٔ نیرنگي کرد * مرغِ دلم از قفس شب‌آهنگي کرد
آن سینه که عالمے درو مي‌گنجید * تا نیم دمے بر آورم تنگي کرد

و در بیماري چند بار این بیت برزبان رفت *

* بیت *

گر همه عالم بهم آیند تنگ * نه نشود پای یکے مورِ لنگ

از دیرساز تنهائي دولت داشتے - و رازِ خموشي سپردے - با شاهنشاهي کوشش خمسه انجام نگرفت - خود ازان آگهي میدهد *

* نظم *

بس قافله رفت کز درائے * نشنید فلک چنین صدائے
بر بسته بپای مرغ خامه * دارم بخیالِ پنجنامه
بگرفته هوای آسمانی * مانده بمیان ز بس گرانی
دانم که کم است چرخ فرسای * پروازِ کبوترانِ بر پای
گر پای نه پیچدش بدامے * امّید رسانَدش پیامے
زین هفت رباطِ چار منزل * بندم بجمازه پنج محمل

---

(۲) نسخهٔ [ب] گردش *

آن چار عروسِ هفت خرگاه * کاوردم شان به نیمهٔ راه
چندے اگرم امان دهد بخت * یکیک ببرم بپایهٔ تخت
سازم دل ازین فسانه سیراب * زان پیشترک که گیردم خواب
گر نشکندم سپهر پیمان * بلقیس برم بر سلیمان

لختی از هرکدام که یادت برمینویسد *

* ایزدي نیایش *

* مثنوي *

زمزمه سنجِ نفسِ آتشین * لخلخه سای دلِ آتش نشین
شرده آموزِ نگههای مست * حوصله بخشِ جگرِ دل بدست
جوشِ صراحیِ طبرزد لبان * آبِ صبوحیِ قدحِ غبغبان
باده چکانِ لبِ آتش رخان * آب دهِ خندهٔ گل پاسخان
مهره کشِ تختهٔ مینای صبح * پنجه گشایِ یدِ بیضای صبح
بتکده آرایِ بتانِ بهار * تاب دهِ میکدهٔ (۲) لاله زار
نکته نگارِ ادبِ نطق از بیان * چشمه شکافِ رگِ خشک از زبان
ذرّه درین دشت سر اسرارِ او * ریگِ روان قافلهٔ رازِ او
نه کره را بر سرِ کرسي نهاد * هرچه درین دایره پرسي نهاد
معرفت از خاکِ درش ناامید * عجز بسرچشمهٔ او رو سفید
رفت ازو صاف گزینان زدست * دُرد کشان نیز ازو نیم مست
دیده رمد سنج وجهان پرشعاع * عقل تهیدست و دکان پرمتاع
نطقِ یکی والهِ گفتارِ او * درکِ یکی مفلسِ بازارِ او
علم درین قافله بیگانه ایست * عقل درین سلسله دیوانه ایست
جانِ سخن درکفِ کنهش قتیل * خونِ قلم در رهِ حرفش سبیل
جلوهٔ خورشید و سخن روز کور * صفحهٔ (۳) افلاک و قلم پای مور
نکته گران محمل و دانش خراب * قافله مستسقي و دریا سراب
راه به تیغ اندر و دل خواب گیر * دشت همه آتش و کشت آبگیر
غیر نه و خانه باغیار در * جام نه و باده بسرشار در
قافلها هست نشان برنشان * بادیه در بادیه محمل کشان

(۲) در [چند نسخه] منکدهٔ (۳) در [بعضی نسخه] صفهٔ *

قافلهٔ شد بچراغ دلیل * قافلهٔ یافت بوجدان سبیل
رنگ نه[۲] بر کردهٔ روز بهي * هر دو درین راه بدستِ تهي
قافله را رفت بمشرق نشان * تو سوِ مغرب شده محمل کشان
شرق بجز باد چه سنجد بکیل * نرق بجز خاک چه بیزد ز میل
شوقِ تو مستسقي و معني شراب * موجهٔ سیماب و فروغِ سراب
بحرِ سخن تشنهٔ تحمیدِ از[۳] * ریگِ روان سبحهٔ توحیدِ او[۴]
دست و گریبان بخودم چون کنم * سر ز گریبانِ که بیرون کنم
چاک زدم پردهٔ سامانِ خویش * بوکه زنم دست بدامانِ خویش

* ثنای گیتي خدیو *

من که چو می جوشِ سحر میزنم * موجه بجیحونِ نظر میزنم
موجِ سخن جوهرِ تیغِ من است * بر دلِ دریا گهرم روشن است
بادهٔ من پخته تر از روزگار * ساغرِ من شسته تر از نو بهار
میکدهٔ صبحم ز نشاطِ دماغ * شعله فگن بر سرِ مرغانِ باغ
اینکه تذروم[۵] بسخن راه یافت * بال و پر از مدحِ شهنشاه یافت
جوهرِ کل گوهرِ دیهیمِ او * درِ فلک سر خطِ اقلیمِ او
ساغرِ او همّتِ دانا پسند * بادهٔ او پرتوِ عقلِ بلند
نشاهٔ او جوهرِ بینش زدای * نکتهٔ او جرعهٔ دانش فزای
سرِّ آلهي دلِ ربّانیش * خطبهٔ شاهي خطِ پیشانیش
دست دهِ لجّهٔ بے ساحلان * نرخ نهِ گوهرِ دریا دلان
نامه که مانند شهان برسرش * آمده طغرای هو الاکبرش
نقدِ خرد گوهرِ تمکینِ او * نظمِ جهان نسخهٔ آئینِ او
خسروِ خندان دلِ فرخنده چهر * خندهٔ او عقده گشای سپهر
خلق سبکدل ز گرانباریش * فتنه گران خواب ز بیداریش
شیر دل و شیر کش و شیر گیر * داد گر و زود رس و دیر گیر
شاهدِ او دانشِ[۶] معني نگار * ساقیِ او همّتِ دریا نثار

(۲) در [چند نسخه] نه پر کردهٔ (۳) نسخهٔ [ز] تو (۴) نسخهٔ [ز] تو (۵) نسخهٔ [ا] نه دردم
(۶) نسخهٔ [ز] معنيِ دانش نگار *

هست دو منشورِ جهانبانیش * جوهرِ تیغ و خطِ پیشانیش

هر(۲) دو جهان عقل مسلّم ترا * دورِ شهنشاهیِ عالم ترا

در ازل از مدحِ تو بستند طرف * ده قلم و نه ورق و هفت حرف

با همه نورِ سحرستانِ تو * شب نتوان یافت بدورانِ تو

عمرِ ابد بےتو بدوران(۳) شتاب * عالمِ پیر از تو بعهدِ شباب

* پیرایهٔ آغازِ کلام *

باز دلِ تنگ بهم برزدم * آبلهٔ چند به نشتر زدم

آنچه برون رفت ز مدهوشیم * روحِ قدس گفت بسرگوشیم

انجمنِ شوق ضمیرِ من است * رقصِ ملائک ز صفیرِ من است

چرخ بسے گشت که تابد شبے * از پسِ نه فرق چو من کوکبے

زین دمِ روشن که زدم صبحگاه * آئینه بستند بر اکلیلِ ماه

حرفِ من از صبح دلاویز تر * کلکِ من از مرغِ سحرخیزتر

این چمنِ تازه که پرورده ام * شام(۴) و سحر خونِ جگر خورده ام

آمدم اینک ز شبستانِ غیب * میکده در دست و گلستان بجیب

زین دمِ گیرا که زدم سینه تاب * عطسه گره شد بدماغِ شراب

حکمتے از پرده بساز آورم * مغزِ فلاطون بگداز آورم

چشمه بکارم نفسِ تازه را * تا دلِ دریا برم آوازه را

برسرِ ساحل بکنم پای سخت * تا جگرِ بحر کشم لخت لخت

گر دهدم دست نوائے بلند * در گلویِ صاعقه پیچم کمند

نور ز خورشید برات آورم * از دمِ خضر آبِ حیات آورم

مه بکفِ راهنمونان دهم * نکته رہ آورد بیونان دهم

صد گلِ مهتاب بکلکم دراست * صد درِ نایاب بسلکم دراست

راهِ سخن را بسخن بسته ام * این‌چه(۵) طلسم است که من بسته ام

خامهٔ من جلوه کنان گل بدست * بررخِ(۶) اندیشه کند خاربست

رشحهٔ کلکم ز نشاطِ نعیم * مجمره آویخت ز جعدِ نسیم

(۲) در [بعضِ نسخه] ای دو جهان (۳) نسخهٔ [ز] بدور شتاب (۴) نسخهٔ [اب] از دمِ صبح بر آورده ام (۵) نسخهٔ [ل] طرفه طلسم است (۶) نسخهٔ [اب] بر دل اندیشه *

از تفِ این بادہ کہ آمد بجوش * آبلہ زد برلبِ دریا خروش
فخرِ[2] معالي بفلک کوسیم * فرقِ معاني بزمین بوسیم
من خم و دریا دل و گرداب جوش * بادۂ من لنگرِ طوفانِ هوش
بر درِ همّت بہ تہیِ مایگان * گنج ببخشم ز سخن شایگان

* بہارِ آفرینش *

پیش کہ هنگامۂ عالم نبود * غلغلِ بازیچۂ آدم نبود
چہرۂ وحدت خطِ کثرت نداشت * طرّۂ معني خمِ صورت نداشت
داشت بیک دانہ جہانِ فراخ * نہ چمن و هفت گل و چار شاخ
بسکہ سرِ عاشقیِ خویش داشت * هژدہ هزار آئینہ درپیش داشت
پردہ نشینانِ شبستانِ غیب * باز کشیدند برون سر ز جیب

* خلوت در انجمن *

صبح کہ نقدِ در جہان ریختند * خلوتے از انجمن انگیختند
خلوتے از انجمنِ آفتاب * شاهدِ او صبحِ سفیدِ نقاب
خلوتے انداختہ نطعِ فراغ * سوختہ یک شمع و هزاران چراغ
شاهد خلوت گلِ کثرت بدست * آمدہ و بر رخِ امکان نشست
صبحِ ازل شعشعۂ روی او * شامِ ابد سایۂ[3] گیسوی او
پردہ ز رخسار بر انداختہ * آئینہ را برقعِ رو ساختہ
زلفِ تقیّد بسرِ دوشِ او * خالِ تعیّن بہ بناگوشِ او
یک روش و جلوہ کران تا کران * یک نگہ و غمزہ جہان در جہان
هم مژہ اندر مژہ هنگامہ خیز * هم نگہ اندر نگہ افسانہ ریز
چار چمن ساختہ از رنگ و بو * هفت قدح کرد پر از نہ سبو
غمزہ نظر گاہِ صنم درستان * بتکدہ در بتکدہ هندوستان
روی برو شاهدِ برقع شکاف * کف بکف آئینۂ مینا غلاف
چشمے و صد میکدہ مستي درو * نازے و صد بتکدہ هستي درو
مرحلہ در مرحلہ نظّارہ زار * قافلہ در قافلہ آئینہ بار
برقِ رخش آئینہ بگداختہ * آئینہ در آئینہ پرداختہ

---

(۲) نسخۂ [ل] مغزِ معاني (۳) نسخۂ [ل] حلقۂ .

شیشه حلي بسته ز دستِ نگار * نغمه گلو شسته بخونِ بهار
شعله به پیچیده بگلبانگِ نی * شیشه برقص آمده بر بوی می
رفته و آینده بیک حال در * عالمِ تفصیل باجمال در
تشنه نگاهان مژه انگیخته * چون مژها بر سرِ هم ریخته
من بچنین محفلِ ناکاسته * با دلِ خود خلوتی آراسته
خلوتے انگیخته در انجمن * دل بمن و من بدل اندر سخن
نعره زنان سر بعبادت زدم * تا درِ معني باشارت زدم
وحدتے از وحدتِ کثرت بری * بیخودیٔ محوِ تماشاگری
نعل درین بادیه واژون زدم * بر قدمِ صبح شبیخون زدم

* شائع شدن عشق حقیقي در عالم مجازي (۲) *

صبحِ ازل ریخت چو بارانِ عشق * شد دو جهان غرقهٔ طوفانِ عشق
عشق بدل ریخت چو ساغر بجام * شور (۳) بسر خاست چو آتش ببام
نکته گران است بگفتارِ عشق * چشمه روان است برفتارِ عشق
صاعقهٔ عشق چو ریزد بفرق * نبض برقصد ز تپش همچو برق
بارقهٔ عشق چو گردد بلند * کوه سراسیمه جهد چون سپند
تاب زدند آتشِ نظّاره را * از مژه سفتند دلِ خاره را
دیده گشادند و دل اندوختند * گوش بلب لب بگلو دوختند
باز گشادند لبِ خون چکان * نغمهٔ الماس گدازي دکان
من که درین بتکده ام پیرِ عشق * زمزمه پیرای بم و زیرِ عشق
لعل طرازم دلِ گنجینه را * خطِّ بدخشان بکشم سینه را
بلبلِ ما شعله پرستي کند * نے رخِ گل بیند و مستي کند
صد قدم از خویش فرود آمدم * تا بچنین بانگ و سرود آمدم
این همه تفسیده درونانِ راه * شست فکندند درین چشمه گاه
نادره لعلے گهر آمود بین * باده صفت آتشِ بیدود بین

* نحافت (۴) تن و بانتها رسیدن عمر *

ای شده خورشید سرِ بامِ خویش * چند زني پا بسرانجامِ خویش

---

(۲) نسخهٔ [ل] جوش بهار عشق (۳) نسخهٔ [ا] سوز (۴) نسخهٔ [ب] خزان فنا *

شبنمِ گلبرگِ تو ولفِ سراب[۲] * تو شده نیلوفرِ این آفتاب
آئینه بگذار درین زنگبار * از نفسِ خویش مشو سنگسار[۳]
کفّه میارای که سنگیت نیست * جامه مپیرای که رنگیت نیست
خانه میندای بگردِ وجود * بر ورقِ آب کش این نقشِ بود
گرچه دمِ سحر بیانِ من است * حیرتِ من بندِ زبانِ من است

* در[۴] مقصود بکف آمدن باوجود کشاکش دنیا *

شکر که جمّازه بمنزل رسید * زورقِ اندیشه بساحل رسید
کامِ نخست از قدمِ جست و جوست * منزلِ اوّل ز رهِ آرزو ست
گرم روان چون نشوم آه زن * ره همه یک گام و دو صد راهزن
ره نه باندازهٔ پای من است * گر روم از دست سزای من است
خضر دریں بادیه گم کرد راه * نوح فرو رفت درین موجگاه
نیست مرا چون بره دل قدم * رفته ام این راه بپای قلم
وه چه کنم با قلمِ رهگرای * بادیهٔ آتش و چوبینه پای
نادره طفلے ببقا نامزد * عمر طبیعیش ز ازل تا ابد
جوشِ صنمخانهٔ بالا ست این * غلغلِ ناقوسِ مسیحا ست این
بر درِ این کعبهٔ روحانیان * بر نهد اکلیل چو نصرانیان
کاخِ نخست از رصدِ کبریا * ریخته از بیختهٔ کیمیا
کرده بیک دست سطرلابِ دل * دستِ دگر عقدهٔ پروین گسل
از پیِ هنگامه کشیدم ز جیب * لعبتے از پرده نشینانِ غیب
غمزه زنان چون شود ابرو نما * گوهرِ انصاف برد رو نما
از رخِ این شاهدِ شیدائیان * تا چه به بینند تماشائیان
بشکنم این کلکِ حقیقت سرای * حرف جگرریش وزبان سینه خای
فیضي ازین فیض دلت تازه باد * مغز ز جوشِ تو پر آوازه باد

* سلیمان بلقیس *

الٰهي پردهٔ تقدیس بگشای * سلیمانِ مرا بلقیس بنمای

---

(۲) نسخهٔ [ل] شراب (۳) نسخهٔ [ب] سنگبار (۴) درنسخهٔ [ب] این‌عنوان نیست . ونسخهٔ [ل] ترانهٔ واپسین *

(سنه ۱۰۰۴)

دربن بتخانهٔ(۲) ناقوس جویان * زبانے ده مرا قدّوس گویان

حصار قدس را کنگر بلند است * بهر کنگر چه سرها درکمند است

همه ذرّات در تقدیس وتهلیل * مرا لب پر ز افسون عزازیل

چه سازم با بتان پیوند دارم * پری(۳) درشهر و دل دربند دارم

بلائی نیست کان برجان من نیست * که دیو نفس در فرمان من نیست

بتان هند تسبیحم گسستند * بهر مویم دو صد زنّار بستند

دربن مسند(۴) بغفلت هرکه تن داد * نگین دل بدست اهرمن داد

دل من با بتان آذری چند * سلیمانم گرفتار پری چند

چنانم از بلندی در ده آواز * که آید هدهد شوقم بپرواز

نشینم چاره گر خلع بدن را * زدوش جان گذارم بار تن را

و زین منزل بکوششهای والا * سبکروحانه گیرم راه بالا

یکے الحان داودی کنم ساز * سلیمان را دهم زان عالم آواز

به بندم ارغنون عشق را تار * کنم زین پرده مغز خفته بیدار

گره شد هفت دریا در گلویم * گشایش نیست ممکن تا نگویم

اگر گویم تهی شد لجهٔ ژرف * زمن باور که خواهد کرد این حرف

بخواهم(۵) گنج را از دل برون داد * که خواهم آسمان را بنه بگشاد

ز دیگ آرزو سرپوش برداشت * کف چند از دل پرجوش برداشت

زشور(۶) طبع سحرے تازه انگیخت * زنوک خامه برکاغذ شکر ریخت

مگر هندوستان فردوس گشتست * که چوب خشک او شکّرسرشتست

دگر رفتم که بگذارم مقابل * شکاف خامه را تا روزن دل

که آن نورے که جان را رهبر آید(۷) * ازان روزن بایں روزن درآید(۸)

اگرچه رفت ازین دیوان بیداد * سلیمان سخن را تخت برباد

بمن آمد یکے تدبیر کردن * بافسون دیو را زنجیر کردن

بتخت معنی از سرپایه بستن(۹) * ز گنج خود برو پیرایه بستن

---

(۲) نسخهٔ [ا] میخانهٔ ناموس جویان (۳) نسخهٔ [ال] درشیشه دل دربند (۴) در[بعضی نسخه] مشهد (۵) نسخهٔ [اب] نخواهم (۶) نسخهٔ [ا] زنور (۷) در[چندنسخه] آمد (۸) در[چندنسخه] درآمد (۹) در[اکثر نسخه] مایه بستن .

بیا فیضي که داد دل ستانیم * سلیمان را بتخت خود نشانیم

* محمدت[۲] جهان آفرین *

بنام آنکه دل را نقد جان داد * سخن را زندگی جاودان داد
بجان ما ازو منّت پذیریم * که گر صد ره اجل آید نمیریم
زمین را آن کرامت داد جودش * که افتد نه سپهر اندر سجودش
رصد بند سپهر آمرینش * صفائح ساز اسطرلاب بینش
حلاوت بیز معجون معاني * ملاحت ریز ذوق نکته داني
ورق سوز کتاب کج حروفان * رقم شوی خیال فیلسوفان
بهار انگیز باغ زندگاني * طراوت بخش ریحان جواني
فسون آموز چشم عشوه ساران * جنون آمیز مغز عشقباران
جواهر سای کحل چشم خوني * نمک افشان ناسور دروني
دعا گردان دشنام از زبانها * هلاهل را طبرزد ساز جانها
زلال چشمه سار چشم پاکان * نشاط سینهٔ اندوهناکان
در آتش افکن درّاعهٔ شید * در آب انداز آب و دانهٔ صید
بذوقش مو بمو پشمینه پوشان * بشوقش سو بسو اطلس بدوشان
سخن سنج از ترازوی دل ما * سخن زو حرز بازوی دل ما
جهان نم قطرهٔ نیسان جودش * عدم گنجینهٔ نقد وجودش
دران نطعی که گسترده جلالش * ازل گنجید در صفّ نعالش
قضا در کارگاهش[۳] پیشکارے * قدر از قدرتش صنعت نگارے
ز عالم نسخهٔ برداشت مجمل * بنام آدمي کردش مسجّل
ز صد نقش عجب کز آب و گل ساخت * مزاج آدمیّت معتدل ساخت
زبان در کوی قدسش بینوائی * سخن با شهر علمش روستائی
خموشي هیچ و قیل و قال هیچست * که کشف اینجا چو استدلال هیچست
ازو مشّائیان را در قدم خار * و زو اشراقیان را سر بدیوار
کجا آید ز من اندیشهٔ ذات * من و اندیشه اش هیهات هیهات
تو جرأت بین که همّت میزند جوش * بگیرد قطره دریا را در آغوش

---

(۲) نسخهٔ [ز] مناجات کردن بجناب باري عزاسمه بکمال عجز و زاري (۳) نسخهٔ [ا] پیشگاهش *

خرد در جستجویش اشتلم کرد * نرفته خویش را در راه گم کرد
حدیث آنجا که از یزدان شناسي ست * سپاس اندیشي ما ناسپاسي ست
درین بستان زبان باید درو کرد * خموشي را بحیرت پیشرو کرد
اگر فیضي دلِ مرتاض (۲) داري * سرے با مبدأ فیّاض داري
سخن را چند باشي محمل آرای * بدست آویزِ عجز اینجا بنه پای
ز من تا ذرّه باشد آنقدر فرق * که میترسم ز یک شبنم شوم غرق
ازان منبع که دریایِ فتوح است * مرا نم قطرهٔ طوفانِ نوح است
من آن مستم که بخروشم بیک جام * نه زان دریاکشانِ آتش آشام
گذشتند آن همه مردانِ آزرم * که طوفان خشک کردند از دمِ گرم
کشیده صد هزاران چشمه و جوی * و لیکن همچنان لب العطش گوی
درین درگه نهان و آشکارا * برِ اینان باده هر خواهش گوارا
بسے پرواز دادم دیدهٔ سیر * تفاوتها ست در مستانِ این دیر
یکے از صد قدح ناگشته سرمست * یکے بیني ببوئے رفته از دست
ز فیضِ ابرِ احسانش چه گویم * که گنجانید دریا در سبویم
چو شد فیضِ ازل در چاره ساري * تنِ خود (۳) از نمے کردم نثاري
نیم آخر ازان آلوده صوفان * جگر بے آب و لب پر موجِ طوفان
معاذالله ازین مشتے تهي دست * بگفتارِ بلند و همّتِ پست
رفیقِ کاروانِ کعبه جویان * بتانِ حرص را لبّیک گویان

* آغاز مثنویٔ نلدمن بحمد خداوند ذوالمنن *

ای در تک و پوی تو ز آغاز * عنقای نظر بلند پرواز
دانا که سخن بکنهِ او بست * بر کنگرِ شعله تارِ مو بست
این مرحله گرچه دلنشین است * هشدار که بادش آتشین است
زین باغِ سخن ببادِ ارزان * دارم قلمے چو بید لرزان
آتش زنم این بهارِ امّید * تا میوه طمع ندارد از بید
هیهات چگونه سرکند کس * ره بردمِ تیغ و پای از خس
هم پاشنه ریش و هم کف آماس * چون پای نهم بدشتِ الماس

(۲) نسخهٔ [ا] بے تاب (۳) نسخهٔ [ل] خود را ز می کردم *

کج دار و مریز ساقی دیر * می بین و مکن حواله برغیر
نطقم چه کند بسرِّ تحقیق * دریا شده میهمانِ ابریق
ای از تو دلیل در قدم خار * وی از تو حدیث سر بدیوار
آن نور کزو دو دیده باز است * مژگان گسل و نظر گداز است
بر لوحِ وجود چون قلم زد * هر نقش بجای خود رقم زد
اندازهٔ کار گاهِ تدبیر * بگرفت بگونیای تقدیر
هر گل که طرازِ این ادیم است * چون نقشِ قرینه (۲) در گلیم است
هر تار که بندِ این حریر است * چون رشتهٔ پود ناگزیر است
خاموش که راز بس شگرف است * این نکته برون ز صوت و حرف است
حرفش ز خیالِ ژرف بیرون * حرف از وی و وی ز حرف بیرون
آنکس که بجست از کتابش * پیچیده ورق ورق حجابش
ای ساده ز خط مباش غافل * کین مورچه خورد جوهر دل
در پرده چنین که میزند چنگ * یک زخمه و صد هزار آهنگ (۳)
هر ذرّه که از وجود گل کرد * آئینهٔ رو نمای کل کرد
بشکاف درونِ آگهان را * پیچیده درو جهان جهان را
در هر بنِ مو که می نهی گوش * فوّارهٔ فیضِ او ست در جوش
انگیخت ز عشقِ آتشین خوی * آتشکدهٔ بهر بنِ موی
صد دیده (۴) و دل بیکدگر بست * گلدستهٔ حسن و عشق بر بست
بیهوده چه میزنم نوائی * این راه نمیرود بجائی
زین رشته شدم گسسته امّید * خاکی چه کند سپاسِ خورشید
فیّاضی ازین خروش بگذر * گر پخته دلی ز جوش بگذر

* مناجات (۵) *

ای دیده فروز شب نشینان * اندیشه زدای پیش بینان
هر ذرّه ز جرعهٔ تو گل خیز * هر قطره ز بادهٔ تو لبریز
عقلم برهِ تو نعل و اکلیل * کنهت بخیال سنگ و قندیل

---

(۲) نسخهٔ [ا] فریب (۳) در [چند نسخه] فرسنگ (۴) نسخهٔ [ا ب] دیدهٔ دل (۵) نسخهٔ [ز] مناجات در پیشگاه مبدأ فیاض که ذرات الوان جهان محو خورشید جمال و جلال او یند *

از هودجِ عزّتت شبِ تار * پس مانده ازل بپای انکار

بر من غمِ روزگار سخت است * دریاب مرا که کار سخت است

من غافل و دیو هم‌نشینم * من خفته و فتنه در کمینم

سخت است سیاهیِ شبِ من * لختی ز شب است کوکبِ من

هم کوکب و هم شبم سیاه است * میگویم (۲) و آسمان گواه است

زین شب بدر آر کوکبم را * پیشانیِ روز ده شبم را

این قفلِ غم از دلم جدا کن * دستم بکلید آشنا کن

از شمع مرا مساز مایوس * پیراهن اگر کشم ز فانوس

خونابهٔ ریش می‌تراوم * دردِ دلِ خویش می‌تراوم

نشتر زنم این رگ و زبان را * در خون کشم این لب و دهان را

فیّاضی ازین ترانه بس کن * مرغت بنوا ست در قفس کن

تن زن که فسانه بس دراز است * گنجشک نه مردِ شاهباز است

* در مدح حضرت شاهنشاهي *

نالان من و مرغ در چمن زار * از من قلم و ز مرغ منقار

طبعم ز بهار گل نشان تر * کلکم ز نسیم گل فشان تر

در جلوهٔ من از صبا روان تر * وز من نظرم سبک عنان تر

در وهم نیاید از سترگی * در عقل نگنجد از بزرگی

دربارِ نه آسمان سرِ او * ناموسِ دو کون افسرِ او

دریا و فروغِ عقل موجش * چون چرخ و نظر بلند

بر عقل نزوده کوکبِ بخت * بر عدل نهاده بلند پر

طبعش ببهار ارغوان کار * بزمش اله تار مو بس

چون می بمزاجِ نا توانان * چون که بادش آتشین از

هم عشق پسند و هم خرد دوست * ارم قلمی چو پا

دانای ازل بپاک زادی * تا میوه طمع ندار مغز

عهدِ طربش بروزگاران * ره بردم تیغ و پای شاکر

ساقیِ قرابهٔ سبکدست * چون پای نهم بدشب

] خود را ز می کردم *

(۲) نسخهٔ [ب] من‌گریم *

دانا دل و دردمند پرور * دادار پرست و داد گستر
چون نکهتِ گل بخطر بیزي * چون بادِ صبا بصبح خیزي
یکدل ز پیِ جهان پناهي * درویشی او بپادشاهي
بر تخت بفقر بوده خرسند * اطلس بگلیم داده پیوند
عقلش بصبوحِ می پرستي * از طبعِ شراب برده مستي
از خواب نه دیده‌اش گرانبار * نے دیده که موبموی بیدار
ورِ کرده بناز نیم خوابے * یا ساخته با دمِ شرابے
بیداریِ عالم است خوابش * هشیاریِ مجلس از شرابش
او مستِ می و زمانه هشیار * او خفته و نه سپهر بیدار
بزمےست جهان بعشرتِ خاص * عهدش بترانه چرخِ رقّاص
فیّاضي ازین حدیث خاموش * درگاهِ ادب به بین و مخروش
فکرِ تو و مدحِ شه چه حرف است * ساحل بگزین که بحرِ ژرف است

* تمهید سخن (۲) *

رخشنده شبے چو آهِ شب خیز * پیمانهٔ مه ز نور لبریز
از جوشِ طرب زمانه سیراب * پا لغزِ نظر زمین ز مهتاب
مي بیخت هوا طرب بر آفاق * مي‌جست صبا چو نبضِ عشّاق
من بر درِ صبحدم نشسته * مژگان بخطِ شعاع بسته
دانش بسرم چو دُر بگرداب * معني بدلم چو می بمهتاب
دل اوج نورد و من ز دنبال * کامد ز فلک سروشِ اقبال
یعني که نقیبِ بارگاهي * آورد نویدِ پادشاهي
گلبانگِ نشاط زد که بشتاب * وقت است حضورِ وقت دریاب
برخیز که یاد کرد بختت * شه خوانده بسجده گاهِ تختت
برخاستم از زمین فلک تاز * برخاسته مو بمو بپرواز
پای از مژه چون بره گشادم * بر هر مژه منّتے نهادم
چشمے که برهگذار کردم * چشمِ دگرش نثار کردم

---

(۲) نسخهٔ [ب] تعریف سخن - و نسخهٔ [ز] تقریب ترتیب این افسانهٔ افسون پرورد که با دل شب همدوش و معانیِ آن با نسیم صبح هم آغوش است *

از خامه تنورِ دل بکاوم * طوفان طوفان سخن ترا(و)م
خیزد چو دلم بدرفشاني * دریا طلبسم بمیهماني
بندم کمرے بباغباني * دلها[۲] شگفانم از معاني
خود ساقیِ خود شوم درین دیر * منّت نکشم ز شیشهٔ غیر
از آبه برآرم[۳] این جگر را * آتش زنم این دماغِ تر را
صد غوطه بخون دهم قلم را * تا تازگیئے بود رقم را
در سینه متاع بار دارم * صد قافله در دیار دارم
این نامه که بود نطعِ این فرش * من مي برمش بکنگرِ عرش
این لعل که داشت پای درگل * بر[۴] مي‌نهمش بکرسیِ دل
این نامه که سرگذشتِ عشق است * صحرای[۵] جنون و دشتِ عشق است
این دردِ دلست و بانگِ نی نیست * خونِ جگراست و شیر و می نیست
سرجوشِ قرابهٔ دل است این * خونِ دو تذروِ بسمل است این
این نامه که بانگِ رودِ عشق است * یک زمزمه از سرودِ عشق است
این پردهٔ نو که کرده ام ساز * انجام ز بحث وز من آغاز
آلودهٔ خونِ دل نوائی ست * از عشق شگفته ماجرائی ست
هم دشنه زند رفوگران را * هم رشته دهد جگردران را
سوگند بباده کاندرین جوش * یک جرعهٔ کس نکرده ام نوش
یک ساقي و یک شراب و یک دیر * من چون بکشم می از کفِ غیر
جامے که زدند این خموشان * من نیز ازان میم خروشان
یکچند قرابه نوش گردم * جوشے زنم و خموش گردم
بحرے شوم و بگوهرین تاب * موجے زنم و روم بگرداب
فیّاضي ازین خروش بگذر * جوشے بزن و خموش بگذر
در بزم مزن بلند دستان * آهسته که خفته اند مستان

* نواختن کوس تفاخر ببام تعلي واعتلای خویش *

امروز نه شاعرم حکیمم * دانندهٔ حادث و قدیمم

(۲) اگر گلها باشد نیز درست آید (۳) نسخهٔ [ا] طرازم (۴) نسخهٔ [ل] من مي نهمش (۵) نسخهٔ [ل] دریای جنون *

شاخ چمن طرب نسیمم * کاکم سفری و من مقیمم
آنکس که سرشت نکته سنجم * در هر بن مو نهفته گنجم
هر موی زمن تمام گوش است * خاموشی من دو صد خروش است
این دل که نیرزدت بخارے * بشکاف و به بین درو بهارے
پیوندی شاخ و گل درین باغ * کلکست مرا چمن ازو داغ
صیت قلمم چو بانگ خلخال * در هر ورقم چو چهره و خال
تا تازه و تر زنم رقم را * در باده کشیده ام قلم را
سوگند بمنظر آلهی * یعنی بجمال پادشاهی
کین شیشه نهاده ام بران طاق * کانجا نرسیده دست عشاق
دریاب که از نظارهٔ چند * بگداخته ام ستارهٔ چند
تا مدحت شاه نقش بستم * بالیدنی قلم بدستم
پیراستگی نه چمن را * در گل بگرفته ام سخن را
این رخت منست رخت کس نیست * نو باوه ام از درخت کس نیست
زین مرحله بار خویش بندم * محمل برباط پیش بندم
هر چند که راه من دراز است * جمازه جوان حدی بساز است
آنم که ستاره بار دارم * در ره[(۲)] بسپهر کار دارم
با او بفروشم اخترے چند * بندم بزمانه گوهرے چند
لطف تو دلم بکارش آورد * صد بحر ، بیک تراوش آورد
ور نه ندهم بسحر هاروت * یک قطرهٔ خون بکان یاقوت
این چشمه که می گشادم از پیش * از فیض تو نیست قطرهٔ بیش
آن قطره که دید فیلسوفان * آبستن صد هزار طوفان
از تست طلسم این خزانه * من هیچ نیم درین میانه
در من سخن آفریدهٔ تست * روح سخنم دمیدهٔ تست
چون خود تو کنی بلند کوسم * من هم در آسمان ببوسم
از موجهٔ فیض تست این جوش * من مهر بلب نهاده خاموش
میگویم و نیست در کفم صبر * خیزش ز گل است و ریزش از ابر

(۲) در [بعض نسخه] در راه سپهر *

دارم بخیالِ دلفریبان * راهی بدلِ خود از گریبان

آن گرم روم که گاه و بیگاه * صد قافله جان برم ازین راه

در راه ز زانویم رباطی ست * کانجا ز پی دلم بساطی ست

زانو مبرش گمان که طوراست * سنگش همه ذرّه ذرّه نوراست

بنگر که چسان بصد تک و تاز * بر تارِ معانیم رسن باز

حیران خودم درین تکاپوی * بر موی سوار و میزنم گوی

دل را شکفانده ام بصد آه * اینک گلِ خلوتِ سحرگاه

در بزمِ نشاط اوست ساقي * این ساقي و این نشاط باقي

* داستان عشق [۲] *

ای خامه سری زعشق برکن [۳] * از شعله و پنبه نکته سرکن

دارم ز نيِ قلم منِ مست * آتشکده گاه عشق در دست

تا جوش زنم زمشربِ خویش * صد شعله بخون دهم لبِ خویش

آتشکدهٔ کنم دهان را * در آتشِ دل کشم زبان را

از دیدهٔ خشک نم ببارم * اخگر درویم شرر بکارم

بیرون کشم از دماغ خون را * روغن زنم آتشِ درون را

در شعله مکیدنم [۴] نظر کن * زین ذوق بعاشقان خبر کن

ای نقلِ هزار جان بلب باش * در حضرتِ عشق با ادب باش

شاهنشهِ بی نبرد عشق است * سلطانِ خزانه گرد عشق است

در رنگِ روان دفینهٔ او * در دستِ تهي خزینهٔ او

صد معرکه آرزو سپاهش * صد ناله نقیبِ بارگاهش

از دیده بدیده شاهراهش * وز سینه بسینه جاده گاهش

برق افگنِ نقدِ خاندانها * بیراو برِ شمع دودمانها

از خونِ خرد [۵] نگار بیوند * وز سلسلهٔ جنون حلي بند

گاه از گلِ گریه لاله انگیز * گاه از لبِ خنده ارغوان ریز

گمره کنِ کاروانِ امید * آتش زنِ نو بهارِ جاوید

---

(۲) نسخهٔ [ا] بیان از عشق ـ و نسخهٔ [ب] تمهید عشق (۳) نسخهٔ [ب] برکن (۴) نسخهٔ [ا] نکندنم (۵) نسخهٔ [ز] جگر *

اینجا همه آبروی محفل * چاک جگر است و سوزش دل

حسن آمد و بر جهان صلا زد * عشق آمد و صد در بلا زد

نے حسن فریب ناگهانی * نے عشق بلای آسمانی

تا صید کند دلے بنا کام * از تار نگه بتافت صد دام

عشق است سر سبو گشاده * معشوق پیاله حسن باده

این شعله بهند گرم خیز است * زینجاست که آفتاب تیز است

هند است هزار عالم عشق * هند است جهان جهان غم عشق

خاکش همه ذرّه ذرّه مهر است * هر ذرّه چراغ نه سپهر است

یغما گر شهر عافیت باش * در عشق قتیل بے دیت باش

بیدار دلان بخت هستی * سوزنده ندیده خواب مستی

کام دل پیش بین شمارند * هر دم دم واپسین شمارند

قیّافی ازین جهان قدم کش * بر عرصهٔ آنجهان علم کش

* داستان فنا[۲] *

موجی ست سپهر وهم بنیاد * سیماب فنا چو ریگ بر باد

عکس است جهان و موج سیماب * آئینه بیار[۳] و عکس دریاب

تفسیده دلان درین سراب اند * کز تشنگی جگر خراب اند

یکچند نسیم سرد خوردند * چشمی بخیال گرم کردند

دیدند خرابی بنا را * خواندند کتابهٔ فنا را

بس زنده سرے بریده بر دست * در ماتم روزگار بنشست

اینجا همه رخت خانه نیل است * دستان همه نوحهٔ رحیل است

تا چند فنا پسند بودن * بر هیچ نظاره بند بودن

این نقش بجز خط فنا چیست * دلبستگی تو بر هوا چیست

تو آبله پا و کاروان تیز * برخیز ازین گریوه برخیز

بر ساز حدی که کاروان رفت * هان رو که هنوز میتوان رفت

این قافله راه پیش و پس داشت * تا خود بحدی و دل جرس داشت

تنها رو اگرچه مونس هست * بس راهنمای راهزن هست

---

(۲) در[بعض نسخه] خاتمه (۳) در[چند نسخه] بساز *

برکوه ره است رخت بربند • محمل بجمازه سخت بربند

هم پای بجست وجو ضمان کن • هم گوش درآی کاروان کن

چون صبح میان درین سفر بند • صد باد صبا بپای بربند

راغیست بدشت آتشین شین • در شعله مرو بپای چوبین

این باغ که آه سنبل اوست • حسرت گل و ناله بلبل اوست

هر گل که بباغ روزگار است • چون شعله بباد استوار است

تو کاغذ باد و سر بسر باد • آبت بچراغ و راه بر باد

در خود منشین چو پای در گل • زین بیش مبند بار بر دل

غمخوارگی دل و جگر کن • چون مرغ ز بال خود سپر کن

دارند مسافران این راه • در لقمه ز شیشه ریزه نان خواه

• خاتمه[۲] •

هر نغمه که بسته ام درین تار[۳] • ناقوس نهفته ام بزنار

هر نکته بشعله ایست همدوش • هر نقطه باخگریست هم آغوش

بس رنگ که نوبهار بستم • کین غنچه بخون نگار بستم

گشتم بخیال نکته پیوند • از مغز معانی استخوان بند

پیچیده بغنچه تاک سخن بین • جان نو و قالب کهن بین

بانگ قلم درین شب تار • بس معنی خفته کرد بیدار

هم کرده جنبشی مست هشیار • هم ساخته عشق خفته بیدار

گل خنده آتشین بهارست • آهنی گل شراره زارست

این گل که ببوستان نثار است • از من ببهار یادگار است

یک صاعقه از سحاب عشق است • یک شعشعه ز آفتاب عشق است

آنم که بسحرکاری ژرف • از شعله تراش کرده ام حرف

هر صبح بشیشه پادشاهی • من بودم و باد صبحگاهی

دریا صبح سر زخم باز • کلکم ز شکاف پرتو انداز

دست سخنم ز دل حنای بند • پای قلم از جگر حنا بند

گل کرد ز من بهار معنی • بستم بسخن نگار معنی

---

(۲) نسخه [ز] خاتمهٔ کار این آتشکده خرد سوز (۳) نسخه [ز] برین •

هر صبح که ساز راه کردم * در آتش خود شناه کردم

نسیجی ست بخون دل طرازش * لب‌ریز حقیقت از مجازش

بر کوهش اگر کنند آهنگ * خونابه بجوشد از دل سنگ

در بادیه گر کنند ازین ساز * در ریگ روان برقصد آواز

فکری که بود معانی انگیز * بحری‌ست ز آب خود گهرریز

این باده که جوشد از ایاغم * خونی‌ست چکیده از دماغم

صد سحر و فسون بکار بستم * کین نقش بروی کار بستم

صد بلبل مست نغمه‌گر خاست * کز هند گل عراق برخاست

پیراسته ام معانی بکر * در گنجوی طبع و دهلوی فکر

بزمم ز نسیم طبع گل خیز * جامم ز می نشاط لبریز

از هم من و بخت جرعه کش تر * روزش خوش و روزگار خوشتر

چون دور تو گشت باغبانم * بالید نهال ضیمرانم

این چار هزار گوهر ناب * کانگیخته ام بآتشین آب

بپذیر که آب گوهر تست * از بهر نثار افسر تست

پیمانهٔ من اگر نشد پر * دریا کنمت نثار نے دُر

زین جوش که داد موج خیزم * گوهر[2] همه نا شمرده ریزم

تا چشم مرا ز خود ربودند * در خواب من آسمان نمودند

صد دیده بورطهٔ دل افتاد * کین موج گهر بساحل افتاد

این باغ که پر ز نکهت تست * یک گل ز بهار دولت تست

دارم طرب ایاغ دیگر * در طرح چهار باغ دیگر

گر عشق چنین بسوزدم پاک * مهتاب برون برآرم[3] از خاک

بگداخته آبگینهٔ دل * آئینه دهم بدست محفل

بر خواب نهد فسانه بازار * من گشتم ازین فسانه بیدار

این عرصهٔ آسمان نوردان * کانجا ست نظر ز کند گردان

از همت طبع در نوشتم * منت کش آسمان نگشتم

دکان هنر چنین گشودن * سامان سخن چنین نمودن

---

(۲) نسخهٔ [ز] هان گوهر نا شمرده (۳) در [اکثر نسخه] برآرم *

این کارِ منست کارِ کس نیست * اندازهٔ اختیارِ کس نیست

سبّابهٔ کلکم از خطِ ژرف * شد نبض شناسِ معنی و حرف

امروز ز دردمانِ ایّام * زد نوبتِ من سپهر بر بام

سلطانِ سخن که شد اسامم * اورنگ نهاد بر زبانم

هم با اُمرا نظیر گشتم * هم بر شعرا امیر گشتم

شمشیر زنانِ ملکِ معنی * ناوک فکنانِ رزمِ دعوی

چون بر سپهم نظر فکندند * در معرکه ام سپر فکندند

کلکم ز سرِ بلند نامی * طغرا کشِ قادر الکلامی

فخر الحکما خطِ جبینم * ختم الشّعرا گلِ نگینم

این خامه که کرد نامه ام طی * در ناخنِ کج رقم زند نی

مضمونِ صحیفهٔ ابد بین * در عشق نهفته صد خرد بین

آنکو بسخن نقاد کارش * انصاف دهاد روزگارش

رسمی ست ز عقل قاصران را * صد طنز زدن معاصران را

آنانکه بنطعِ خاک خفتند * دانی ز زمانیان چه گفتند

ریزند دخان اگر برین نور * من دارم شان بدیده معذور

و آن نیز رسد که من نباشم * دستان زنِ این چمن نباشم

آنانکه بگل زدند خارم * افسوس دمند بر مزارم

ای دولتِ تازه روزگارے * کانگیختیے چنین بهارے

در مجلسِ شاه می نشستم * گلدستهٔ صد سخن بدستم

او شب همه شب چو عقل بیدار * من روی برو چو مغزِ هشیار

می برد درین دقیقه ریزی * دریای دلم بموج خیزی

من خاکِ رهِ گهر شناسان * کامروز برغمِ ناسپاسان

این گنجِ گهر چو بر گشادند * انصاف گزین نظر گشادند

این دم که زعشق یادگارے ست * از جوشِ درونه ام بخارے ست

هم داروی بیهشیِ مستان * هم هوش دهِ خرد پرستان

یاقوت بمغزِ جانِ پاکان * الماس بچشمِ خوابناکان

بر تارکِ آرزو گلِ سور * پیشانیِ عشق را خطِ نور

روشنگرِ دیده[۲] و دلِ من * هنگامه فروزِ محفلِ من
بس گردِ شرر ز سینه رفتم * کین لعل بنوکِ آه سفتم
چون خامه بخونِ دل نشستم * بر آبِ دو دیده نقش بستم
یک رشته بصد جگر خریدم * کین گلبنِ عشق بر کشیدم
فیّاضي این طلسم سازي * تا چند کني نفس درازي
آن به که فسانه در نوردي * زان پیش که خود فسانه گردي
ای سوخته ضبطِ این نفس کن * بس کن زحدیثِ عشق بس کن

و از سوانح عروسي بزمِ شاهزاده سلطان دانیال - شبِ بیست و دومِ مهر شادکامي انجمن برآراسته شد - و آن گلدستهٔ اقبال را بدختِ رایمل پورِ رای مالدیو بیوکاني پیوند نشاط افزود - دومِ آبان جشنِ شمسي وزنِ دیهیم خدا شد - شادماني را فراخ بارگاه برزدند و آن گران سنگ را بدوازده چیز برسختند - و بخشش و بخشایش را درِ دیگر برگشودند دربن روز رستم میرزا دستوریِ چیتور یافت - چون گماشتگانِ او درملتان سررشتهٔ دادگري از دست وا هشتند خالصه ساخته بخواجه مقیم سپردند - و میرزا را چیتور و آن نواحي باقطاع دادند - و امین الدّین را همراه ساختند - تا ناسپاس[۳] ترکے بر زیردستے ستم ننماید به تبه سرائیِ همراه از نزدِ سهرند بازگردانید - دریغولا حکیم همام را زندگي بسرآمد - دو ماه دق رنجوري داشت - شازدهم[۴] روزگارِ او سپري شد - نیک سیما پارسا گوهر تازه رو و شیوا زبان بود - در کارسازیِ مردم فراوان کوشیدے - بطبیعي دانش و پزشکي شناخت لختے آشنا بوالا پایهٔ بکاول بیگي سربلندي داشت - شهریار آمرزشِ او درخواست - و پس ماندگان بگوناگون مهرباني برآسودند *

پیوستن راجه علي خان مرزبان خاندیس بفیروزيِ سپاه

همواره پرستاري داستان برگذاردے - لیکن چندان کردار بگفت هم ترازو[۵] نبود گرامي خطبه جز نزدِ فرستادگان نخواندے - و باندیشهٔ خودکامي کالیوه سربودے - چون خان اعظم بگشایشِ دکن روی آورد او با دیگر دکنیانِ ناسپاس بآویزه برخاست - و بسترگ پشیماني برنشست - همواره بیم زده بوده دست آویزِ رستکاري وا پژوهیدے - چون ملک الشّعرا

---

(۲) نسخهٔ [ا] دیدهٔ دل من (۳) نسخهٔ [ز] نا شناس ترکے - و در [بعضے نسخه] سپاه ترکے (۴) نسخهٔ [ا] نهم (۵) نسخهٔ [ز] همطراز *

شیخ ابوالفیض فیضی باندرز گذاری رفت لختی ازان سراسیمگی برآمد - و چون شاهنشاهی یازش
بکشودن دکن شد پند سرائی تازگی پذیرفت - فرستادگان او را به پیشگاه حضور طلبداشتند
و بسوگند و پیمان نقش بیمناکی او برزدودند - (چون شاهزاده سلطان مراد از گجرات دکن سو
خیمه بر زد - و شاهرخ میرزا و خانخانان و شهباز خان و دیگر امرای مالوه [۲] روانه شدند)
از سعادت سرشتی پیش بینی بکار برد - و خدمتگذاری فزایش گرفت - بیست و هفتم
سی کروهی برهانپور شاهرخ میرزا و دیگر اولیای دولت را دید - امرا گرم خوئیها نمودند
و بفرمان والا بر آباد ملک او [illegible] - نخستین روز اکبرنگر [۳] اساس یافت - چون راجه
مانسنگهه به بنگاله در شد از دوربینی حاکم نشین جائی براندیشید - که آسیب کشتی بدو
کمتر رسد - پس از فراوان پژوهش نزد آک محل گزیده جائی بدست افتاد - همانا شیرخان
نیز آنرا خوش کرده بود - شگرف ساختمانی بنیاد نهاد - و در کمتر زمانی گزین شهری
آباد گردید - و بدان نام فرخی برگرفت - [illegible] بسعادت ولایت [illegible] بدست افتاد
بیست و ششم آذر راجه مانسنگهه [illegible] تا شیرپور لشکر بدان سو برد - غنیم در خورد
نیرو ندیده از دریای [illegible] برگذشت - و همگی آن روی آب برگذاشت - راجه
از نزدیکی یازش در شیرپور [۴] مورچه [illegible] ساخت - و در آنجا قلعه اساس نهاد - و بسلیم نگر
نامور گردانید - و همدرین روزها قلعه [illegible] کشایش یافت - زمیندار او بقطب الملک دکنی
نیایشگری کند - [illegible] با برخی زن و مرد بدان سو شد - و در [illegible] سزا [illegible] نمود
و [illegible] برگرفت ٭

و از سوانح میرزا [illegible] - [illegible] و [illegible] از [illegible] را
[illegible] - و [illegible] سو [illegible] - [illegible] شادی بیگ خان [illegible] روانه شد
[illegible] جوانا [illegible] برآویخت - و [illegible] درهم شکست - بسیاری
[illegible] - و برخی [illegible] - و [illegible] سعادت اندوختند
[illegible] راجه [illegible] را [illegible] - و [illegible] گجرات (که [illegible]
شده بود) [illegible] - [illegible] خانه [illegible] - [illegible] را [illegible]
همانا از [illegible] است - [illegible] جنگ [illegible] بود - از [illegible]
[illegible] یافت - [illegible] - بسیاری [illegible]

---

(۲) در [illegible] امرای مالوه (۳) [illegible] [۱] البرپور (۴) [illegible] [ب] [illegible] (۵)
[illegible] [illegible] ٭

دور اندیشیدند - و کهن دفتر راستیِ آن برگذارد - و نیز بازرگانے بفرمایشِ والا همه اسپانِ خود را یکباره بنظر در آورد - تا بهین برگزیده آید - فرمودند همانا جز یکے ازو نباشد - و بکمتر پژوهش چنان برآمد - و نیز بندهٔ عرضه داشت که مرا بنامِ بلبل میخوانند - و دل گرانیِ دارد افسر خدیو بلکرن⁽²⁾ نام برنهاد - او سر بر زمین سوده برگذارد - مادر و پدر مرا بهمین نام برخواندے - گذارشِ نهان بینیِ دادِ خدا را جداگانه دفترے باید - طفیلیِ داستان بر نتابد یازدهمِ بهمن بخواهشِ زین خان قدسیِ قدوم منزلِ او را تازه فروغ برداد - از پیشکشهای او صد و هفتاد فیل بود - جز چندے نپذیرفتند *

درینولا گیهان خدیو بگشایشِ دکن چالش فرمود - چون نامداراییِ⁽³⁾ شاهزاده و دورویی آمرا دلنشین آمد و ناخوش خبرها پیهم رسید یورشِ آنسو قرار گرفت - بسیارے باریافتگان از آزوری⁽⁴⁾ و غرض پرستی در نارفتن هرچند دستان سرایی نمودند در نگرفت - بیست و یکم پیشخانه را بیرون برافراختند - و از شگرفیِ تقدیر دران روز اندکے بارش شد - هندیِ اخترشناس عرضه داشت - هرگاه آفتاب در یکے از پسین چهار برج باشد و لختے ابر ریزش شود پیشخانه فرستادن را بساعتی دیگر اندازند - پذیرایی نیافت - و ازان پس سخت بارش در گرفت شبِ بیست و هفتم⁽⁵⁾ اورنگ نشینِ اقبال خود هم برآمد - همگی سگالش آنکه اگر بارش کمی پذیرد بهمین برآمدن بدانسو خرامش شود - آنروز در موضعِ بهایی خان پس از شکار فرود آمدند - و تگرگ برباران هرروزه افزایش یافت - اگرچه ابر تراوش بس نمیکرد هرروز نشاطِ شکار بجای می آمد - از نزدیکِ رام تیرتهه سیزده کروهی بازگشتِ همایون شد - و پنجمِ اسفندارمذ بیک کوچ بدارالملکِ لاهور در آمدند *

در آمدن فیروزی سپاه بدکن و گردگرفتن قلعهٔ احمد نگر

چون بگشایشِ این آلکا فرمان شد شاهزاده آمادهٔ یورش گردید. - و خانخانان را از فراهم نیامدنِ مردم درنگ رفت - پیشتر از پیوستن لختے گردِ دوییِ برخاست - شاهزاده را بسیچ آن بود که سرانِ سپاه همه بدو پیوندند - و ازان راه بدان ملک در شوند - و سپهسالار را اندیشه آنکه خود از راهِ مالوه در گشایش همت بندد - و چون سگالشها بیکرنگی گرایید بیستمِ آبانِ پیشین سال شاهزاده از احمد آباد برآمده لختے در بروچ بانتظارِ مردم نشست

(۲) نسخهٔ [ب] بلکرت - و نسخهٔ [ل] بالکرن (۳) نسخهٔ [ا] نا دلاساییِ (۴) نسخهٔ [ل] از دو رویی و غرض پرستی (۵) نسخهٔ [ا] بیست و هفتم *

بیست و دوم خرداد ازانجا روانه شد - خانخانان پس از فراهم شدنِ سپاه در بهاسه[۲]
که اقطاعِ او بود لختے بسر برد - نهم امرداد باجیں رو نهاد - شاهزاده ازین آگهي برآشفته
خشم آلود پیامے برگذارد - او عرضه داشت مرزبانِ خاندیس یگانگي داستان برمي سراید
همانا بفیروزي سپاه خواهد پیوست - دل ازو وا پرداخته میرسد - سزاوار آنکه چندے
در گجرات بنخچیر نشاط پردازند - شاهزاده از بسیچ آگهي لختے بخشم درشد - و دستان سرائی
غرض پرستان افروزینه گردید - بهمان لشکرِ گجرات باحمد نگر روی آورد - درین هنگام (که
اولیای دولت و راجه علي خان بسوی آن نونهالِ اقبال ره مي سپردند) آگهي رسید
و به تنگنای غم افتادند - خانخانان لشکر و توپخانه و فیلخانه را بمیرزا شاهرخ و دیگر اُمرا سپرده
خود با راجه علي خان تیزروي فراپیش گرفت - نوزدهمِ آذر نزدِ قلعهٔ چانده[۳] درسي کروهیِ
احمد نگر بشاهزاده پیوست - از کم آزموني و تبه آموزي کورنش نداد - و درازراهے[۴] بسپرد
و پس از فراوان گفت و گو بار داد - چون لشکر از پی رسید نوازشگري نرفت - خانخانان
با بسیارے کمکي بآزردگي درشد - و دست از کار بازکشید - و صادق خان از دیرین کینه
بشهباز خان درآویخت - او از بیم زدگي کمتر بدربار رفتے - هفتمِ دی نیم کروهیِ شهر منزل شد
و فراوان سپاه و رعیّت دلاسا نامه برد - آنروز خانخانان و شهباز خان بشهر رفتند
و از ناپروائی ایشان ریزه سپاهي دستِ یغما برگشود - و بسخت کوشش بازداشتند - لیکن
شهرنشین از دیدِ پیمان شکني دل برگرفت - هشتم فیروزي سپاه قلعه را گرد برگرفت
و چاند بي‌بي همشیرهٔ برهان به یتاقداري برنشست - چون احمد را بسری برگرفتند
اخلاص خان بدست آویزِ موتي باحمد نگر آمد - و شکست یافته پٹن رویه شتافت - چون
فیروزي سپاه بیکبار درسید منجو[۵] احمد را گرفته با برخے خزینه و فیل خانه به بیجاپور رونهاد
نزدیک بود که دستگیر گردد - از کوته بسیچیِ سرانِ سپاه بیرون رفت - و قلعه گشائي که ازان روز
درنگذشتے بدرنگ افتاد - چاند بي‌بي (که بیمِ گرفتاري داشت) ازین آگهي آویزه درسر گرفت
نهم شاه علي و ابهنگ خان با فراوان مردم بر مورچالِ خانخانان شبخون آوردند - سترگ آویزش
چهرهٔ راد مردي برافروخت - و بسیارے غنیم را خون بخاک آمیخت - و ناکام بقلعه رونهاد
اگر لختے تکامشي رفتے گرفتار شدے - یا تیزدستان بدو آمیخته بقلعه درآمدے - از
سپاه دوروئي و راه بستگي و کم آذوقي کار بسختي کشید - هرچند فروهیدگانِ خیرسگال

---

(۲) نسخهٔ [ب] پهلسه - و نسخهٔ [ل] بهایه (۳) نسخهٔ [ل] چاند رور سي کروهیِ (۴) نسخهٔ
[ز] دراز راهي (۵) در [بعض نسخه] منجهره •

گذارش نمودند (سه بزرگ سپاه فراهم آمده بود - سرنوزر آنست که هرکدام یکی از سرداران برخود گیرد
گذارش قلعه - برگرفتن ملک - پاسبانی راه) در تکاپو - سیزدهم گروهی بدگوهر برادرو و چاندا
گزند رسانیدند - و نا ساخته کار باز گردیدند - سید راجو با چندی برادران یموتکی فرود
آمد - فرجام جانبر بخرد را در باز گذاشت - شانزدهم گوالی گجرات را (که نزدیک پتن بین)
سعادت خان یغمائی ساخت - و سید عالم و چندی را روزگار بسر آمد - شیخ معروف با چندی
به تیزدستی برآمد - صادق خان راجه علی خان و بسیاری را با خود گرفته عاشق و فرزانش نبد
و کاری برنساخت - جز آنکه خود را و مورچل خانیس را قدری سبک گردانید - پانزدهم شنبه
سرزنش بنیست را از دست نهند - و بآویزه شغل شیری نترسند - نوزدهم شیرخواجه
شیخ دولت کامران بیگ دولت خان و برخی رزمرهان را بپشتی پیش فرستادند - و بشگرف آویزه
اخلاص خان را برشکستند - فرزان آنجا بدست آمد - چون سرگروه (که شوربختی او دست
ستمگری را کشیده دارد) نبود بشندکی پیش را (که امنی تمبا داشتند) دست غارت بیمایه
ساخت - و که وعده آردید بدعهدی برخورد - بیستم اسفندارمذ خندق دیوار قلعه برشکستند
در مورچل شاهزاده بسخت کوشش بنیاد قلعه را تهی کردند - و باروت آمود آتش دردادند
می گردیوار فرو افتاد - تیزدستان آماده درشدن بودند - چون نقب مورچل صادق خان را یافته
تهی کرده بودند انتظار درگرفتن باز داشت - مبادا بسان چیتور گزندی بزدمردان رسد - و چندان
درنگ رفت که درونیان دیوار بتازگی برآوردند - دیگر روز چندی کندآوران بدان سو دویدند
و جز زیان مندی سود برنگرفتند - و از نارسائی پایان روز فرونش یافت - و شب تیرگی
از چیره دستی باز داشت - درونیان (که از دوروئی بیرونیان فراهم دل بودند) خندق باسینه سپری
در شدند - و آشتی دلستان برسرائیدند - برگذاردند بهادر پور زاده برهان را از زندان برآورند
و آن خردسال را خطاب نظام الملکی داده نوکر والا درگاه سازند - و آبند ملک احمد نگر در اقطاع او
قرار گیرد - و بسپاس گذاری ولایت برار بفیروزی سپاه باز گردد - و جواهر و گزین فیلان
و دیگر نفسیات بپیشگاه حضور برد - گروهی از کار نشناسی و برخی از فتنه دوستی
آن نادرست گفتار پذیرفتند - هرچند کارآگهان کم آزرمی و سراسیمگی و دستان سرائی
درونیان برگذاردند سودی برنداد - از پاره پذیری و فتنه اندیشی - سیزدهم اسفندارمذ
آشتی دلستان پذیرفتند - و آویزه یکسو شد - پانزدهم جشن قمری وزن گیهان خدیو شد

---

(۲) نسخهٔ [ا] برادرو و بیجنوا گزند رسانیدند - و نسخهٔ [ب] بیجاروا گزند رسانیدند - و نسخهٔ [ل]
بیجاروای بردو گزند رسانیدند (۳) نسخهٔ [ا] میرزا شاه رخ •

و والا بزمے آراسته گشت - قدسي پیکر را بهشت چیز برسختند - و خواهشگران را کامِ دل برآمد *

آغاز سال چهل و یکم الٰهي از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهي

یعني سال امرداد از دور چهارم

روزِ چهارشنبه بیستمِ رجب سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار پس از نه ساعت و بیست (۲) و دو دقیقه آفتابِ گیهان فروز پرتوِ خاص بحمل انداخت - وجهان را بهروزيِ (۳) فروغ درگرفت و پنجم سال از چهارم دور سرآغاز شد - و روزگار را فرخيِ (۴) نوید رسانید - تا شرف هر روز بگزین روشے بزمِ والا آرایش یافت - و کامروائي را هنگامه گرم‌تر شد * * منظومه *

دگرباره درجنبش آمد نشاط * بر آموده شد خسرواني بساط

در و لعل چندان فرو ریختند * که دریا و کان باهم آمیختند

زین‌خان کوکه و صادق خان بپایهٔ پنجهزاري سربرافراختند - و شاه قلي خان محرم بچهار هزاري و بسا خدمتگذار پاداشِ نیک پرستاري برگرفت - بیست و ششم نابینائے بدرگاهِ والا رسید و که و مه را بشگفت انداخت - از فراوان ورزش بدو دست و بغل سخن سرائیدے و هرگونه گفتار بے کم و کاست برگذاردے - چندے سادهٔ لوح نیرنج برشمردند - و برخے جن یاوري - بیست و هشتم گیهان خدیو بباغ خرامش فرمود - و بنظارهٔ رویانِ بستانسرای دل‌آمیز و رام بازيِ انجمنِ نشاط برساخت *

افزودن (۵) پایهٔ دولت شاهنشاهي

ازانجا (که انسرخدیو برآمدِ هرکار از دریوزه گریِ ایزدي درگاه داند) نفس نفس پایهٔ جاوید دولت برافرازد - و ناسپاسانِ فتنه اندوز به تیره روزِ ناکامي برنشینند - و نمه بسیچانِ هوزه لای بگوِ شرمساري فرو شوند - چنانچه دربن هنگام با آشوبِ ناهنجاري و شورشِ دورنگي و دل‌گرفتگی سپاهِ دکن و چیره دستیِ غنیم آباد ملکِ برار گشایش یافت - و نمه سگالانِ بدنهاد را زبانِ یافه درا فروبسته آمد - چون آشتي داستان باور افتاد لختے چشم بر راهِ پیمان روائي داشتند و پیشتر ازانکه گفت بکردار درآید (۶) دهمِ فروردین از دروغ آوازهٔ لشکرِ بیجاپور و کارشکنیِ برخے سرانِ

(۲) نسخهٔ [ب] وهشت دقیقه (۳) نسخهٔ [ز] بهروزي درگرفت (۴) نسخهٔ [ل] فراخي نوید

(۵) نسخهٔ [ا ب] افزون شدن آلکای برار بر قلمرو شاهنشاهي (۶) نسخهٔ [ا] گراید *

سپاه از گردِ احمدنگر برخاستند - و لختی بدانسو رفته باز گردیدند - فرومایگان از پی در آمده منزل بمنزل دست بپرتال میگشودند - و از دورویی شورش را گزیر چاره نمی‌شد - چهاردهم اردی بهشت بقصبهٔ بهکر[۲] برار فرود آمدند - از اقبال شگرفی غنیم از ولایت برآمده بود در نگهداشت این ماک انجمن بر ساختند - بسیارے یتاق‌داری از نیرو برتر وا نمودند صادق‌خان از روشن اختری پاسبانی سرحد برخود گرفت - و میر مرتضی از کارآگهی ملک‌آبادی را سپاهی شد - نخستین دران شهر (که پیوستِ ولایتِ احمدنگر است) بنگاه ساخت - میرزا علی بیگ اکبرشاهی شیخ دولت میر مظفر محمّد خان شیخ سکندر و بسیارے خدمتگذار همرهی گزیدند و آن دیگر بالاپور (که مرزبان نشینِ برار است) دستوری گرفت - حسن خان میانه ابوالفتح کلب علی عبدالرّحمن بیگ و دیگر بندگان بیاوری نامزد گشتند ۰

و از سوانح درآمدنِ فیروزی سپاه به تیراه - چون قاسم خان را روزگار بسر[۳] آمد تاریکیان سرتابی فرا پیش گرفتند - و راهِ خیبر ناایمنی پذیرفت - قلیچ خان بانتظامِ زابلستان و مالشِ ایدان[۴] دستوری یافت - مبارک خان جلال خان شیرخان نظرخان میر عبدالرّزاق معموری و بسیارے را از پی فرستادند - او سرانجامِ کابل نموده رو به تیراه نهاد - و از بارارک دشوار پیچها گذشته بدان سرزمین نزدیک شد - سرانِ افریدی پیوسته پیمانِ هواخواهی تازه گردانیدند - و پامال شدنِ کشت و کار را دستمایهٔ بازگشتِ فیروزی سپاه برساختند آن ساده لوح نادرست گفتار پذیرفته به بکرام آمد - و خواست که ازایلم[۵] گذر بدان ملک در شود - از گریوهٔ سختی نیارست رفت - ازانجا بکوهت[۶] روانه شد - بو که ازان سو کارگشائی چهره برافروزد - راه دشواری باز داشت - آهنگِ بنگش در سر گرفت - و بخرمابه[۷] آمد - لختی آویزش رفت - و پس از فیروزمندی قلعهٔ اساس نهاد - و تاریکیان راه را شاخ بند کرده آمادهٔ پیکار بودند - از اقبال نیرنگی بوم نشینان نهفته راهے نشان دادند - سپه آرا مبارک خان شاه محمّد میرزا علی اسلام‌آبادی و برخے سپاه را درانجا گذاشته بدانسو تیزدستی نمود - همه شب تا نیمهٔ روز سوار و پیاده سخت پیچها نوردیده بدان سرزمین در شد - جلاله آگهی یافته بفرو بستنِ این راه تکاپو نمود - و نیارست رسید - ناکام بےآویزه بسخت تنگناها درشد - و شاخ بند را ویران کرده لشکر و پرتال از همان راه درآمد و از ناایمنیِ راه و کمیِ آذوق فیروزی سپاه به تنگ روزی نشست - تختهٔ بیگ

---

(۲) نسخهٔ [از] مهکر برار (۳) نسخهٔ [ا] سپری شد (۴) نسخهٔ [ب] افغانان (۵) نسخهٔ [ا] پلم گذر - و نسخهٔ [ز] یلم گذر (۶) نسخهٔ [ز] بگوهت (۷) نسخهٔ [ا] بخرمانه ۰

میر عبدالرزاق معموري و برخے بهادران را بآذرق آوردن روانۀ بکرام گردانید - سیوم خرداد آهن پوش (که میانه و سخت جاي تیراه است) لشکرگاه شد - و چون فرستادگان را درنگ رفت بکابل بازگردید(۲) - و این سو بسو رفتن و بازگردیدن پسندِ قدسي خاطر نیامد - بیستم بهمایون عرض رسید - که متهراداس توربیگي را روزگار بسر آمد - راستي و مردانگي جبینِ او بر میگذارد - چون بیراشه روي سپاه دکن پیدائي گرفت فرمانِ عتاب آمیز اندرز(۳) پیرا نگارش یافت - و او را باسپ بام فرستادند - و بسا آگهي پیام برزبانِ درست گذارِ او سپردند نزدِ ملکاپور رهزنان دست بپرتال در زدند - او بآویزش بازگردید - یغمائیان پراگندة شدند بیازش پیادة روي آورد - و بگزندِ نیزة خویشتن را در باخت - پیش ازین بیک روز هنگامِ خورش شانۀ بهمایون نظر در آمد - فرمودند استخواني صفحه چنان بر میگذارد که یکے از محبّانِ ما را دورِ سپهر بسر آمده باشد - بامدادان نهفته دانِ گیهان خدیو بتازگي دلنشین آمد - دریخولا شاه پور آباد شد - شاهزاده سلطان مراد چون از یتاقداري برار لختے دل را پرداخت باتّفاقِ میرزا شاهرخ و خانخانان و راجه علي خان و شهبازخان و جگناتهه و رای درگا و دیگر اُمرا یارشِ میانۀ(۴) ولایت فرمود - و بیست و پنجم شش کروهي بالاپور بنگاه ساخت - بکمتر فرصتے گزین شهرے آباد گشت - و بدان نام زبان زدِ روزگار آمد دریں روز نیک سگالے که خود را برهمان وانموده بود بپیاسا رسید - چون دستان سرائی او پیدائي گرفت بومیان بزنداني دبستان فرستادند - دریخولا از گذارشِ پشیماني رها کرده نوازش فرمودند - آن فرومایه بهمان کم اندیشي راهِ گریز فراپیش گرفت - بومیانِ شمالي کهسار گرفته آوردند - و بپاداشِ فراه رسید ٭

و از سوانح فرستادنِ ایلچي بتوران زمین - دران سال (که همایون رایات بر ساحلِ سند(۵) رسید - و بهموار ساختنِ راهِ خیبر فرمان شد) شگرف شورشے بتوران زمین بر جوشید عبدالله خان از کار آگهي و پیش بیني میر قریش را با نیایش نامه و تنسوقات روانه ساخت - و در آشتي درستي پیمانها برگذارد - شهریارِ مهربان دل پذیرفته بفرستادنِ حکیم همام از سراسیمگي برآورد - چو احمد علي اتالیق و ملّا حسینی(۶) (که یکے پس از دیگرے به نیایش گذاري آمده بود) برنجوري در گذشتند تورانیان بدیگر اندیشه در شدند بیست و ششم خواجه اشرف نقشبندي را با گزین ارمغاني فرستادند - و شیخ حسین لکهنوي

---

(۲) نسخۀ [ب] هشتم (۳) در [چند نسخه] اندرز سرا (۴) نسخۀ [ب] ولایت میانه (۵) نسخۀ [ب] دریای سند (۶) در [بعضے نسخه] حسین ٭

بلخ‌ویلداري نامزد شد - و نامهٔ آگهي افروزِ دوستي افزا نگارش یافت - آن را بے کم و کاست بر مي نویسد •

خطاب[۲] گیهان خدیو حضرت شاهنشاهي بعبدالله خان

اوزبک والیٔ توران

سپاسِ[۳] بیقیاس مر مُبدعے را سزد که عالمِ گوناگون را با چندین شیون و فنون (که عبارت از صورِ علمیّهٔ اوست) به نیروی قدرتِ ابداعي از نهانخانهٔ بطون ببارگاهِ ظهور آورده طوائفِ انام را گاه در قهرمانِ فرمان روایانِ معني (که نفوسِ قدسیّهٔ انبیا و رسل علی نبیّنا و علیهم الصّلوة و السّلام اند) بوحدتِ ارادي منخرط ساخته انتظام و التیام بخشید - و گاه در سطوتِ جلالِ مسند آرایانِ صورت (که سلاطینِ اساطینِ بارگاهِ جبروت اند) انسلاک داده بوحدتِ قهري نظامِ کارگاهِ ظاهر را آرایش داد - پس جهان جهان نیایش بر روانِ قافله سالارانِ شاهراهِ مقصود (که سالکانِ مراحلِ معني و ناسکانِ مشاعرِ صورت را از هامونِ ضلالت و بیابانِ اختلاف بدارالملکِ اهتدا و ایتلاف آورده محمود العاقبة و مسعود العاقبة بخلوتخانهٔ بقا شتافته اند) باد - و عالم عالم تائیداتِ علوي و توفیقاتِ سماوي قرینِ روزگارِ بزرگانِ والا نژاد (که زمانِ حال را از شورشِ فتن و آشوبِ حوادثِ[۴] زمن نگاهداشته همگي همّتِ علیا مصروفِ آن دارند که جمهورِ انام را از متّفق و مختلف در بساطِ امن و بسیطِ عافیت داشته[۵] در معموريِ خراب آبادِ صورت کوشند) گرداد - در هنگامِ وفورِ نشاط و شمولِ انبساط (که زمانه را سعادت بود و خاطر را بهجت) در نزهت آبادِ کابل بمشاهده و مطالعهٔ لوحهٔ صفوت و صفا و دیباچهٔ قربت و اصطفا (که کارنامهٔ نگارستانِ یکتا دلي بود) مسرور و منشرح شد و بشمائمِ نورانیِ خلّت و ولا و روائحِ روحانیِ بسطت و ضیا از شقائقِ حدائقِ مباني و ریاحینِ مضامین و معانی آن مشامِ فیض انتسامِ روح طراوتِ تازه گرفت - و دماغِ فردوس ابتسامِ ضمیر نضارتِ بے اندازه پذیرفت - ریاضِ محبّت و قرابتِ قدیمي سرسبز گشت و اساسِ خلوص و وفاقِ صمیمي استحکام یافت - الحق این سجیّهٔ رضیّه (که در حقیقت ملاقاتِ روحاني و مکالمهٔ زباني ست) مسرّت افزای دلِ مشتاقان و طرب پیرای ضمیرِ صافي همان تواند برد - و مجالستِ صوري و مصاحبتِ ظاهري را بدلِ عدیم البدل توان شمرد

---

(۲) نسخهٔ [ب] سواد نامهٔ شاهنشاهي (۳) نسخهٔ [ا] سپاس قدمي اساس (۴) نسخهٔ [ا ب] حوادث نگهداشته (۵) نسخهٔ [ب] آورده •

و آنکه رقم پذیرِ[۲] خامهٔ مواخات شمامه بود (که در توکیدِ مبانیِ صلح و تصفیهٔ مناهلِ وفاق از جانبین اهتمام رود - و هندو کوه قیمابین باشد) بر منظرِ استحسان جلوه نمود پیداست که امرے شریفتر در عالمِ کون و نشاهٔ تعلّق از تودّد و توافق نشان نداده اند که انتظامِ سلسلهٔ کاینات بآن منوط و مربوط است - و هرگاه این معنی در طبقهٔ سلاطین (که اساطینِ بارگاهِ جبروت اند) بظهور آید هرآینه مُثمرِ برکات و مُنتجِ حسناتِ حال و مآل خواهد بود - و الوفِ نفوس و صنوفِ ذی حیات در مهادِ عافیت آرام خواهند یافت - در اظهارِ مراسمِ مصالحت و ابرازِ لوازمِ مصادقت ما را بایستی بادی شد - که همگی نیّتِ حق طویّتِ ما از مبادیٔ انکشافِ صبحِ سعادت بر خلافِ اکثرے از فرمان روایانِ گذشته . باصنافِ بنی نوع همواره برمنهجِ ایتلاف و ارتباط است - هرگاه بادیٔ این وادی آن والا قدر شده باشند درین مرتبه چند درچند بر ذمّتِ همّتِ ما مواقبتِ این نسبت و مراعاتِ این رابطه لازم باید کرد - و لهٰذا درین ایّام حاکمِ ایران نظر بر سوابقِ معرفت و سوالفِ حقوقِ آشنائی انداخته یادگار سلطان شاملو را فرستاده استعانت نموده بود - بموقفِ قبول نرسید - و نیز شاهرخ میرزا آرزوی آن داشت که در کابل یا در کشمیر یا سواد و بجور یا تیراه (که ولایتِ سرد سیر است) جایگیر داشته باشد - ملاحظهٔ قرب و جوار فرموده ملتمسِ او باجابت مقرون نشد - و در صوبهٔ مالوه جایگیر کردیم - و نیز مرزایانِ قندهار را بدرگاه طلب داشته حراستِ آن دیار (که از قدیم داخلِ ممالکِ محروسه است) بملازمانِ بابری تفویض یافت که مُبادا جنودِ توران آنحدود را از منسوباتِ ایران اندیشیده قصد نمایند - و خلطِ عظیم درمیانِ ولایتِ آن والا شوکت و ممالکِ محروسه واقع شود - و نیز یکے از اوباشِ بد طینت در کوهستانِ بدخشان سر بشورش برداشته مدعیٔ آن شد که فرزندِ شاهرخ میرزا ام و زمینداران آن ناحیت باو پیوستند - هرچند عرائض فرستاده استمداد نمود توجّه نفرمودیم تا آنکه آوارهٔ دشتِ ادبار شد - ازانجا که پاسِ سخن ناگزیرِ همّتِ والا ست چون نخستین حرفِ صلح درمیان آمده دل میخواهد که صورتِ این سانحه چنان بمعنی گراید که شایانِ بزرگ کردگانِ ایزدی باشد - فی الواقع اگر[۳] تحقیقِ آن سخنانِ دلاویز (که قاصد و نامه گذارش نماید) صورت بندد ازین چه بهتر - والّا جائے مقرّر سازند - تا دران قرارگاه بزمِ یکجهتی آراسته شود - و بےمیانجیٔ غیرے مقاصدِ دینی و دنیوی و مطالبِ صوری و معنوی به بیان تنقیح و طرازِ تحقیق روشن گردد - و چنان بسمعِ همایون رسید که جمعے از مگس طینتان

---

(۲) نسخهٔ [ا] رقم زدهٔ (۳) در [بعض نسخه] اگر آن سخنان دلاویز •

بودنِ ما را در حدودِ پنجاب دست آویزِ سخن ساخته آئینی (که مخالفِ مبانیٔ دوستي باشد)
مذکور کرده اند - حاشا امرے که در خلوتسرای دل نباشد. به پیشگاهِ زبان ظهور یابد - و آنچه
بطرازِ تقریر[۲] پیوندد عمل برخلافِ آن رود - با آنکه آب و هوا و شکارِ این دیار خوش آمده بود
چنان بخاطر میرسد که بصوبِ دارالخلافهٔ آگره نهضت فرمائیم - تا زبانِ ژاژخایان بسته آید
و آنکه تحریر رفته بود (که بنسبتِ شاهرخ میرزا همان غبار. در خاطر.است) موجبِ تامّل شد
که [اگر در بواطنِ قدسیّهٔ فرمان روایانِ والا شکوه (که مطالعِ انوارِ آلهي و مظاهرِ اطوارِ
صفوت و صفا اند) غبارِ اکفا و همسرانِ انطباع و استقرار مي پذیرد] از سایرِ طبقات چگونه
قرار گیرد - علی الخصوص که منشای آن خرد سالي و ناداني باشد - چرا بزلالِ عفو و صفح
محو نگردد - و او از خود کامي موردِ تقصیرات نسبت باین دودمانِ والا شده بود - و بمکافاتِ آن
سرگشتهٔ بادیهٔ غربت شد - (چون پناه باین[۳] جانب آورد - و نقوشِ ندامت از ناصیهٔ حالِ او
ظهور داشت) در گذرانیده شد - و آنکه ایما رفته بود (که التجا نمودنِ شاهرخ میرزا
و فرزندانِ محمّد حکیم میرزا باین آستانِ دولت از آثارِ محبّتِ آن نقاوهٔ دودمانِ مجد و علا ست)
چگونه ورودِ این منتسبانِ خاص باین جانب آنچنان تصوّر نموده آید - و آنکه بمقتضای
محبّت و یگانگي تفصیلِ فتوحات رقم پذیرِ خامهٔ اتّحاد شده بود، آنرا از نتائجِ حسنِ نیّت
آن والا نژاد شمرده خوشوقت شدیم - و آنکه مصحوبِ مولانا حسیني نگاشتهٔ کلکِ محبّت
گردیده بود [که فرزندِ عزیز بموجبِ خرد سالي خواهشے چند (که نه درخورِ او باشد)
نموده است] دل نگراني دارد - که مبادا غبارے بر دامنِ محبّت نشسته باشد - و در استعدادِ آن
تفصیلے رفته بود - قاصد پیشتر از ورود در اثنای راه در آب فرو رفت - و مضمونِ آن معلوم نشد
و خاطرِ حق گزین از سنوحِ این واقعه تاسّف داشت - روابطِ قرابتِ قدیم با ضوابطِ محبّتِ
جدید آن گونه انتظام نیافته است که اگر بالفرض چیزے مي بود غبارِ ملال بر دامنِ مصادقت
بنشیند - فرزندان را با پدرانِ حقیقي ناز گونه مي باشد - خصوصاً با آن والا دستگاه - اگر
با پدرانِ مجازي نیز این معني بظهور آید چه دور است - سعادتمندِ فرزندے که رضا جوئیٔ پدر
وجههٔ همّتِ او بوده در نگاهبانیٔ این رشته تکاپو نماید - همان جلائلِ عهود و شرائفِ مواثیق
(که بذریعهٔ ایلچیانِ کاردان مرّةً بعد اخری قرار یافته) در خاطرِ حق پسند مرتسم و منتقش است
در رسمِ اسلام و آئینِ کرام از برای ابقای ارکانِ دوستي و یکجهتي (خامه حقیقت گزینانِ
فتوّت منش) عشرِ عشیرِ آن وافي و کافي ست - و آنکه مرقوم بود (که بعضے یورشها بآمدنِ

(۲) نسخهٔ [ب] تقریر و تحریر (۳) نسخهٔ [ب] بدرگاه ما آورده .

احمد علي اتاليق موقوف است) بوضوح پیوست - حقیقتِ پدرود کردنِ او جهانِ گذران را بسمعِ همایون[2] رسیده باشد - که بعد از رخصت این امرِ نا گزیر پیش آمد - نیکذاتے و آگاه دلے بود - اگر بمحفلِ قدسي رسیدے بسا اسرارِ مصادقت و غوامضِ مرافقت[3] از زبانِ راست گوی او معلومِ آن والا گوهر شدے - هر اراده (که مکنونِ ضمیرِ صواب اندیش باشد) از مکامنِ قوّت بفعل آورند - و هرگونه معاونتے (که لازمِ نشأهٔ دوستي بخاطرِ حقیقت طراز رسد) ابلاغ نمایند - که دران مساعیِ مشکوره لوامعِ ظهور دهد *

و للّه الحمد که از عنفوانِ جلوس بر اورنگِ فرمانروائي تا حال (که سنهٔ عاشر است از قرنِ ثاني - و اوّلِ انکشافِ صبحِ اقبال - و مبدأ ابتسامِ بهارِ دولت و اجلال است) همگي نیّتِ حق اساسِ این نیازمندِ درگاهِ الٰهي آنست که اغراضِ خود منظور نداشته همواره در التیام و انتظامِ جهانیان کوشد - و از میامنِ این کردارِ سعادت پرتو مملکتِ وسیعِ هندوستان (که بر چندین فرمانروایانِ والا شکوه انقسام یافته بود) در حیطهٔ تصرّف و احاطهٔ اقتدارِ ما در آمد و طبقاتِ انام (که در جبالِ مرتفعه و قلاعِ حصینه و محالِّ مشکله تارکِ استکبار و جبینِ استجبار بر زمینِ اطاعت نیاورده راهِ مخالفت میسپردند) بمقتضای درستیِ نیّت راهِ اطاعت و ارادت مسلوک داشتند - و طوائفُ النّاس را با یکدیگر با وجودِ تباینِ اوضاع و تخالفِ اطوار روابطِ پیوند پدیدار شد - چون سخنِ دلاویز نتائجِ درستیِ نیّت و راستیِ گفتار و حسنِ عمل باینجا کشید نا گزیر بذکرِ[4] برخے از نعمِ الٰهي نیایشِ ایزد و ستایشِ دادار بتقدیم رسانیده بزمِ یکجهتي را شادي آمود میگرداند *

بر مرآتِ ضمیرِ انور (که انطباعِ پذیرِ اشراقاتِ عالمِ قدس است) مختفي و محتجب نماند - دریناولا (که ورودِ موکبِ والا بصوبِ ممالکِ پنجاب اتّفاق افتاد) اگرچه نخستین نظر بسیر و شکارِ اینحدود بود امّا تسخیرِ ولایتِ دلگشای کشمیر [که تا این زمان قدمِ هیچ یکے از سلاطینِ روزگار دران سرزمین (که در استحکام و استحصان سهیم و عدیل ندارد - و در نزاهت و لطافت ضرب المثلِ نظّارگیانِ دشوارپسند است) نیارست در آمد] نیز مرکوزِ باطن بود - که همواره بیدادیِ حکّامِ آن دیار بمسامعِ قدسي میرسید - بتائیداتِ سماوي بهادرانِ نبرد دوست و غاریانِ شهامت اندیش در اندک فرصتے آن ملک را در احاطهٔ تصرّف در آوردند - اگرچه حکّامِ آنجا در جنگ و جدل تقصیر نکردند امّا نیّتِ حق اساس چون محضِ خیر بود باحسنِ وجوه مفتوح شد - و خود همدران سرزمینِ خجسته آئین (که از عطیّاتِ مجدّدهٔ الٰهي بود) رفته شکرِ

---

(۲) در [بعضے نسخه] شریف (۳) نسخهٔ [ا ب] موافقت (۴) نسخهٔ [ا] بتعداد برخے *

و رجای انحراف و اطاعت مانده بر بادیه پیمایان ایران راه میگرفتند - و یغما را تمغا نام نهادند - آن هم بدستور دلپسند نقش بست - و هرگونه صورت دلپذیر (که در سجنجل ضمیر[۲] متخیّل بود) خوشتر ازان بر منصّهٔ ظهور جلوه[۳] نما شد - و از برکات نیک نیّتی با آنکه رایات اقبال در پنجاب بود سلطان مظفّر گجراتی (که با چهل هزار کس دم نخوت میزد) بسعی مجاهدان نصرتمند گرفتار آمد - و جمیع سرکشان و گردن فرازان آن دیار زینهار خواسته غاشیهٔ عبودیت بر دوش کشیدند - و از بدائع سوانح آنکه در هنگام آوردن او بعتبهٔ خلافت خود را خود کشت و همانا مصلحت چنان بود - که خاطر مهرگزین در کشتن آدمی و هدم بنیان ربّانی ملاحظهٔ تمام دارد - و غالب آن بود که چون در پیشگاه نظر می آوردند بسلامت ماندے - و نیز باهتمام مبارزان کارطلب سومنات مشهور و جونه گذهه و سایر ولایت سورت (که جنوب رویه بر ساحل دریای عمان است) در تصرّف درآمد - و نیز برهان الملک برادر نظام الملک (که معظم ولایت دکن داشت) از حوادث روزگار پناه باینجانب آورده بود - ما دام که معدلت آن بلاد بمسامع حق نیوش میرسید او را بعواطف جلیله مستمال فرموده تسخیر دکن را موقوف داشته بودیم - چون خبر طغیان و ستم رسیدگی رعایای دکن رسید أمرای ولایت مالوه و خاندیس حکم والا را کاربند شده برهان الملک را حکومت آن ولایت داده معاودت نمودند - چون کوتاه حوصله بود تاب بادهٔ مرد آزمای دنیا نیاورده دم استقلال زد - ازانجا (که بمسلک نا سپاسی شتافتن استیصال خویش نمودن است) در اندک زمانے اثرے ازو و فرزندان او نماند - و سران آن دیار یکے از منسوبان آن سلسله را بر داشته نخوت آرای شدند - بتائیدات سماوی عساکر ظفرطراز بسرکردگی غرّهٔ ناصیهٔ اقبال قرّهٔ باصرهٔ دولت و اجلال فرزند سعادتمند سلطان مراد رخصت فرمودیم - بسیارے آن ملک وسیع را (که هندوستان دیگر است) نیز در حوزهٔ تصرّف آوردند و نیز نبرد آزمایان حقیقت منه در اقصای بلاد شرقیّه ولایت وسیع اوڈیسه را (که متّصل دریای شور است) تسخیر نمودند - و چندین هزار سپاهی امان یافته در سلک ملازمان عتبهٔ خلافت درآمدند - چون تعداد نعمتهای ایزدی داستانے دراز است برای انبساط خاطر آن عظمت دستگاه چندے[۴] بر شمرده بر دیباچهٔ اعلان می نگارد - که چون مولانا[۵] حسینی بملازمت استسعاد یافت دران نزدیکی بکارپردازان اشغال سلطنت اشارت شد که بزودی رخصت ارزانی دارند - درین اثنا برخے از واژونی بخت در عرصهٔ دلنشین کشمیر آغاز

---

(۲) نسخه [ا] ضمیر منفی بود (۳) نسخهٔ [ب] جلوه نمود (۴) در [بعضی نسخه] بهمین قدر بسند نموده بر دیباچهٔ (۵) نسخهٔ [ب] ملا حسینی •

و . از سوانح گشایشِ قلعهٔ بسینه[2] - از ناپروائیِ یتاق دار افغانان باز دستِ چیرگی برگشاده بودند - و نخوت فروشی را دستمایهٔ زیان زدگی برساخته - راجه مانسنگهه گزین فوجی بسرکردگی درجن سنگهه بدان سو فرستاد - سلیمان و کیدا رای آن قلعه را استوار کرده بآویزش برنشستند - فیروزی سپاه گرد بر گرفت - هر روز سخت آویزه چهرهٔ دلاوری می افروخت دهم از نیرنگی اقبال درونی توپی در هم شکست - سلیمان و بسیارے را روزگار بسر آمد و کیدا زخمی از پا افتاد - ناگزیر راهِ گریز سپرده بعیشی پناه برد - درین روز بکرماجیت پورزادهٔ راجه رامچند بسجودِ قدسی آستان سربلندی یافت - چون پدر درگذشت بد گوهران این خرد سال را دست آویزِ خود کامی برساختند - و باندهو را پناه اندیشیده بکج گرائی نشستند - چون رای پتر داس دستوری یافت از کاردانی و مردانگی بسیارے ملک برگرفت - دژنشینان از دستان سرائی عرضه داشتند که یکی از بزرگان دولت دست گرفته بوالا درگاه برد - جهان سالارِ مهربان دل پذیرفت - و بفرمانِ والا اسمعیل قلی خان بهمایون درگاه آورد - و درخور نوازش رفت ●

و از سوانح چیره دستیِ فیروزی سپاهِ دکن - (چون صادق خان در مهکر[3] بنگاه ساخت ولختے برار از پراگندگی برآمد) اژدرخان عین خان حبیب خان و دیگر دکنیان بشورافزائی برخاستند - گزین فوجی بسرکردگیِ میرزا علی بیگ اکبرشاهی بچاره گری برآمد - دوازدهم ناگهانی بر اردوی عین خان گذارہ شد - و بسزا مالیدند - با چندے سراسیمه بدر رفت و فراوان غنیمت اندوختند - و نفسے برنیاسوده از پنهان راهے بهنگامهٔ ایشان پیوستند - و باندک آویزش برشکستند - رمانِ اکهاره و فیلان و دیگر کالا بدست آوردند - شانزدهم تولک خان در بنگاله رختِ هستی بربست - دیرین پرستارِ جاوید دولت بود - بیستم سعید خان را بصوبهٔ بهار دستوری شد - و بسا آگهی اندرز گوهرِ هوشمندی برافروخت - شبِ بیست و دوم[4] آگهی انجمن گرمی داشت - ناگاه ابرها پدید آمد - و تراوش درگرفت - فرمودند باران مردمی بکار بر و درین روحانی بزم پراگندگی میفکن - بزودی هوا بصافی شدن رو نهاد - و شگرفیِ گیرادم شگفت آورد - همه جا سخت بارید - و از دولتخانه بازگشت ●

دریندولا گیتی خداوند بر ساده لوحیِ میرزا مظفّرحسین قندهاری بخشود - او از تن آسانی و ناپروائی کارِ خود را بآزمندانِ ستمگر وا گذاشت - چند بار زیردستانِ اقطاعِ او و برخی بازرگان[5] داد خواه آمدند - اندرزگذاری بآن ناآزمون برنا درنگرفت - از روزِ بازارِ داوری

---

(۲) در [چند نسخه] بسته (۳) نسخهٔ [ب] بهکر (۴) نسخهٔ [ا] بیست و دوم (۵) نسخهٔ [ز] و برخی بزرگان ●

دلتنگ شده دستوری حجاز درخواست - و پذیرش یافت - پس از چندے پشیمان شد و بآسیمه‌سري برنشست - بیست و چهارم شهریارِ پایه شناس او را بازخواند - و بتازگي برنواخت - بیست و هفتم میرزا کوکه چوبے بوالا نظر در آورد - و چنان برگذارد که هنگامِ شگافتن سبز جانورے از میان پدیدار گشت - و پس از چندے جان بسپرد - و برای نمودن همان روش بدانجا بازگذاشته شد - فرمودند هرگاه در دندانِ فیل و سنگ پیکران[۲] جان برگیرند پیدائیِ آن در چوب که لختے نرم‌تر است چه شگرف - لیکن مردم‌زاد را جز کم دیدار بشگفتي نبرد - سي و یکم میرزا رستم را بشمالي کهسار فرستادند - چون باسو و برخے بوم‌نشین از بدگوهري سر از فرمان‌پذیري برتافتند میرزا را بتهان و آن نواحي اقطاع داده بدانسو دستوري شد - و آصف خان و هاشم بیگ و بسیارے را بیاوري همراه کردند - یازدهم امرداد رامچند را ببرار فرستادند - (چون ناهنجاريِ جنوبي سپاه بعرضِ همایون رسید - و نیز روشن شد که شهباز خان با لشکرِ مالوه بے دستوريِ شاهزاده به تیولِ خود باز گردید - و یک لک مهر که بسامانِ لشکر روانه شده بود از راه نا ایمني در گوالیار است) آن نیکوپرستار دستوري یافت تا خزینه را بگزین پاسباني برد - و سپاهِ مالوه را بارگرداند - و هریک را اندرز برگذارد درین هنگامِ بارش از کم باراني که و مه بسراسیمگي افتاد - دوازدهم به نیایشگريِ افسرخدیو ابر ریزش درگرفت - و دلهای پژمرده سیراب شد - درین روز محمّد بیگ و پورِ او طاهر بیگ از ایران رسیدند - و سعادتِ بار یافتند - خود را از نژادِ خواجه شمس‌الدّین محمّد صاحبِ دیوان برگیرند - و لختے از جفر آگاه - گیتي خداوند یورشِ دکن برسگالیده رازپژوهي فرمود - این بیت برآمد * بیت *

سفر کن سفر کن سفر کن سفر * سفر کن که بسیار یابي ظفر

و از سوانح چشم‌زخم رسیدن بقدسي پیکر - و بایزدي پاسباني بعافیت انجامیدن * هیزدهم جهان سالار آویزۀ آهوان تماشا میفرمود - و مردم از دور نظّارگي - ناگهاني آهوی دریده شاخ بند گردانید - آن تهمتن شاخ را استوار برگرفت - و هرچند بزمین آمد دست ازان بار نداشت - خراشے در یکے از بیضهای دوگانه رسید - و خونے برتراوید - آن توانا دل شمارے برنگرفته بکارِ جهانباني پرداخت - هفتم روز آسیب آفتابه رسید و آماس برافزود - از گوناگون گفتارِ پزشکان دارو قرار نمیگرفت - و نفس نفس درد در افزایش بهزاران گفت و گو چاره بحکیم مصري و حکیم علي باز گردید - و سامانِ دارو براقمِ اقبالنامه

---

(۲) در [بعضي نسخه] پیکرے *

و شیخ بینا و شیخ هنسو (۲) پور او در نهادنِ موهم و بند و گشاد نیک اندیشي بجای آوردند اگرچه بیماري بیگماه و بیست و دو روز کشید لیکن بیست و نه روز بدشواري گذشت - با آنکه از کار آگهي همه روز بارِ عام دادند سترگ شورشے افتاد - و فتنه پژوهانِ یاوه درا را بازار گرم شد و که و مه را سراسیمگي در گرفت - هفت روز بخلا جا نرفتند - و خرد و بزرگ کالیوه تر شد یازدهم روز زلو بر نهادند - و نشانِ بهي پدید آمد - بیست و چهارم شهریور میرزا یوسف خان از جونپور رسید - و بخسرواني نوازش سربلندي یافت - درین روز فتح الله شربت دار را بدکن دستوري شد - و پانصد احدي بهمراهیِ او فرستادند - هفتم مهر قدسي پیکر شست و شو فرمودند (۳) - و والا بزم پیرایش گرفت *

* نظم *

جشنے که چنین بروزگاران * در خواب ندیده نوبهاران

نے بزم که نقشِ چرخ (۴) و اختر * مجموعهٔ حسنِ هفت کشور

گوناگون بخشش و بخشایش رفت - و روزگار را شادماني دیگر در گرفت - بسا زنداني رهائي یافت - و دیرین خواهشها برآمد - (هرکرا کامیابي فیایشگري بوافزاید - و از ناملایمِ روزگار سررشتهٔ نیازمندي وا نهلد - و بداد و دهش جهان را آباد دارد - و بتازه روئي نیکوئیِ همگنان برسگالد) چنین گزند را اپاداش نتوان خواند - و پیام آگهي چسان شمرده آید - اگرچه نزدِ آنانکه جان پس از تن گذاري دیگر پیکر برگیرد چندان شگفت نیارد - ازانجا (که لغزش (۵) پایهٔ الهي بزرگان هر دوربیني در نیابد تا ظاهر نگهان چه طرف بر بندند) پیچشِ دل لختے فرو نشیند - همانا عقیدت افزائیِ مردم و پیدائیِ دوستداریِ جهانیان بود - ازین رنجوري خرد و بزرگ آسیمه سري داشت - و مال و جانِ خود را بدلِ تندرستیِ گیهان خدیو میخواست - پانزدهم قاضي نورالله را به پژوهشِ سیورغالِ صوبهٔ آگره فرستادند - که مستمندانِ تهي دست را از نوزمین بردهد - بیست و ششم افسر خدیو بر سمندِ اقبال برآمد - و بباغِ دلامیز (۶) عشرت اندوخت - شب در آهوخانه بعیش گذراندند - و پایانِ آنروز مهین بانوی دودمانِ عفّت مادرِ شاهزاده سلطان دانیال را روزگار سپري شد - دیگر روز دیرین پرستارے بشبستانِ اقبال در گذشت - گیتي خداوند بسرِّ ایزدي خواهش رسیده شکیبا گردید - و آمرزش در خواست - بیست و هشتم بقدسي منزل باز گردیدند - درین روز بمشکوی بزرگ شاهزاده دختِ مرزبانِ خاندیس را پیمانهٔ زندگي لبریز شد *

---

(۲) نسخه [ب] هتو (۳) نسخهٔ [اب] فرمود (۴) نسخهٔ [ا] هفت اختر (۵) یا لغزش مایه باشد (۶) نسخهٔ [ب] دلاویز *

و از سوانح ناکامی عیسی - چون راجه مانسنگهه از رسیدن هنگام بارش نزد گهوڑا گهات بنگاه برساخت سخت رنجور شد - و پزشکان آزمون کار بروز[۲] نومیدی نشستند - آن بومی با معصوم خان کابلی و دیگر بد گوهران نافرجام بکارزار آمد - دران سال بدوازده کروهی رسید و فیروزی سپاه آمادهٔ پیکار شد - از نیرنگیء اقبال بارش و آب دریا کمی پذیرفت - بهزاران دشواری باز گشتند - و در کشتی راندن بس رنج کشیدند - چون راجه بهی یافت گزین لشکرے بسرکردگیء همت سنگهه[۳] بمالش اینان روانه ساخت - بد گوهران از میانهٔ ولایت بیرون شده در کنارهٔ سندر دم آسایش بر گرفتند - چون فیروزی سپاه نزدیک شد لختے از سراسیمگی رختِ هستی بسیلاب در دادند - و فراوان اولجا بدست در آمد •

درینولا بهر شهرے آشخانها آماده گشت - درین سال کم بارید - و گران ارزی جهانے را برنج در افکند - سرِ سال ذرذوابه نمایش کرد - اخترشناسان خشکی و تنگی برگذاردند - شهریار مهربان دل بهرجا کارآگهے نامزد فرمود - تا هر روز مستمندانِ تهیدست را خورش بر سارد و همواره بوالا فرمایش آرزومندان به پیشگاهِ حضور رسیدے - و کامِ دل برگرفتے - و همچنان جوق جوق درویش را بخواسته داران سپردند - دومِ آبان شمسی وزن شد - افسرخدیو را بدوازده چیز برسختند - و فراوان مردم را کامِ دل برآمد - دهم (که روز جشن بود) نورانی نوالے دو شتررا با بار برکشید - و بینندگان را شگفتی درگرفت - و درین روز شاهم‌خان از اقطاع خود آمد - و بشاهنشاهی نوازش سر برافراخت - سگالش آن بود که رستم میرزا را بپاسبانیء گجرات روانه گردانند - و او را باتالیقی برنواخته همراه سازند - تا شاهزاده سلطان مراد از خسروانی نواخت و پور نزدیکی نشاط اندوزد - لیکن اندیشه بکردار نیامد - درینولا در بکرام زعفران گل کرد - گیتی خداوند این سرزمین را شایستهٔ آن دانسته تخم را به تخته بیگ فرستاده بود - یازدهم از سرسبز شدن و بر شگفتن آن آگهی رسید - و دوربینی پیدائی گرفت درین روز میرزا یوسف خان دستوریء گجرات یافت - او را در آنسو جایگیر کرده فرستادند تا کمکِ فیروزی سپاهِ دکن باشد •

فیروزی یافتن صادق خان باقبال شاهنشاهی

چون میرزا علی بیگ اکبرشاهی چیره دستی یافت نظام الملکیان بکین توزی تاره پیمان بر بستند - خداوند خان حمید خان عبدالفتاح اژدرخان جمال خان دستور خان

---

(۲) در [چندنسخه] بر در نومیدی (۳) نسخهٔ [ز] هیم سنگهه •

و دیگر مردم ده هزار سوار و نزدیک هشتاد فیل بسیچِ پیکار در سر گرفتند - فیروزي سپاه
با آنکه بسه هزار نمیکشید بدلاویز گفتارِ سپه آرا دل به پیکار برنهاد - قول صادق خان
سانول داس. محمّد جان (۲) بیگ مولانا محمودي و برخے راد مردان - برانغار میرزا خان
سیّد بایزید عزّت (۳) خان ملک رادهن (۴) عبد الرّحمن قبول خان و چندے نامور - شاه قلي
طاهر اورکنجي (۵) تلغمهٔ این فوج - جرانغار اعتبار خان وفادار (۶) خان و لختي بهادر - و چندے
کارآگهان تلغمهٔ این - هراول میرزا علي بیگ دوست (۷) سیّد لاد صالح پورِ وزیر خان. محمّد حسین
شیر افکن محمّد امین مودودي میر طوفان و برخے دیگر - میر حسیني بهادر میر (۸) هزار قابل
یرغلیغ اتم بهادر باوقچي گرت این پیش قدمان نامزد گشتند - از مهکر (۹) چهل کروه پذیرای (۱۰) کارزار
شدند - و هشت کروهی پانهري (۱۱) بر ساحلِ (۱۲) بان گنگ دمِ آسایش برگرفتند - و آن دریا را
پیش و رود بارے در پس داده استوار جائے بنگاه برساختند - هفتمِ آذر فوجها برآراسته
دل بآویزش نهادند - نخست خداوند خان با پنج هزار سوار و چهل فیل بهراول در آویخت
میرزا علي بیگ با برخے کارنامهٔ مردانگي بجای آورده درهم شکست - دوست سیّد لاد
احسن دادِ گنداوري داده زخمي بزمین آمدند - و برانغار از مخالف انبوهي بے آویزه
برگردید - صادق خان رود بارے در پیش داشته نیرنگ نیلي سپهر میدید - فراوان کس
از مخالف روی (۱۳) جنگ بدو آوردند - پای افشرده بتوپ و تیر در گرفت - و از ایزدي تأیید
فیروزي چهره برافروخت - بسیارے فرومایه را زندگي پیوند برگسیخت - و فراوان اولجا
بدست افتاد - ازان میان چهل فیلِ گزیده - و از فیروزي سپاه جز چندے نا روشناس را
روزگار ابسر نیامد - هیژدهم قلیچ خان بوالا درگاه پیوست - چون سرانجامِ لشکرِ تیراه بشایستگي
نیارست نمود و پسندِ قدسي خاطر نیامد بپوزش گذاري بدرگاه رسید - بیست و سیوم (۱۴)
حسین بیگ شیخ عمري به بنگش دستوري یافت - و آبادئ آن ملک و مالشِ تاریکیان
بدو بازگردید - دربنولا گزین جهازے بانجام رسید - نخستین بار از کم آبي در روان ساختن
فراوان رنج رفت - بخاطرِ همایون رسید که بر فرازِ بزرگ کشتئ (که پانزده هزار من و افزون

---

(۲) در [چند نسخه] خان بیگ (۳) نسخهٔ [ز] خیریت خان (۴) در [بعضے نسخه] راودهن (۵) نسخهٔ [ب] طاهر اورانکچي (۶) نسخهٔ [ا] قادر داد خان (۷) در [بعضے نسخه] دوست میرزا سیدلاد (۸) در [بعضے نسخه] میرهزاره (۹) نسخهٔ [ب] بهکر (۱۰) نسخهٔ [ا] آمادهٔ پیکار شدند (۱۱) در [بعضے نسخه] با نهري (۱۲) در [بعضے نسخه] برساحل گنگ (۱۳) در [چند نسخه] رو بدو آوردند (۱۴) نسخهٔ [ا] دوم ٭

باربرد) برسازند - و آسان بسر منزل رسید - بیست و چهارم تیر آغاز گردید - و بیست و ششم
آذر بانجام رسید - در درازي سي و هفت گز - شازده هزار و سه صد و سي و هشت روبیه
بخرج رفت - و بشایستگي به بندرِ اشرفي روانه شد - بینندگان بشگفت در شدند - پنجم دی
ما ما آغا رختِ هستي بربست - او کوچ شهاب الدین احمد خان است - بشایستگي
زندگي بسر آورد - چون با مریم مکاني پیوندِ خویشي داشت بامدادان گیتي خداوند
بقدسي منزل رفته پرسش فرمود - و ازانجا آبِ راوي گذشته بآهوخانه گذاره شد - بسیچ
آن بود که شب همانجا بسر برند - لختي دستِ مبارک بدرد آمد - و بشهر بازگردیدند
یازدهم شاهم خان را بقنوج بازگردانیدند - و بهین پند ها آگهي افزود •

و از سوانح فرمان پذیري لچهمي نراین - او مرزبانِ کوچ است - چهار هزار سوار
و دولک پیاده و هفت صد فیل و هزار کشتیِ جنگي بدو گراید - آباد ملکي ست - دراز
دربست کروه - پهنا از چهل تا صد - خاورسو دریای برم پتر - شمال پایانِ تبت و آسام
جنوب سو گهوزا گهات - باختر رو ترهت - پیشتر ازین بصد سال در پرستشگاهِ جلیس (که اورا
بمهادیو نسبت دهند) پارسا زني به نیایشگري برنشست - و خواهشِ فرزندِ فرمان فرما
در پیش گرفت - و بایزدي نیرو آبستن شد - و پسر بزاد - بشنا[2] نام نهادند - و راجگي
آن دیار یافت - نبیرهٔ او مال گسائین فراوان آگهي داشت - و ستودهٔ خوبها پیرایهٔ حالِ او
لختي بمعنوي حس[3] بر سترگي بار خدیو شناسائي اندوخت - و در شاهنشاهي ستایش
کتابے برساخت - و آنرا با گزین کالا روانهٔ قدسي درگاه گردانید - همواره به نیایشگري سعادت
مي اندوخت - با وابستگي آزاد زیستے - و از بیوگاني پیوند برکناره بودے - در پنجاه سالگي
جانشیني ببرادرزادهٔ خود پات کنور نامزد گردانید - بزرگ برادرِ او شُکُل[4] گسائین خواهشِ
کدخدائي نمود - از فزون دوستي پذیرفت - اورا پسر شد - و لچهمي نراین نام کرد - چون
روزگارِ او بسر آمد راجگي بدو باز گردید - و پات کنور سر بشورش برداشت - بیاوریِ عیسی
لختي کارِ او پیش رفت - درین هنگام لچهمي نراین به نیایشگریِ والا درگاه برخاست - و بمیانجیِ
راجه مانسنگه خواست که خود را بچاوید دولت بربندد - راجه از سلیم نگر بانند پور شتافت
او چهل کروه پذیرا شد - سیزدهمِ دی سواره دریافت - و بگرم خوئي بزمِ دوستي بر افروخت
سپس راجه بیورتِ خود روانه شد - بآن اندیشه که در بنگاهِ خود بزرگ داشت بجای آورد
میانهٔ راه راجه از ناصیهٔ حالِ او دلتنگي برخوانده بشایستگي پدرود کرد - و پس از چندے

(۲) در [اکثر نسخه] بیسا (۳) در [اکثر نسخه] حسن (۴) نسخهٔ [ب] سوکل گسائین •

همشیرهٔ خود را براجه داد - مرزبانِ کوچ حاکمِ بنگاله را نبینند - سلیمان کرانیي بآوبزهٔ او رفت و نا کام بازگردید - دریںولا ملتان در اقطاعِ خان اعظم دادند - چون سگالش داشت (که پیشیں شرمساري را چاره گر آید) جایگیرِ نزدیک خواهش نمود - و پذیرش یافت - بیست و ششم رای رایسنگهه بدولتِ بار رسید - یکے از نوکرانِ دوستدارِ او ستمگري نمود - داد خدا بباز پرس برخواند - و آن تبه سگال چون پنهان داشته گریختنِ او برگذارد چندے از کورنش بار داشتند و پاسِ پیشین نوازش فرموده بدکن فرستادند - و سورت در اقطاعِ او قرار گرفت - بوکه از غنودگي بیدار گردد - و تبه کاري چاره پذیرد - آن خوابیده خرد لختے در بیکانیر بنگاهِ خود درنگ نمود - و چندے در راه - هرچند اندرزگوئي شد سودمند نیامد - صلاح الدّین را فرستادند - که اگر بدان خدمت نمي شتابد بقدسي آستان بازگرداند - نا گزیر بوالا درگاه آمد چون کجروي را شایسته پاسخ نداشت چند گاه دستوري بار نشد - دران روز بر آسیمه سريِ او بخشوده باز کورنش دادند - و ستارهٔ بختِ او از سرِ نو فروغ گرفت - بیست و نهم پایهٔ میرزا شاهرخ برافراختند - پنجهزاري ذات و نیمهٔ سوار را برآوردي تنخواه شد - و اجیں وگزین جایهای مالوه از شاهباز خان برگرفته در اقطاعِ او دادند - و چون او در لشکرِ دکن بود امیرکلان بدخشي را فرستادند - که گماشتگانِ پیشین جایگیردار را دست کوتاه دارد *

دریں ولا هر روزِ هفته بکارے نامزد شد - اورنگ نشینِ اقبال همواره بهشیار خرامي و اواره نویسي گرامي زندگاني آباد دارد - و از کارافزوني هرچندے بنمطے خاص تازگي بخشد چهارمِ بهمن یکشنبه بدیدنِ اسپ قرار گرفت - دوشنبه بشتر و خچر و گاو - سه شنبه بسپاه - چهارشنبه بدارالوزارت - پنجشنبه بداد خواه - آدینه بدیدنِ نیکان - شنبه بفیلخانه نخست کارهای گفته سرانجام یابد - سپس بدیگر کارکرد پردازند - پنجم رای رایسنگهه را دستوري دکن شد - بوکه پیشین تبه سگالي چاره پذیرد - و او را تاره آبروئي بدست افتد هفتم رانا کهنکار را روزگار سپري شد - همانا امرا پورِ بدکیشِ او زهر بخورش داد - و درکشیدنِ سخت کمانے نیز گزندے رسیده بود *

فیروزي یافتنِ اولیای دولت و شکست یافتنِ سپاه دکن

از سرگذشتِ احمد نگر و دورنگیِ شورشِ دکنیان به تبه سگالي افتادند - و چشم هر روز افزونِ اقبال نگشوده دل بکارزار نهادند - شاهزاده سلطان مراد بسیجِ آویزش درسر گرفت آمرا از پایه شناسي بدین نگرائیدند - و انجمنِ رازگوئي برساخته بچاره گري نشستند

[illegible]

بیست و هشتم بهمن پاسے از روز برآمده بود - دریای گنگ گذشته یکزار دل نهفته
نبرد از اوقچیان دستِ راست شد - و شیر خواجه کارنامها پرداخت - مخالف استوار جای
گزیده ایستاده بود - و آتشبازي چیده از جا بر نمي آمد - تیزدستان هرسو بیرون شده
در مي آویختند - پایانِ روز بزرگ آویزش درگرفت - راد مردان بهم درآمیختند - و از انبوهی
غنیم و افزونی آتشبازي بسیارے را پای همّت از جای رفت - جگنّاتهه با چندے و رای درگا
و راج سنگهه و دیگر سرانِ راجپوت جدا جدا عنان کشیده دران عرصه ایستادند - عادل خانیان را
گذاره بر مرزبانِ خاندیس افتاد - او پای استوار کرده دادِ راد مردي داده بمردانگي فرو شد
و سي و پنج نامور و پانصد پرستارِ او بهمرهي جان بشایستگي سپردند - میرزا شاهرخ خانخانان
میرزا علي بیگ رو بروی خود را برداشته نظارگی نیرنگی اقبال بودند - سیّد قاسم و دیگر
مجاهدان نیز برهم آویزهٔ خود چیره دست آمدند - مخالف مرزبانِ خاندیس را قول انگاشته
فروشدنِ او را بسرآمدنِ روزگارِ میرزا شاهرخ و خانخانان پنداشت - دران تیره شب از یکدیگر
جدا شده ایستادند - و هردو گروه گمانِ فیروزي بخود برده فرازِ اسپ گذرانیدند - بسیارے
بیمناکانِ گریز پا باز گردیده پیوستند - سرانِ فیروزي سپاه بران که راجه علي خان بغنیم پیوست
یا کناره گرفت - ازین رو بنگاهِ او تاراج شد - دوارکا داس در هراول و سیّد جلال در برانغار
سپنجي جان را به نیکوئي درباختند - رامچند (که دران روز سخت تکادو داشت) در فوجِ
راجه علي خان بیست زخم خورده بزمین آمد - دران شب با کشتگان هم آغوش بود
بامدادان برداشته بخانه آوردند - پس از چند روز نقدِ زندگي سپرد - بامدادان (با آنکه
فیروزي سپاه هفت هزار کس بود - و مخالف بیست و پنج هزار) بسگالشے درست و دلے نیایش‌گر
رو بآویزش نهادند - و چون همه شب به تشنگي گذشته بود دریا سو گام برداشتند - غنیم
که دودلي داشت ازین ناهنجار جنبش آهنج پیکار در سر گرفت - و بکمتر آویزه رو بگریز نهاد
و فراوان مخالف نقدِ زندگي درباخت - انکس خان میان زین الدّین هیبت خان شریف
خان سرکش خان بهیلم خان سرمست خانِ رومي و دیگر سردارانِ عادل خانیه فرو شدند
شمشیرالملک عزیزالملک دلپت رای یاسین خان اژدرخان از نظام الملکیه دست فرسودِ
نیستي گشتند - اخلاص خان طاهرخان و چندے از قطب الملکیه را روزگار بسر آمد - چون
فیروزي سپاه از پیکاردرازي ستوه آمده بود به تکامشي نپرداخته بسپاس گذاري نشست
(با آنکه غنیم از شصت هزار سوار افزون بود و اولیای دولت پانزده هزار) بایزدي تائید
سترگ فتحے چهرهٔ برافروخت - وکه و مه را شگفت درگرفت - چهل گزین فیل و توپخانه

بدست درآمد - دیگر روز راجه علي خان را - در آورد گاه شناخته برآوردند[۲] - و تباه اندیشان هرزه درا بشرمساري درافتادند - شناسائي داستانِ ناورد گاه همان سرگذشتِ گوران و فیل است هر یکے دگرگون برگذارد - و آنکه از موجها آگاه باشد ناپدید - و هرجوق را در آشوب و آمیزه نیروی دریافت نماند - همان بهتر که بدین مایه گفتار بسند نماید - دربنولا زین خان کوکه بکابل دستوري یافت - چون قلیچ خان زابلي ملک را بشایستگي روبراه نکرد چهارم اسفندار مذ آن گزین خدمت گرانبار اندرز دستوري یافت - و کابل را در اقطاعِ او دادند - و جایگیرداران کابلستان را تا بهت فرمان شد که از به دید او بیرون نروند - ششم جشنِ قمري وزن عشرت افزود - و آن همسنگِ آسمان را بهشت چیز برسختند - هنگامهٔ نشاط فراهم آمد و خرد و بزرگ عشرت نامه برگرفت •

آغاز سال چهل و دوم آلهي از جلوس مقدّس شاهنشاهي
یعني سال شهریور از دور چهارم

نوروزي آوازه جهان را در نشاط گرفت - و هوا خرّمي مزاج برنائي آورد - جهان خدیو الٰهي نیایش را رسمِ نو برنهاد - وبآذین بهار را سرمایهٔ پیرایش بخشید • • نظم •

دوران ببهار رنگ و بو داد • گلدسته بدستِ آرزو داد

بسپرد چمن بباد شبگیر • دشتِ تبت و بهارِ کشمیر

شبِ جمعه دوم شعبان سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج پس از سپري شدنِ سه ساعت و دوازده دقیقه نور افروزِ آفرینش بشرف خانه درآمد - آسمان برنگ ریزي برخاست - و زمین بنگارپذیري برنشست - ششمِ فروردین همّت سنگهه پورِ راجه مانسنگهه را روزگار بسرشد - بمردانگي و سربراهي روشناس برد - بشکم روبي درگذشت - و الوسِ کچهواهه در غم افتاد مهر افزونيِ جهان سالار مرهمي کرد - و لختي شکیبائي فراچنگ آمد - نهم صادق خان را بساطِ زندگي درنوشتند - پس از فیروزمندي با شاهزاده سلطان مراد در شاه پور میبود - سپه آرائي و ملک آبادي به نیکو پرستاري او شایستگي داشت در هرکار کرد بایست را از دست وا نمي هشت - امتلا باسهال کشید - و بفواق نفس بر گسیخت - شگفت آنکه چندے ازین پیشتر خان اعظم میرزا کوکه در خواب بدینسان نمودارے دیده برد - هفدهم اورنگ نشینِ اقبال در بزمِ خواجگي فتح الله عشرت مي افروخت

---

(۲) نسخهٔ [از] برداشتند •

ناگاه سپندے بر چهرۂ اقبال برسوختند - در نوروزي پیرایه آتش درگرفت - و افروزش از بارگاه بقدسي منزل رسید - همانا از شبستانِ والا در طنابے شعله بر زد - و ازانجا بلنديگرا شد - و چند روز در افسردنِ آن تکاپو رفت - شهریارِ والا بینش را دربن سال بدینگونه جشن آرائي در سر نبود - همگي سگالش آنکه بگلگشتِ کشمیر نشاط اندوخته آید - و شگفت آنکه محفلِ شاهزادہ سلطان مراد نیز بدینسان برافروخت - دیگر روز بدان سان آئین بستند و بزمِ شرف دران همایون بارگاه برآراسته شد - قلیج خان بپایۂ چهارهزار و پانصدي برآمد و اسمٰعیل قلي خان بچهار هزاري - و میرزا جاني بیگ و شاه بیگ خان بسه هزار و پانصدي و دور و نزدیک که و مه را در خورِ نوازش رفت •

چالش[۲] گیتي خداوند سیوم بار بتماشای سرابستان کشمیر

سگالش آن بود که چون بدار الخلافۂ آگره خرامش شود نخست دران فیض گاه نیایشي چند بدادارِ بے همتا رود - که و مه از گریوۂ سختي بسانِ هربار در بازماندن داستان بر سرائیدے - برخي برگذارنے نیروزي سپاه را با دکنیان آرزه میرود - شاهنشاهي کوچ کشمیرسو چگونه سزد - هرچند نهان بیني گیتي خدیوا بآرمیدن ایشان رسیده بود از غرض پرستي بخرامشي میرفت - تا ناگاه از نیروزي جنوبي سپاه آگهي رسید - و بداد سگالش یاور افتاد لیکن بپاسِ دلها لختي درنگ رفت - و فرمان بآذین شد - و افروزش افزونۂ خرامش آمد شبِ بیست و یکم پس از دو گهري بدانسو کوچ شد - و بباغِ دلاویز[۳] برآسودند - پیکرنگهانِ رسم زار را پیشاني دل چین آلود گشت - و دوربینانِ آگاه دل در انتظارِ پیدائي نهفته بابي برنشستند •

و ازسوانح فرستادنِ شاهزاده سلطان دانیال بالٰه آباد - ازانجا (که افزایشِ والا پایگيِ فرزندانِ رضاجو آبیاريِ گلشن سرای سلطنت است) دربن شب آن گوهر الکلیلِ خلافت را دستوري شد - هشت هزاري ذات و سوار قرار گرفت - و دران صوبه اقطاع دادند - قلیج خان اسمٰعیل قلي خان میر شریف آملي و بسیارے را همراه ساختند - و نخستین بالالیتي سر برافراخت - و بگرامي خلعتها و گزیده اسپان و افزایشِ منصب چهرۂ بختمندي ایشان برافروخته آمد - و زیردستانِ آن سو را نوید تازۂ ایمني رسید - و بسا آگهي اندرز آویزۂ هوشمندي گردانیدند - لختي ازان بر مي نویسد - نخست مردم زاد در آبادیِ اندیشه برکوشد

---

(۲) نسخهٔ [ب] چالش فرمودن (۳) نسخهٔ [ا] دلامیز •

و آنرا بکار کرد آراید - در خورش و پوشش و خواب و بیداری خرد افزائی بر جوید
نه تن فربهی و جان نزاری - در فرماندهی آن سگالش رود که زیردست را از ستمِ توانا بازو
نگاه دارد - و آبادیِ ملک و سپاه بر افزاید - همواره با نیکوان برآمیزد - که مایه دهِ
شایستگی ست - از پیکر آرایانِ خراب درون پرهیزد - که چشمه سارِ هر نا خوشی ست - با هرزه لا
و بسیار گو و مست و دشنام ده و هرزه خند و بددل و فرومایه و سودائی مزاج و نا توان بین
و سخن چین و حرف ساز و نادانِ دانائی فروش و جوانِ رعنا و زنِ خرد سال ننشیند - که آدمی
بآرامیدگی خوی دمساز برگیرد - برخی اگرچه در هم نشینان پاسِ این دارند لیکن از پرستاران
شمارِ آن برنگیرند - و ازان غافل که نکوهیده خوئی این گروه بیشتر در گیرد - و آوازهٔ بدنامی
از اینان بلند گردد - در شناختِ مردم زاد فراوان ژرف نگهی بکار برد - یکے جاندار - دیگرے
رهرگیا - و برخی غذا آسا - و لختی دوا سان - بسا بد گوهر بدستان سرائی و سفارش داستان
در پایگاهِ نیکان جای گیرد - و بسیارے خیر اندیش از خامش زبانی و راست گذاری
و کم آمیختگی و پیغوله نشینی ببد کاری نام بر آورد - از تلخ مزاجیِ راست سخن رو در نکشد
و بر نشورد - و افزونیِ دیدارِ خیرسگال دلگرفتگی نیارد - و فراوانیِ هوا خواه پیرایهٔ دولت شمرد
نه دست آویزِ بے توجهی - ذاتِ فرخی و نژاد بزرگی از گوهر شناسد - نه از نیاک نیکی
و تخته ستورگی - ارد ود (که پورِ آتش است - و از نور بے بهره) براستی گذارده پی برد
با فروتر آن کند که از برتر چشم دارد - و در پس همان گوید که در پیش - در بار پرس
آهستگی و ژرف نگهی بکار برد - و بر ناشته و گواه و سوگند بسنده نکند - و گوناگون پرسش
و پیشانی سواد را یاور سازد - و روزنامهٔ احوال و خوی همنشینان لختی برآمیزد - و در پژوهش
ایزدی نیایش فرا پیش دارد - و پاداش را از هنجار بر نگذراند - و هنگامِ خشمگینی و گرسنگی
بدل نپردازد - از دگرگون کیش بسرگرانی ننشیند - و بسختی تکاپو سایه نشینِ ملعج کل نگردد
بکین توزی دل بر نیاراید - و در باد امراه راهِ حیله نسپرد - راز پاسبانی برخود گیرد - و جز
با یکدو نیک سگالِ ژرف بین درمیان ننهد - هنگامِ مشورت بنا سزا جانفی نپردازد
نیست جدا جدا را پژوهد - سپس فراهم ساخته بکاوشِ گذارده بر نشیند - و گذارنده را
نشان ندهد - بلغزش نگهی خویش و آشنا(٢) را همسایه برنیازارد - اگر بمهربانی چاره پذیرد
بتهرمان نشتابد - افتاده را جان نشکرد - و گریخته را از پی نرود - بسوگند زبان بر نگشاید
و عبرت از دیگران برگیرد - نه از خود - هرکه از پند گذاریِ روزگار دانش بیندوزد برنج آموزگار

(٢) نسخهٔ [ب] اقربا و آشنا .

سودے برنیارد - از هرکه نیکي رسد بفرامشي ندهد - و در پاداشِ آن برکوشد - کارِ امروز بفردا نیندازد - و نیکنامي را جاوید زندگي برشمرد - از مزاح و بازي برکنار زید - خاصه با بزرگتر از خود - اگرچه پیشینیان بملال زدائي لختي بدان پرداخته اند نه چندان که دل بیفشرد و بایست وقت از دست رود - هیچکس را با خود[۲] گستاخ نسازد - و بشرمگیني در نیندازد پلارکِ شمشیر و خامه را دو بازوی دولت برشمرد - نخست با دلیرِ آزاد خاطر بسپارد - و پسین بسیر چشمِ راستي کردار - سپاه بچهار چیز بلندنامي گیرد - یکجهتي با خداوند - دوستي با خیلتاش - فرمان پذیري - آزمون کاري - و اسپهبد آنگاه نامور گردد که پیوسته از ماهوارهٔ و سلاح و ستورِ نوکر آگهي ورزد - و همواره بساز و برگ دارد - به بخشش و بزرگ داشت دلها بدست آورد - بس ماندگانِ رفتگان را تیمارداري نماید - و بخواستهٔ ایشان دست درنیارد از روزگار آسودگي بخواب در نشود - و مُدارا بهنگامِ کار درنیندازد - خرج کمتر از دخل برسازد - لختي برخورد - و برخي برافشاند - و چندے براندوزد - خویشتن را بخوردِ معیّن ندهد - و بشکر شیفته نباشد - از نهفته پژوهي غفلت نورزد - خاصه از نزدیکان از سگالشِ دشمن آگهي جوید - و بهرکارے چندے بهم نا آشنا برگذارد - و گذارشِ ایشان خود برسنجد - و اگر نتواند براستي منشي سیر چشم خدیو مایه گُل سپارد - ورنه در پی جاسوسي فراوان شود ۰

غرّهٔ اردي بهشت شیخ عبدالله جهان را پدرود کرد - پورِ شیخ محمّد غوث است لختي نقلي دانش اندوخته بود - و بدلاویز گفتارِ عرفي بس آشنا - ششم همایون موکب ماهنبار سایهٔ داد گري انداخت - و نهفته داني کشور خدیو هنازگي دلنشینِ که و مه گردید - ازانجا (که عنوای کهسارِ کشمیر و دشوارگذاري و دیرگشائي او آرمیدگانرا برشوراند تا بفرومایگاني سبک سر چه رسد) غوري زادے جمیل نام دران ملک بایماني بدخشان برآمیخت - و بدستانِ سرائي خود را عمرشیخ پورِ میرزا سلیمان را نمود - میرزا را هنگامِ ناکامي درحصار از کنیز فرزندے شد - و این نام برنهادند - چون ازانجا برآمد نزد ازبک خان عم زادهٔ عبدالله خان گذاشت - و همانجا درگذشت - گویند تنگ چشمانِ تا توران بدین فرهم گذرانیدند - و چندے برآنکه از گزندِ آبله قالب تهي کرد - و برخي زنده برگذارند - آن حیله پرداز شورش در سر گرفت - و بدہانیي در پیمان بستنِ مردم و بخود یاور گردانیدن تکاپو نمود - تا هزار بدخشي و فراوان کشمیري بدو گرویدند - هنوز پردهٔ از روی کار

---

(۲) نسخهٔ [ا] از خود ۰

برنگرفته بود که آوازهٔ همایون رایات بلند شد - چندے از رازداران او را گرفته بمحمّد قلي بیگ ترکمان سپردند - و درین سرمنزل آن شوریده سر را آوردند - و باد افراه یافت - اگر والا نهضت نمیشد سترگ شورش برمي خاست - و بسیارے بروز نا کامي مي نشست صورت گرایانِ سعادت سگال را بینش چشم برگشودند - و باردارندگانِ این یورش سر بجیب شرمساري فرو بردند - نهم خداوند خان دکنی از خود سري برکناره شد - چون در آویزهٔ صادق خان شرمسارِ ناکامي گردید اندیشهٔ بندگي در سر گرفت - بدرستي پیوند شیر خواجه را دید - و در کمتر زمانے ازو جدا شد - سپس از ستاره رهنموني بمیانجيِ میرزا علي بیگ اکبرشاهي بپرستاري شاهزاده آمد - ازانجا (که رشتهٔ مدارا درتائي نداشت - و خود رائيِ او روزافزون) دران سال و مه راهِ گریز سپرد - شازدهم جگت سنگهه پورِ راجه مانسنگهه را بشمالي کهسار دستوري شد - از نا سازگاريِ رستم میرزا و آصف خان در کار درنگ رفت و باسو مؤ را استوار کرده نخوت فروشي فرا پیش گرفت - گیتي خداوند کنارِ دریای چناب میرزا را نزدِ خود برخواند - و آن گزیده خدمت را بسرکردگی سپاه فرستاد - هیزدهم انسر خدیو شکارکنان بقصبهٔ گجرات (که درین نزدیکي بفرمایشِ شاهنشاهي آباد[۲] شده بود) گذاره فرمود - و در نشیمنِ آن شهرِ دلگشا لختي برآسودند - نوزدهم میرزا یوسف خان باتالیقي شاهزاده سلطان مراد سربلندي یافت - شهریارِ نهان بین پیشین سال او را در گجرات جایگیر کرده دستوري داده بود - درین هنگام (که صادق خان را سپهر گردش بسر آمد) او را بدان سترگ پایه برآوردند - و فرمان شد که زود با شاهزاده پیوندد و بایستِ وقت را پاس دارد •

و از سوانحِ شکست یافتنِ پات کفور - (چون لچهمي نراین مرزبانِ کوچ سر بفرمان درآورد - و کار او بلندي گرا شد) آن همسر را ناتوان بیغي کالیوه ساخت - لشکر فراهم آورده برخے ولایت برگرفت - او بقلعه درشده از راجه مانسنگهه یاوري خواست - فوجے گزین بسرکردگیِ ججهار خان و فتح خان سور گامِ تیزروي برداشت - بیست و دوم بدو پیوست و بسترگ آویزش برشکست - بسا کس نا بود و دستگیر شد - و فراوان اولجا بدست افتاد بیست و سیوم راياتِ همایون در بهنبهر[۳] سایهٔ اقبال انداخت - و منازلِ میر مراد[۴] اقطاع دار آنجا بقدسي قدوم روشني گرفت - و فیروزي سپاه را ده لختي گردانیدند - نخست خود با چندے خاصان - دوم پردگیانِ شبستانِ اقبال - نگارندهٔ شگرفنامه را با لختي مردم

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] آماده شده بود (۳) در [چند نسخه] در اکبراباد بهنبهر (۴) نسخهٔ [ز] میرداد •

به یتاقداریِ این جرق گذاشتند - سیوم بزرگ شاهزاده با مردمِ خود - دیگر هفت کشک دارانِ هر روز - غرّهٔ خرداد نخستین گریوه در نوردیدند - ششم (که روزِ جشن بود) در راجوری مقام شد و شاهزاده بے دستوري بدرگاه رسید - و در راه لختے ناهنجاري رفت - چندے کورنش نداده بعتابگاه داشتند - و درین داوري پرسش راقمِ گوهرین نامه را بر خواندند - از مهرافزونیِ گیتي خداوند و شرمگینیِ آن نونهالِ دولت بخشایش رفت - درین روز بعرضِ همایون رسید که خواجگي فتح الله را در پاسِ راه لغزش رفت - و یکے از خدمتگذارانِ بزرگ شاهزاده را روزگار بسر آمد - او را نزدِ شاهزاده فرستادند - تا بپاداش رساند - آن نوباوهٔ اقبال ازین عاطفت نشاط اندوخت - و بر نواخته بخدمت فرستاده - هشتم شاهزاده دستوري یافت که به پیشین روش چالش رود - و کمترین نیز بدان خدمت باز گردید - یازدهم از پسانه [۲] کوچ شد - و گریوهٔ پیرپنجال را برف بریده و مالیده برگذشتند - و نزدِ ناري براري در نشیمنے (که محمّد قلي بیگ برافراخته بود) همایون نزول شد *

درین سال فتنهٔ بهادر فرو نشست - او پورِ مظفّرِ گجراتي ست - چون بنا کامي جهان را پدرود کرد پسرِ او به پنواري [۳] زمیندار پناه برد - او پنهان داشته پرورش مي نمود درین هنگام (که بسیارے اقطاع دارِ آن ملک بخدمتِ شاهزاده در دکن بود) پسرِ نخستین سر بشورش برداشت - و فرومایگانِ مگس خو بدو پیوستند - و قصبهٔ دندوقه بتاراج رفت راجه سورج سنگهه با چندے آهنگِ پیکار در سر گرفت - درین روز فوجها از هر دو سو آراسته شد - و لختے قراول در آویخت - و از شاهنشاهي اقبال آن شورش مایه راهِ گریز سپرد چهاردهم شگرف پچها گذشته بهیره پور فرود آمدند - و ازین سر منزل بتماشای بهارِ جمال نگري خرامش رفت - و فرمان شد که اردو شاهراه سپرده بشهر درآید - در باستان مرزبان نشین بود - خرابهٔ او آگهي داستان برخواند - و صحرا دژم دل برگشاید - کمترین بوالا فرمایش از هیره پور دران نزهتگاه بسجودِ قدسي آستان سربلندي یافت - نوزدهم در پنج براره بارگاهِ والا برافراختند - و پردگیانِ شبستانِ دولت پیوستند - دران نزدیکي میرزا یوسف خان بر بلند پشتهٔ شهربندے برآسگالیده بود - بدان سرزمین گذاره شد و اکبرنگر نام نهادند - و آبادیِ آن بمحمّد قلي بیگ بازگردید - درین منزل بزرگ شاهزاده بدولتِ کورنش سعادت اندوخت - بیست و سیوم با برخے نزدیکان بسیرِ بالا رویه چالش رفت نخست به انچه [۴] سایهٔ اقبال انداختند - و ازانجا بمچهي بهون نشاط اندوخته نزدِ خان پل

(۲) یا بسانه باشد (۳) نسخهٔ [ا] به رتواري - و نسخهٔ [ز] بنواري (۴) نسخهٔ [ا] بالچه *

بکشتي برنشستند - از هردو کنار دل فریب جلکها بینش سرمه میسائید - گیتي[۲] خدیو برگلگونِ اقبال برآمده عشرتِ شکار میفرمودند ه

و از سوانحِ گشایشِ قلعهٔ مؤ - راجه باسو از واژون بختي و جا استواري راهِ ناسپاسي رفت - و بسا بوم نشین را بخود یاور گردانید - چون فیروزي سپاه بدانجا رسید برخی بومي جدا شده پیوست - آن شوریده مغز بدان دشوارگشا دژ درشد - فیروزي سپاه گرد برگرفت غرض پرستاري از کارپژوهي باز داشت - چون بفرمانِ والا میرزا رستم روانهٔ درگاه شد دیگر بندگان پیمانِ یکتا دلي بسته بخدمتگري پایِ همّت افشردند - در ماه سترگ آریزه گوهرِ رادمردي مي‌افروخت - یکسو آصف خان با گروهے کارطلب - و از دیگر جانب تاش بیگ خان با چندے پردل - از طرفے هاشم بیگ با جوقے نامرس دوست - و از جهتے محمّد خان با گروهے خدمتگذار - بیست و چهارم آن غنوده خرد برآمده بدیگر استوارجا پناه برد - اولیایِ دولت دژ برگرفته بنگاه را یغمائي ساختند - و خان و مانِ او را آتش در زدند - بیست و ششم نزدِ بن پور میرزا رستم ناصیه سا آمد - و بخسرواني نوازش سر برافراخت - بیست و هفتم نزدِ کوهِ سلیمان دایره شد - و شهریار بسیرِ کولاب دَل چالش فرمود - و ازانجا بدیدنِ امرتسر که گزین پرستشکدهٔ آن دیار است - و نزدِ آن دلگشا چشمهٔ برجوشد - افسر خدیو صد و پنج کروه را در سي و چهار روز در نوردید - و یکماه و پنج روز دز راه مقام شد - بیست و هشتم بشهرِ ناگرنگر سایهٔ اقبال انداختند - نزدِ سري نگر بلند کوهے ست - بزرگ آبگیرے در گردِ او شهریارِ دوربین آن سرزمین را بمصر آبادي برگزیده بود - میرزا یوسف خان بفرمانِ والا آباد گردانید - و نشیمنے چند و گلیں شهربندے اساس نهاد - و سپاه نیز در خور خانها برساختند - جهان سالار در منزلِ محمّد قلي بیگ بر کنارِ کول قدسي نزول فرمود - و فرمان شد که قلعه را سنگین برسازند - هر لختے بامیرے نامزد گردید - امروز پیدائي گرفت که شورشِ آن غوري زاده چسان برخاسته بود - و از آوارهٔ همایون موکب چگونه فرونشست سپارندهٔ او پاداشِ نیک پرستاري برگرفت - و نیز روشن شد که از ستمکاريِ اقطاع داران سترگ خرابي راه یافته - از کارنشناسي همگي جمع طلبیدند - و ازان ملکِ غلّه[۳] بخش زر و سیم باز خواستند - شهریارِ دادگر گروها گروه مردم را ببخشایش فرمود - و گزیده آئینها برنهاد - ستم گرانِ تاریک درون را بادِ افراه سرانجام شد - و کشاورزانِ زیان زده را مهرباني دستگیري نمود - همگي ملک را چهارده بخش کرده بهریک دو بتکچي ایراني و هندي

---

(۲) نسخهٔ [اب] گیتي خداوند (۳) در [چندنسخه] نخله بخش ه

فرستادند - تا خام کاغذ هردو برخوانده از کاشته و افتاده و برگرفته آگهي بر جويند و نيمهٔ جنسے را در پارنج فرماندهي برشمرده افزون را باز دهانند - اگرچه همواره توده نام برنهند ليکن ناکشتمند بزرگر بسيوم بخش آرزومند - قرار گرفت در کشت و کار ناکشت مند افزون از ده ساله نخستين سال ششم بخش برستانند - و در دوم چهارم - و در سيوم سه توده و در چهارم نيمه - و از ده ساله تا چهار ساله اولين بار پنجم بهره - دوم سه توده - سيوم بدستور و از چهار تا دو ساله نخست سه توده - و ديگر نيمه - در اندک فرصتے سترگ آرامش پديد آمد - از بارش کمي و کشاورز پراگندگي لختے گران ارزي بود - در آمدن فيروزي سپاه اگرچه آن سختي افزود ليکن شاهنشاهي نوازش چاره گر آمد - دران شهر دوارده جا بفرمان والا که و مه را خورش آماده ساختند - هر يکشنبه در عيد گاه صلای عام برزدے - و چندے از پيشگاه حضور رفته خواهشگران را خواسته و خورش دادے - هشتاد هزار مستمند و گاه کم و بيش کام دل برگرفتے - و در ساختن قلعه نيز فراوان آرزومند جان داروی زندگي يافت - و بدست آويز مزدوري از تنگنای جانکاهي برآمد - درين هنگام در ساير جهات لختے ژرف نگهي رفت - و پنجاه و پنج نا ستوده رسم بخشش يافت - کشاورز تا روزگارے دراز بسان سابق برگذاردے - و تا قدسي فرمان بخشش فرا چنگ نيامد باور نکردند - ازان ميان داستان زعفران - پارنج جهانباني را ببارزگان و دهقان برای پاک ساختن بخش کردے اگرچه در يازده ترگ يکے مزد برشمردے ليکن دو سير خشک زعفران و تره برگرفتے - و سترگ زيان زدگي رفتے - خاصه هنگام بارش - و نيز ديرين رسم بود که رعيت لختے چوب از دور دستها بريده آوردے - ورنه خواسته بردادے - و همچنين از دروگر و بافنده و ديگر پيشه ور زر برگرفتے - دوم تير بتماشای نو نشيمنها چالش رفت - فراز کوهچهٔ (که نزد ناکرنگر[۲] است) ميرزا يوسف خان دلنشين کاخها برای شاهي آسايش برافراخته بود و در يکے سه صد زينه انجام يافته - ششم بشهاب الدين پور رفته فيض برگرفتند - و ازانجا بزبن لنکا يازش رفت - چون بکول درآمدند موج خيز برجوشيد - کشتي را بکناره کشيدند و بدامن کوه برآسودند - و صبحگاه بدان فيض جا رسيده تازه آگهي براندوختند - نهم از بزرگ شاهزاده در سير آن سترگ آبگير لختے ناهنجاري رفت - خواجه بهول[۳] خشم آلود پيام شاهنشاهي برگذارد - و شاهزاده از درشت گفتار او برآشفت - شهريار مهربان دل سر زبان اورا لختے تراشيده دل بدست آورد - درين ولا بفرمايش شاهنشاهي غرابے بسان

---

(۲) در[چند نسخه] ناک نگر (۳) يا بهلول باشد •

شور دریا بانجام رسید - و که و مه را شگفت درگرفت - بیستم دران بر نشسته ر
بهت را تماشا فرمودند *

و از سوانح گشایش باندهو - اورنگ نشین دادور را (چون افزایش ملک و ما
به نیایش فزونی برد - و صوری کامیابی دست آویز آبادی جهان معنی گردد) هرآئینه
شگرف کارها (که فرمان فرمایان باستانی را بفراوان کوشش برنیامده باشد) بندگان فرمان پذیر را
بآسانی فرادست آید - و گشودن این دژ دشوار گشا ازین شیوا زبانی نماید - پته(۲)
آباد ملکی ست - جداگانه مرزبان - این قلعه نشیمن(۳) جای او - خاورسو شصت کروه - و سپس بوم
دیگر راجها - که لختی بدو نیایش نمایند - پس ولایت سرکچه و رهتاس - باخترسو دوازده کروه
پس زمینداران دیگر - بدو قدرت ایل - گذشت آن ملک گدهه - شمال آب گنگ و جون
شصت کروه پیوست صوبه اله آباد - جنوب تا شازده کروه - پس ولایت گدهه - میان جنوب
و مشرق رتنپور تا چهل و پنج کروه - و میان شرق و شمال هفتاد کروه - سپس صوبه اله آباد
میان شمال و غرب پنجاه کروه پیوسته بقلعه کالنجر - و میان غرب و جنوب بیست و پنج کروه
و آن سوی او ولایت گدهه - دشوارگشائی این دژ بگفت نیاید - کوهچه ایست گرد - نشیب آن
هشت کروه - و فراز و بلندی از یک و نیم کروه افزون - سه طرف یک لخت کوه - شمال رو
چهاردیوار سنگین - نخستین دروزه را کنیش(۴) پور نامند - فراخ آبگیرے دران نزدیکی - دوم
هندلی پور - سیوم کرن پور - چهارم هرهر پور - دران بنگاه راجه - و آن قلعه ایست چهار دیوار
گرد دلگشا بستانے - و نظر فریب حوضے - و بزرگ بتخانه درو - و بگرد او خویشان
و نزدیکان را منزلگاه - هیچ فرماندهے بدو دست نیافته - سلطان علاء الدین این آرزو در سر گرفت
فراوان گنجینه بخرج رفت - و جانها فرو شد - و کارے بر نیامد - امروز از اقبال نیرنگی بکمتر توجهه
گشایش یافت - دژ نشینان چون آن خرد سال را بدرگاه والا فرستادند همگی اندیشه آن بود
که بزرنشانی از دژ یارش باردارند - شهریار دیده ور را گفت وگوی پاره پذیران درنگرفت
و فرمان شد که آئین بندگی آنست که یکبار قلعه بسپارند - تا باز بخشیدن طراز شایستگی
گیرد - از خرد غنودگی و دژ استواری پند نپذیرفته بسرتابی نشستند - رای پترداس
جدکاری فراپیش گرفت - و داد و دهش را کلید گشایش گردانید - بسترگ آویزشها بران ملک
چیره دست آمد - و بفرخ ساعتے آنرا گرد برگرفت - پس از هشت ماه و بیست روز بیست
و دوم تیر درونیان از کم آذوقی بزینهار دیدند - و قلعه بدست در آمد - و فراوان غنیمت

---

(۲) در [بعض نسخه] پند . و در [بعضے] نپد (۳) نسخه [ب] نشیمنگاه او (۴) بنسخه [۱] کشن پور *

گرد آوردہ - چهارمِ امرداد بشبستانِ شاهزادہ سلطان دانیال پسرے از دختِ قلیج خان چهرۂ هستي برافروخت - و بزودي آنجهاني شد ●

و از سوانح نمایشِ قوس قزح - در شبانگاهِ پنجم شبِ سیزدهم ذی‌الحجّه در شهرِ سري‌نگر بزمِ آگهي آراسته بود - سیوم پهر خاورسو قوس‌قزح (که (۲) فارسي کمانِ دو رنگ نامند) پیدائي گرفت - رنگ آمیزي او کمتر ازان بود که بروز نماید - اگرچه چندے آنرا خاصِ روز انکارند لیکن خرد مخصوص نداند - نزدِ برخے باستان از پرتوِ ماه نیز پیدائي گیرد و برنگها برنیاید - مولانا سعد الدّین تفتازاني برگوید - سالِ هفتصد و شست و سه بترکستان خلافِ جهتِ ماه نمودارے بسانِ قوس قزح دیدم - لیکن نه بدان درازي و روشن رنگي - هشتم دران شهر پس از سپري شدنِ پاسے از روز طُفاوه دو ساعت پیدائي داشت - هندي دانشور شایسته نشمرد - و بزرگان را بمستمندان نوازي رهنموني کرد - گیتي خداوند فراوان خواسته به تهیدست داد - و دلها بدست آورد - چگونگي پیدایشِ این دو نمودار را (اگرچه این نامه بر نتابد - و فرهنگ نامها برگذارد) لیکن آگهي شورش مرا خواهي نخواهي بران آورد که لختي برگوید - و بر پژوهندۂ (۳) گوهرِ بینش برافروزد ●

مشّائیان این شگرف کمان و هاله و شمسیّات را نمودِ بے بود خیالي پندارند چون نمایشِ صورت در آئینه - و اشراقیان حقیقي وجود انکارند - آبریزهای زدودۂ هرگاه بآئینِ دایرۂ نزدِ خاوري افق یا باختري فراهم گردند و از پس کوه یا ابر تیره و دیگر سو نیّر اعظم هرآینه عکسِ آن بر و افتد - و کمانِ دو رنگ پدید آید - اجزای آئینه تمثال از جزوي فروغ (۴) و رنگها برگذارد - نه پیکر - و در بلادِ فزون عرض چون آفتاب در جنوبي برج باشد بشمالي سو نیز نمایش دهد - اگر خورشید بر افقِ حسّي باشد افق بمرکزِ آن دایرۂ برگذرد - و نیمۂ کمان پدیدار گردد - و اگر از افق بلند بود قوس کمتر ازان نماید - چون بالای طرفِ قوس بآفتاب نزدیک است و نیروی انعکاس افزون سرخِ خالص نماید - و پائین سو را از دوري و کم فروغي ارغواني بینند - و میان از آمیزشِ فروغِ بالائي و تیرگیِ پائین بسبزي گراید - برخے گویند (هرگاه آئینه را رنگِ خاص بود - و مقابلِ آن گونۂ دیگر باشد) رنگے که درو دیدۂ شود مرکّب ازین دو باشد - چون اجزای مائیۂ زدایش یافته از تیرگیِ کوه و جز آن سیاه فام باشد و مقابلِ آن سه چیز (آفتاب که روشن و سفید بود - دوم قطعۂ از آسمان که گردِ او ست - اگرچه

---

(۲) در [بعضے نسخه] که در پارسي کمان دو رنگ نامند　(۳) نسخۂ [ز] و بر پژوهش بینش برافروزد

(۴) در [چند نسخه] فروغ دو رنگ برگذارد ●

روشني دارد لیکن نه بدانسان - سیوم پارچهٔ ابرکه پیوستِ آن قطعه است - لختي تیره تر از و)
از انعکاسِ نخستین زرد چهره گشاید - که آمیختهٔ سفیدِ خالص با سیاه چنان باشد - و از دوم
سرخ نمودار گردد - چه سفید (که باندک سیاهي مایل باشد) با سیاه بدان رنگ برآید
و از سیوم سبز نماید - که سیاه بآمیزشِ سفیدِ[2] بسیار (که بسیاهي زند) آن فام برگیرد - اگر
چنین بودے رنگها یکساني نداشتے - و پایه پایه دگرگوني گرفتے - و نیز پدید آمدنِ سبز
از سرخِ خالص و ارغواني بس دور - و همچنان پیدایشِ سبز درپسین صورت دشوار - چه او
از زرد و سیاه صورت بندد - و بالجمله وجهے که در آمیزشِ رنگها بکار آید پیدائي ندارد *

پیدایشِ هاله (که فارسي خرمنِ ماه گوید) ازانست که بصري شعاع از ابر بجرمِ ماه
منعکس گردد - و با سحاب چهار صفت بود - نخست زدوده باشد - تا انعکاس پذیرد
دوم آن اجزای خرد و غیر متّصل رنگ و روشني برگذارد - نه پیکر - سیوم آن ریزها
در سفیدي برابر - ورنه بدان رنگ چهره نگشاید - چهارم دران اجزا اختلاف در وضع نبود
یعني دوريِ ایشان از ماه برابر باشد - تا خطوطے (که از بصر بابر پیوندد و همچنان
خطوطے که ازین خطها منعکس شده باشند) با هم مساوي باشند - (چون چنین ابر بهم رسد
و جرمِ ماه بربالا - و بیننده پائین) در مخروطه چهره برگشایند - یکے تا جرمِ ماه بود
و دیگر تا چشمِ بیننده - و قاعدهٔ هردو آن پارچهٔ ابر باشد - و گرد نماید - (هرگاه خطِّ مستقیم از بصر
بجرمِ ماه رسد و همچنان خطوط بدان پارچهٔ ابر برسد - و هریک منعکس گردد) مثلّثاتِ
متساویة الاضلاع پدید آید - قاعدهٔ همهٔ آن خط باشد که از بصر بابر رسد و از ابر بماه
و اضلاعِ خطوطِ دیگر - خطها (که از بصر بغمام پیوندد) بعضے ببعضے برابر باشد - چنانچه
خطهائیکه از ابر بماه - پس از خطے که بر سرِ تمامِ مثلّثات نزدِ ابربگذرد دایره پدید گردد - پس هاله
دایرهٔ آسا بضرورت نماید - و از تابشِ ماه سفید نمودار شود - و ابرے که در برابرِ ماه باشد
از ضعف ننماید - و از کمیِ آبریزها گاه دایره نا تمام نماید - بخلافِ قوسِ قزح که او
از نیمهٔ دایره افزون نبود - چه وضعِ هاله موازات است با زمین - و قوس مقاطعِ افق
و تا هفت هاله در یک زمان دیده اند - برخے گویند چون زیرِ ماه تنک ابرے لطیف
فراهم آید در تابشِ آن سحاب میان ننماید - چه از شانِ حسّ است (هرگاه منفعل شود
از محسوسِ قوي و آنرا دریابد) محسوسِ ضعیف را نیارد دریافت - چنانچه هنگامِ شنودنِ
سترگ آواز ضعیف بگوش درنشود - بدابرین هرگاه بیننده ماه و فروغِ او بیند ابرِ

(٢) نسخهٔ [اب] سفید که بسیار بسامي زند *

شگرف نورستانے بروی کار آمد - و عالم دیدگان در شگفت افتادند - دُرین روز دلگشا کاخے بفرمایشِ شاهنشاهي بانجام رسید - آنرا بکشمیري زبان لري[۲] برخوانند - جهان سالار ششم بدان نزهتگاه جشن آراست - و عشرت اندوخت - سیزدهم پیدائي گرفت - حافظ قاسم از طبیعت پرستاري دامنِ پارسا زنے بر آلود - او را آخته ساختند - اگرچه لختے بهي یافت لیکن در کمتر زمانے جان بسپرد •

و از سوانح فرو شدنِ درجن سنگهه - دُرین هنگام (که لچهمي نراین بدستیاري جاوید دولت کامروا آمد) عیسی بومي لشکر فراهم آورده بیاوري پات کنور روانه شد - ازین آگهي راجه مانسنگهه شایسته فوجے از راهِ خشکي روانه ساخت - و برخے را بباشلیقي درجن سنگهه پورِ خود دریائي گردانید - تا بنگاهِ بومیان یغمائي شود - ازانجا (که خانگي شورش سترگ زیان آورد) یکے از دو رویانِ کچگرا آن مردم را آگاه ساخت - بیست و پنجم دریا نوردان بسیار جا دست فرسود تاراج کرده یازشِ قصبهٔ کرابوه[۳] داشتند - شش کروهے بکرم پور عیسی و معصوم سرگروه با فراوان نبرد کشتي در رسیدند - و از چند سو گرد گرفتند - پس از سترگ آویزش با بسیارے نقدِ زندگي سپرد - و برخے دستگیر شد - و لختے رهائي یافت - اگرچه چشم زخمے رسید لیکن مرزبانِ کوچ از گزند رستکاري اندوخت - عیسی از دوربیني بلابه گري برنشست - و برگرفته را باز پس فرستاد - یازدهمِ مهر پس از سه ساعت و چهار ثانیه در شبستانِ بزرگ شاهزاده فرزندے از دختِ موته راجه پدید آمد - امّید که مهین بانوی دردمان گردد - بیستم گیتي خداوند از راهِ ڈل به بهت در آمد - و ازانجا بشهاب الدّین پور نشاط اندوخت - و شب در همان نزدیکي بسر شد - بامدادان شکارکنان بزین لنکا گذاره افتاد و شب باز گردیده بهمان نزهتگاه بر آسودند - فردای آن بسیرِ درهٔ لار چالش رفت خزان شگرفي دشوار پسندان را از جای برد - و فراوان فیض برگرفته بناک نگر باز گردیدند رنگ آمیزیِ برگ ریزِ این مرز بر بهارِ بسیار جا بیغاره برزند - خاصه سیب و شفتالو و انگور و چنار •

• بیت •

ذوقِ فنا نیافتهٔ ورنه در نظر • رنگین تر از بهار بود جلوهٔ خزان

بازگردیدن رایات همایون بهندوستان - و رسیدن بدار الملک لاهور

جهان سالار سه ماه و بیست و نه روز درین مصرِ نو آباد بعشرت گذرانید - چون هنگامِ

(۲) نسخهٔ [ا] لوي (۳) نسخهٔ [ا] کترابوه - و نسخهٔ [ب] کترا پور •

رفت - (چون عبد الکریم خان رختِ هستي بربست - و بسوی آن دیار محمّد خان برنشست) روشن شد که نیایشگریٔ والا درگاه دارد - و شاه محمّد را بگزین ارمغان روانهٔ درگاه ساخته بود - در راه دست فرسودِ تاراج گشت - و از ساده لوحي و شرمگیني بحجاز رفت - درین هنگام بسعادتِ کورنش سر بر افراخت - و سرگذشت عرضه داشت - بیستم برنواخته باز گردانیدند - و میرزا ابراهیم اندجاني را باندرزگذاري فرستادند - و برخي گزیده کالا به فتّاحا سپردند - اندیشهٔ والا آن بود که ایلچي بختا رود - که از دیرباز ازان دیار آگهي نیست - فرمان فرما کیست - و او را با که آویزش - بیدار مغزي و داد گري چه پایه دارد - و کدام دانش را روز بازار - از ریاضتگرانِ صافي درون کرا چراغِ رهنمونيِ روشن - و از هنرپردازان با که طرازِ یکتائي - و فرمان شد که این راز بمرزبانِ کاشغر درمیان نهد - و پاسخ آورد - بیست و یکم گنکا ریشي گرامي محفلِ داد خدا دریافت - از بزرگ ریشیان است بوم نشینانِ کشمیر بولایتِ او گروند - بزرگ شاهزاده خواهشِ آمدن نمود - آن خدا پژوه بآرزوی شاهنشاهي دیدار زهگرا شد - و از دیدِ انسرخدیو تازه آگهي بدست آورد - درینولا شهباز خان بدرگاهِ والا آمد - و کورنش نیافت - چون رامچند را به باز گردانیدنِ سپاهِ مالوه فرستادند او ناگزیر بهمراهیٔ میرزا شاهرخ باز گردید - نزدِ برهان پور آگهي آمد که لختي اقطاعِ او شاهزاده برگرفته بدیگرے داده اند - و با گماشتگان آویزش رفته - و چندے از هر دو سو فرو شده - هراس افزود - و از رفتن باز ماند - میرزا شاهرخ و دیگر سپاه را بهمراهئ رامچند بدکنی فرستاده خود برگردید - چندے انتظارِ رامچند در مالوه مي برد - چون او را روزگار بسر آمد روانهٔ والا درگاه شد - و در عتابگاه داشته بار ندادند - چون روشن شد که آمدن از بیچارگي بود بیست و ششم دستوریٔ کورنش یافت - درین هنگام جایگیرِ آصف خان در کشمیر تن شد - از گزین اسباب ویرانیٔ این دیار آنکه در اقطاع داران بزرگ امیرے (که همه از به دیدِ او در نگذرند) نبود - بدین سگالش او را از شمالي کهسار بر خواندند - سي و یکم بسجدهٔ نیایش سربلندي یافت - و پاسبانیٔ آن[۲] دیار بدو باز گردید - دوم شهریور شگرف چراغان برافروختند - دران بوم از دیرباز روائي دارد - شبِ سیزدهم ماهِ بهادون بشمارهٔ شکل بپچه که و مه چراغ افروزد - و نیایشگري نماید - و برگذارند دریای بهت (که از میانِ شهر میگذرد) درین شب پیدائي گرفت - بسپاس گذاریٔ آن جشن آرایند زین رو فرمان شد که شاهي بندگان بر کنارِ کول و فرازِ کوه کشتي و چراغان بر افروزند

(۲) نسخهٔ [ا ب] این دیار •

شارف نورستانے بروی کار آمد - و عالم دیدگان در شگفت افتادند - درین روز دلگشا کاخے بفرمایش شاهنشاهي بانجام رسید - آنرا بکشمیري زبان لري(۲) برخوانند - جهان سالار ششم بدان نزهتگاه جشن آراست - و عشرت اندوخت - سیزدهم پیدائي گرفت - حافظ قاسم از طبیعت پرستاري دامنِ پارسا زنے بر آلود - - او را آخته ساختند - اگرچه لختے بهي یافت لیکن در کمتر زمانے جان بسپرد ‚

و از سوانح فروشدنِ درجن سنگهه - درین هنگام (که لچهمي نراین بدستیاری جاوید دولت کامروا آمد) عیسیِ بومي لشکر فراهم آورده بیاوری پات کنور روانه شد - ازین آگهي راجه مانسنگهه شایسته فوجے از راهِ خشکي روانه ساخت - و برخے را بباشلیقی درجن سنگهه پورِ خود دریائي گردانید - تا بنگاهِ بومیان یغمائي شود - ازانجا (که خانگي شورش سترگ زیان آورد) یکے از دوروبانِ کیچگرا آن مردم را آگاه ساخت - بیست و پنجم دریا نوردان بسیار جا دست فرسودِ تاراج کرده یازش قصبهٔ کرابوه(۳) داشتند - ششِ کروهي بکرم پور عیسیِ و معصوم با فراوان نبرد کشتي در رسیدند - و از چند سو گرد گرفتند - پس از سترگ آویزش سرگروه با بسیارے نقدِ زندگي سپرد - و برخے دستگیر شد - و لختے رهائي یافت - اگرچه چشم زخمے رسید لیکن مرزبانِ کوچ از گزند رستکاري اندوخت - عیسی از دوربیني بلابه گري برنشست - و برگرفته را باز پس فرستاد - یازدهم مهر پس از سه ساعت و چهار ثانیه در شبستانِ بزرگ شاهزاده فرزندے از دختِ مرنه راجه پدید آمد - امّید که مهین بانوی دودمان گردد - بیستم گیتي خداوند از راهِ ڈل به بهت در آمد - و ازانجا بشهاب الدّین پور نشاط اندوخت - و شب در همان نزدیکي بسر شد - بامدادان شکارکنان بزین لنکا گذاره افتاد و شب باز گردیده بهمان نزهتگاه بر آسودند - فردای آن بسیرِ درهٔ لار چالش رفت خزان شگرفي دشوار پسندان را از جای برد - و فراوان فیض برگرفته بناک نگر باز گردیدند رنگ آمیزیِ برگ ریزِ این مرز بر بهارِ بسیار جا بیغاره برزند - خاصه سیب و شفتالو و انگور و چنار ‚

‚ بیت ‚

ذوقِ تما نیافته ورنه در نظر ‚ رنگین تر از بهار بود جلوهٔ خزان

بازگردیدن رایات همایون بهندوستان - و رسیدن بدارالملک لاهور

جهان سالار سه ماه و بیست و نه روز درین مصرِ نو آباد بعشرت گذرانید - چون هنگامِ

(۲) نسخهٔ [ا] لوي (۳) نسخهٔ [ا] کتوابوه - و نسخهٔ [ب] کترا پور ‚

بارش بود دربن ملک نیز ابرتراوش شد - شهریار دیده‌ور بگوناگون روش نشاط می اندوخت
و ایزدي نیایش بجای می آورد - سگالش آن بود که زمستان دربن عشرت‌گاه بگذرد - لیکن
از سرآغاز مهر سرما سخت‌روئي فراپیش گرفت - و بر گرم سیریان لختی دشوار شد
از مهرباني فرمودند بسیچ توقّف فرمودن از خاطر بزدوده آمد - پس از تماشای گلزار زعفران
یورش هندوستان از همان راه پیرپنچال قرار گرفت - و بامرا زرسپردند - تا در هرمنزل
بایست همایون موکب آماده گردانند - بیست و پنجم کشتي سوار به بسیچ هندوستان
بدان تماشا چالش رفت - بامدادان بزعفران‌زار رسیده شادي هنگامه برآراستند - و هفت روز
دران فراخ ساز خرّمي درنگ رفت - هر روز خرمنهای گل برانباشتی - و بر آمرا بخش
فرمودے - تا از آلایش پاک سازند - دران هنگام (که رعیّت را بزور بدین کار میداشتند
و کمي را ناکام برمي ستاندند) از یازده ترک و گاه از سیزده در سیر خشک زعفران
برمي آمد - ازان مهین بخشش از هفت و هشت ترک همان قدر زعفران برآمد - از
بسیاري گلچین و فزوني احتیاط بزودي و شایستگي برچیدند - و باران گزندے نرسانید
چون خاطر همایون ازین دلکش تماشا لختی فیض برگرفت سیوم آبان کوچ فرموده بخانپور
فرود آمدند - بامدادان جشن شمسي وزن شد - و گیتي خداوند را بدوازده چیز برسختند
صلای بخشش بلنديگرا آمد - و جهانے بشادکامي برنشست - دربن منزل فیروزي جنود را
لخت لخت گردانیدند - و آئین گریوه روي قرار یافت - شاهزادهٔ والا گوهر دستوري گرفت
که این بار آخرین همه باشد - تا پشانه[2] پردگیان نیز همراه بودند - نهم خود پیشتر روانه
شدند - و دربن روز آصف خان را بازگردانیدند - در راه لختی برف و باران فرو ریخت
و بعافیت گذشت - پانزدهم از گریوهٔ بهنبهر پایان شده باکبرآباد فرود آمدند - و گروها گروه
مردم را نشاط درگرفت - نوزدهم نزدیک گجرات مقصود بیگ عمّ آصف خان از عراق آمده
و سعادت بار یافت - بیست و دوم فیل سوار از دریای چناب برگذشتند - و اردو راه پل
سپرد - بگجرات و دولت آباد و حافظ آباد شکارکنان گذاره شد - سیوم آذر شاهنشاهي چتر
سایه بر دارالسّلطنت لاهور انداخت - و جهانے بپذیره ز نثار فرّخي اندوخت - یک ماه
و ده روز در راه بسرآمد - و بیست و هفت کوچ شد - بتازه کاخستان بر آسودند
و بایزدي سپاس برنشستند - بوالا فرمان دولتخانه و برخی قدسي نشیمن آتش رسیده را
از نو پرداخته بودند *

(۲) در [بعضی نسخه] پسانه - و نسخهٔ [ب] بشانه *

و از سوانح غم افزا بسر آمدن روزگار سلطان رستم پور شاهزاده سلطان مراد - شهریار مهربان دل نبائر را افزون از فرزندان دوست دارد - و بوالا مهر خوگر شده دیده پدر و مادر پیرامن دل نگردد - از سر آغاز آگهي بکمتر نا ملایم بر آشفتے - و از خشم فزوني بیمار شدے و در پاس خاطر او فراوان کوشش رفتے - و مهین بانوی دودمان سعادت بچند پیوند دوستي بپروردے - اگرچه گرامي زندگي نه سال و سه ماه و پنج روز شمسي بود لیکن هرشمندي پیران برنا خرد داشت - و آگهي فروغ از جبین او پرتو میداد - و سترگ گوهري از کارکرد او پیدا [۲] - شب هفتم پس از پاسے معده گراني کرد - و هوش از سر بشد - نهم سیوم پهر یکشنبه آن گلدستهٔ آگهي پژمرد - و جهانے در دیوسار غم افتاد *

* بیت *

بر سفله جهان ناکس مهر گسل * هان تا ننهي دل و نباشي غافل
بس زلف چومشک ازوست در نافهٔ خاک * بس روی چوگل ازوست در پردهٔ گل

خرد و بزرگ دلخراش نواها برآورد - و غریو موئیدن زمان و زمین را فرو گرفت - از بیوفائی روزگار سست پیوند و نیرنگي نیلي سپهر چه یاره نوشت - و چرا نویسد - که آب بغربال پیمودن و باد بدام گرفتن باشد - درین سوگواري که و مه را خرد کالیوه شد - گیتي خداوند از ایزد یاوري بنزهتگاه رضا و تسلیم شتافت - و از فزون آگهي درون ریشها را مرهم برنهاد اگر زمانه در تنزل بودے (چنانچه برخي بر گذارند) این والا پایه بفرمان فرمای روزگار نرسیدے *

گویند کیخسرو در سوگ پور از فرمان پذیری خرد بیرون شد - و بشورستان طبیعت درافتاد - یکے از رودگان آزاد خاطر او را دوست داشتے - و درهمه جا راه یافتے - هرچندے از صحرا بشهر آمدے - و بخلوتگاه شاهي رفتے - درین هنگام بآئین خود بخلوتکدهٔ او رفت و بدم گیرا آن زبان درکشیده را بسخن درآورد - پرسید شورش چراست - و دل آزردگي از چیست - او فروشدن جگرگوشه را بر گذارد - پاسخ داد نميخواستي که برود - گفت آنرا خردمند چگونه برسگالد - لیکن آرزو داشت که چندے از دنیا بهره برگرفتے - گفت ار برگرفته هیچ با او برد - گفت نے - جواب داد پس چنان برگیر که همگي خواهش روائي یافت - و با او همرهي نکرد *

و نیز سکندر ذوالقرنین را بآن بینائي و اقبال در چنین سانحه آسیمه سري در گرفت دمسازان را زبان پرسش لال گشت - مزاج شناس روزگار ارسطو در خلوتگاه رفته بعرض رسانید

(۲) نسخهٔ [۱] پیدا میشد *

بخاطرِ قدسي نرسد بعزاپرستي آمده - همگي بسيچ آنکه درين هنگام (که آشربکدهٔ آرميدگانِ والا خرد است) دستور نامهٔ [۲] شکيبائي ازان مجموعهٔ مکارمِ اخلاق برگيرد - ازين دل آميز گفتار بيدار شد - و انجمنِ شناسائي برافروخت - پنجمِ بهمن چيتهٔ را بآهوئے دست آموز سر داده برگشته روبرو شد - و چندان بشاخ برزد که يوز راهِ گريز پيش گرفت - و ديده وران بشگفت ماندند - بامدادان عرضهٔ داشتِ شاهزاده از دکن آمد - برخے فيل و شمشير و باز [۳] و پهلوان فرستاده بود - لختے بکارپردازيِ اينان عشرت اندوختند ٭

و از سوانح فرو شدنِ فرمانرواى توران عبد الله خان - لختے بداد گري زندگي سپردے ليکن از فرزند پرستي ستمگري او نيارستے برافکند - او از سگالشِ جانشيني بسا بے گناه را جان بشکرد - و خاندانها برانداخت - نا بهنجار مهرباني آن تباه سرشت را بدمست گردانيد - و بمال و جان و ناموسِ مردم درازدستي نمود - کارگيا را نخستين آگهي آنست که حالِ فرزندان و خويشان و نزديکان (که فريادِ اينان ديرتر رسد) زمان زمان وا پژوهد و در داوري اينان را از ديگران باز نداند - و از بازپرسِ پادشاهانه نغنود - او خود از برافزوني پدرانه اندرز نيارستے گفت - و پس از ديرے مادرانه نصيحت کردے - و آن خوابيده بخت شورش برافزودے - پيريِ مرزبان و روائيِ خوش‌آمد هردو را از شايسته‌کاري باز داشتے - و گذارشِ خير بسيچانِ راست گو (که برخود نلرزند) غرض آمود پنداشتے - تا آنکه رفته رفته بجاني گزندِ پدر خيال بازي کردے - و در کمين بوده قابو پژوهيدے - روزے با چندے خاصانِ عشرت شکار داشت - آن تباه انديش بدان يازش تيزروي فراپيش گرفت - يکے از سعادت منشي خان را آگاه ساخت - تيزدستي نموده به بخارا درآمد - و آن شوريده شرمسارِ ناکامي گردِ آن شهر برنشست - بندگانِ حقيقت منش و يارانِ [۴] سعادت سگال در کمتر وقتے [۵] فراهم آمدند - آن نافرجام ناکام بازگرديد - خان بمالشِ او روانه شد - آن شوليده مغز نيروى آويزش نديده آب آمويه برگذشت - و کشتيها برشکست - درين ميان توکل قزّاق از دشت بتاخت آمد - و خان بچاره گري بازگرديد - آن يغمائي سمرقند نارسيده برگشت - و او دران شهر سخت رنجور شد محمّد باقي بے و برخے نزديکانِ دوروي آن بدسگال را بر خواندند - آن سبک سر از بلخ گامِ فراخ برزد - خان چون لختے بهي يافت پيامِ بازگرديدن فرستاد - او نپذيرفته آهسته آهسته مي آمد - محمّد باقي (که پايهٔ وکالت داشت) خان را بميهماني برد

---

[۱] نسخهٔ (۴) و پهلوان شمشيرباز [ز] نسخهٔ (۳) دستورنامهٔ خبر [چندنسخه] در (۲) و بابريان سعادت سگال (۵) نسخهٔ [ب] فرصتے ٭

و دران نفاق‌کدهٔ چهاردهم بهمن روزگارِ او سپري شد - همانا آن ناسپاس زهر بخورش داد و جاویدنفرین اندوخت - برای سیرابیِ چشمه‌سارِ سخن لختے نژاد نامه برمیگذارد ❊

بشازدهٔ پشت بمیانجیِ جوجي بقاآنِ بزرگ چنگیزخان میرسد - عبداللّٰه خان بن سکندرخان بن جاني بیگ بن محمّد سلطان بن ابوالخیرخان بن شیخ دولت اغلان بن ابراهیم بن پولاد بن سورانچهٔ (۲) سلطان بن محمود خواجه خان بن قاآن (۳) بامی بن رابل (۴) باک بن منکا (۵) تیمور بن باداقل (۶) بن جوجي بوقا بن شیبان بن جوجي بن چنگیز خان - جوجي پیش از قاآن بگذشت - و از نژادِ او بزرگ فرمانروائے برنخاست - لیکن برخے را سریِ بوم نشینانِ دشتِ قبچاق روزي شد - ازین میان ابوالخیرخان لختے بلند پایگي گرفت - سلطان ابوسعید میرزا بیاوریِ او از میرزا عبداللّٰه بن ابراهیم میرزا بن خدیوِ اعظم شاهرخ میرزا بآویزه سمرقند برگرفت - چون پیمانهٔ هستیِ او لبریز گشت در الوسِ اوزبک سترگ پراگندگي راه یافت - پس از چندے شیبک خان بن بداق خان بن ابوالخیر بدرگاهِ سلطان احمد میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا پناه آورد - و از روزگار سختي وا رست ❊

و چون سلطان ابوسعید میرزا را روزگار بسر آمد در توران سرِانبازي برافراخت - و پس از سلطان حسین میرزا شیبک خان بخراسان شد - و با فرزندانِ او درآویخته ملک برگرفت و نزدِ مرو با شاه اسمٰعیل صفوي کارزار نموده با بسیارے سران نقدِ زندگي در باخت - مرزبانیِ ماوراء النّهر بکوچک‌ونجي (۷) خان بن ابوالخیرخان (که بکوچم (۸) خان نامور بود) بازگردید - و چون او بنهانخانهٔ نیستي درشد ابوسعید خان پورِ او جانشین گشت - و پس ازو عبد اللّٰه خان بن محمود خان بن شاه بداق بن ابوالخیرخان فرمان روائي یافت - و توران لختے آباد شد ازو دو پسر ماند - عبدالعزیز خان محمّد رحیم سلطان - لیکن مرزباني بعبید خان بن کوچم خان رسید - سپس عبد اللّطیف خان برادرِ او مسند آرا گشت - و چون کارِ او بانجام رسید براق خان بن سونچک (۹) خان بن ابو الخیرخان بفرماندهي برنشست - و بر ترکستان و ماوراء النّهر و برخے خراسان چیره دست آمد - و چون گردشِ نیلي سپهر برو بسر آمد ملوک طوائف شد - درویش خان و بابا خان پسرانِ او در ترکستان بحکومت برنشستند

---

(۲) نسخهٔ [ز] سورانچهٔ سلطان (۳) نسخهٔ [ا] قاآن‌ثانی - و نسخهٔ [ب] آقان‌بای (۴) در [بعضے‌نسخه] رایل باک (۵) نسخهٔ [ا] هسکا - یا منگا بکاف فارسي باشد (۶) نسخهٔ [ب] هاواقل والله اعلم (۷) در [بعضے‌نسخه] بکوجکوکي خان (۸) در [چندنسخه] بکوجم خان (۹) نسخهٔ [ز] سونچک خان ❊

و برهان نبیرهٔ عبد الله خان در بخارا - در سمرقند سلطان سعید خان بن ابوسعید خان بن کوچم خان - و در بلخ پیر محمد خان بن جانی بیگ خان - عبد الله خان بفرمان پذیری او روزگار میگذرانید - به نیروی آگهی و مردانگی بر خویشان خود چیره دست آمد - و به پیر محمد خان برگذارد - چون درین الوس از پدر من کهن سال ترے نیست آن سزاوار که بآئین نیاگان خطبه و سکه بنام او شود - ناگزیر پذیرفته شد - و چند گاه نام کارگیائی برو بود و فرماندهی عبد الله خان میکرد - سال بیست و هفتم الٰهی سکندر خان را روزگار بسر آمد و پور او عبد الله خان خطبه و سکه بنام خود ساخت - و چون در گذشت عبدالمومن پسر او بجای او برنشست - بیست و هشتم بهمن جشن قمری وزن شد - در منزل مریم مکانی بزم والا برآراستند - و بهشت چیز آن افزون از اندازه را برسختند[۲] - و گونا گون مردم کامیاب خواهش آمد ٭

آغاز سال چهل و سیوم الٰهی از جلوس مقدس شاهنشاهی
یعنی سال مهر از دور چهارم

شب شنبه سیزدهم شعبان سنه (۱۰۰۶) هزار و شش هلالی پس از نه ساعت و یک دقیقه و سی و هفت ثانیه فروغ بخش صورت و معنی بارنگ حمل برنشست و جهان سالخورد را برنائی نوید آورد - و سرآغاز هفتم سال از چهارم دور شد - افسر خدیو کارآگهی را اندازهٔ دیگر برگرفت - نوزده روز والا جشنها آراسته گشت - و که و مه را سرمایهٔ خرمی سرانجام یافت ٭　　٭ بیت ٭

هوس از ریاحین معطر دماغ ٭ ز بوی چمن آرزو باغ باغ
دکان هوس را نظر فتنه خیز ٭ متاع نظر را خریدار تیز

روز نو روز فرو شدن فرمان روای توران بهمایون عرض رسید - و بسیارے خوشدلی نمودند گیتی خداوند برآشفته فرمود - چنین شادمانی از کم بینشی وا گوید - همواره نیایش نمودے و رشتهٔ سازکاری از دست وا نهشتے - و اگر نه چنین بودے شادی نسزیدے - ازان باز (که موکب همایون به پنجاب آمد) سگالش آن بود که بگشایش توران چالش رود - چون مرزبان آنجا از کارآگهی نیایش فرا پیش گرفت شهریار آزرم دوست خود را ازان بسیچ برگذراند - درین هنگام (که ستمکاری پور او از اندازه گذشت) لختے دیرین آهنج تازگی

(۲) در [چند نسخه] بر سنجیدند ٭

پذیرفت - لیکن از پایه‌شناسي خواهش چنان بود که بسرکردگي بزرگ شاهزاده فیروزي سپاه بدانسو رود - آن برنای عشرت دوست. از هرزه سرائي خوش آمد گویان دل از هند برنگرفت چون از فرو شدن عبد الله خان آگهي رسیده برخی سران سپاه بتوراني یورش سخت برکوشیدند - فرمودند اکنون (که توران شورش گاه شد) یازش آن مردمي ما کجا برتابد همان بهتر که فروهیده بعزا پرستي و اندرز گوئي رود - پنجم قلعهٔ آهوبره[۲] از مضافات دولت آباد دکن گشوده آمد - میرزا علي بیگ اکبرشاهي گرد برگرفت - پس از یک ماه دژنشینان از کم آبي زینهاري شدند - و کلید سپردند - هفتم مختار بیگ بدولت بار رسید او بخشي صوبهٔ بهار بود - چون آن خدمت بالغ بیگ کابلي بارگردید او را بوالادرگاه برخواندند چهاردهم میر شریف آملي و میرزا فریدون از اقطاع خود آمدند - و سعادت کورنش اندوختند بیست و پنجم سالباهن را بدکن فرستادند - چون آگهي آمد (که شاهزاده سلطان مراد پیوند دلها را آسان مي شمرد - و از بایست لختي برکناره میزید - و خانخانان از نا روائي تباه خواهشها بجایگیر خود باز گردید) آن شایسته خدمت را دستوري شد که شاهزاده را بدرگاه والا آورد - تا به بهین پندها رهنموني ساخته باز فرستند - و روپ خواص نامزد شد که خانان را بنکوهش باز گرداند - که تا رسیدن آن گوهر اکلیل خلافت بانتظام جنوبي سپاه پردازد - سي و یکم عباد الله پور عبد الله خان را از زندان رهائي بخشیدند خاوري سرتابان بیراهه رفتي - پس ازانکه دستگیر شد در قلعهٔ کالنجر بزنداني دبستان سپردند حسین دژبان پشیماني برگذارد بخشوده نوازش فرمودند - دهم اردي بهشت خواجه اشرف و شیخ حسین از توران آمده بسجود قدسي آستان روشن پیشاني گشتند فرمان رواي آنجا از پیوستن ایشان و برخواندن والا نامهٔ شاهنشاهي نشاطها برساخت و بآئین یکرنگي قدوم ایشان را گرامي داشت - و میرقریش را با گزین ارمغاني همراه ساخت دهم امرداد پیشین سال باز گردانید - بي آزرمي پور او شنوده از میانهٔ راه برگشتند بیست و نهم شهریور در قرشي بخان رسیده دستوري راه هري و قندهار گرفتند - نزد هرات آوازهٔ گذشتن او شورش آورد - فرستادگان به تیزدستي و مردانگي بقندهار رسیدند - و میرقریش همراهي نیارست کرد - چهاردهم اردي بهشت ابو القاسم پور میر عدل و پانزدهم شیرخان داماد خان کلان رخت هستي بربستند - و پس ماندگان را خسرواني نوازش مرهم بر ناسور دل نهاد - بیست و هفتم راي پترداس از باندهو بدرگاه والا آمد - و بخسروي نواخت

---

(۲) نسخهٔ [ا] راهولره *

سربلندي يافت - ازان باز (که آن دژ بر گرفت) در آبادیِ ملک میکوشید - چون آن ولایت بشاهزاده دانیال دادند بسجودِ قدسي آستان باز گردید - درین روز زین خان کوکه بآهن پوش در آمد - و از سرِ نو ملکِ تیراه گشایش یافت - بکارآگهي و مردانگي تبه کاران را بسزا برمالید و چند جا قلعه ساخته سپه نشین گردانید - تاریکي الوس از نیرو افتاده به پیغولها درشد و سرگروهِ آن گروهِ نافرجام بکوهِ سفید خزید - و راهِ ایمني پذیرفت *

و از سوانحِ بینش افزودنِ نگارندهٔ شگرفنامه - آن در سر داشت که در آرامشگاهِ صلحِ کل گزینِ منزلے دارد - و از نا ملایم بسبکسري نرود - از خامکاري زمان زمان نشاط سني اندوخت و دستِ نوازش بر سرِ همت میکشید - از بختمندي بدلخراش سیلیئے بیدار کردند و دروني چاره از سر گرفت - ازانجا (که گیتي خداوند بفراوان کار باز داشته بود) بدیگر چیزے نیارستي پرداخت - ازین رو صوري خدمتِ بزرگ شاهزاده کمتر بجا مي آمد و ناهنجار نیایشها بکارکرد نمیرسید - بزرفا نرسیده لختے سرگران شدند - فرومایگانِ نا توان بین را دست آویز فرا چنگ آمد - و خشمگینیِ آن گرم خو را افروزینه گشتند - و در دل آزاري انجمنها فراهم آمد - و بسا نا راست را گریه بدرستي بر فروختند *

* بیت *

نقاشِ چیره دست که آن نا خدای ترس * عنقا ندیده صورتِ عنقا کشد همي

از سپهر نیرنگي شاهنشاهِ آگاه دل لختے بشنود - یازدهمِ خرداد ازین آگهي مرا دل برآشفت دست از همه بازگرفته پا بدامن درکشید - و در بروی آشنا و بیگانه فرو بست - آنکه باستانیان برگفتي (گروِ پرستاري زود بوالا پایگي رساند - لیکن از حسد چیرگي دوستان نیز بخصمي برخیزند) و بگوش در نمیشد باور افتاد - (هرچند بوالا بارگاه برخواندند - و در آنکه به پیشین خدمتها پردازد کوشش رفت) پاسخ برگذارد - چون از روزگار شگرفيِ خاطرِ نهفته دان بگفتارِ کهن دشمنان لختے گران شده آن سزاوار که مرا بمن باز گذارند - تا از بارِ زندگي سبکدوش گردد - اگر کام و نا کام شهربند میدارند صوري دستگاه برستانند - از سر آغاز آگهي دل بدنیا نگرائیدے - خسروي نواخت مرا کام و نا کام گرم بوابستگي آورد - اگر همان سرگرمي برجویند خدیوِ عالم بداوري برنشیند - و ژرف نگهي فرا پیش گیرد - تا راستیِ من بروی روز افتد - و نا توان بین بشرمساري در افتد - (اگر دشمنيِ گروها گروه مردم از خاطرِ رفته کهن شورش و تازه کین را شمارے بر نمیگیرند - و پژوهش را بر گواه میگذارند) نیکوانِ زمانه دروغ گذاري را در گزندِ من ایزدي پرستش مي انگارند - آن در خورِ سیاوش آسا من و بدگوهر بآتشکده درشوم - تا عیار چهره برافروزد - حسد پیشگانِ دستان سرا ازان سرتافته جز بگواه

دل برننهادے - خدیوِ عالم ازین گفت وگو اگرچه لختے ببدگوهری اینان پی برد لیکن مرا سبکسری افزایش داشت - ناگاه ایزدی یاوری درونی شورش را چارهٔ سگال آمد - بسر دردادند - اگر بآشتی گاهِ جهانیان آرام جائے دارد و درهرچندے بدان نزهتگاه گذاره افتد چندین چرا می خروشد - و چگونه سررشتهٔ شناسائی از دست بشد - زبانِ بد خواه بستگی نپذیرد - او باندازهٔ شناخت راهِ نیکوئی سپرد - شگرفکاری ایزدی خواهش است باین و آن چه بر می بندد - لختے بخود آمد - و آگهی را در باز شد - ازآنجا (که برراستکاری خویش و دوربینی گیتی خداوند چشم برنمیگشود) طبیعت برخرد درازدستی کردے و گاه به نیستیِ خویش دربازیدے - و زمانے آوارگی آسیمه سر داشتے - ناگاه وارستهٔ آگاه دل را گذاره شد - و بے صوری شناسائی حال برگذارده بآرامش برنشست - گفت برشهریار دورنگاه تهمتِ کم بینی منه - بینش و گرانباری تو دلنشین - خاطرِ بدگوهران بدست می آر - چه در سر افتاد - که وارون میروی - و نا بهنگام میخروشی - اگر در خوابی نمودار شهریار را گران دل نیابی دل آمیز گفتِ مرا بپذیر - و نارسائیِ (۲) خویش بگو - گفته همان شب پیدائی گرفت - و شورشِ دل کمی پذیرفت - درین هنگام از زابچهٔ خویش برخواندم - درین سال خدیوِ عالم از ناراست گفتارِ زمانیان لختے آزرده گردد - و در کمتر زمانے پرده از روی کار برداشته آید - یکبارگی آشوبِ دل فرو نشست - شهریارِ پایه شناس چون برخواند نقشِ پیشین خواهش بزدوده بوالا درگاه رفت - و از گوناگون عاطفت سبکدرش آمد • شعر •

که شنیدی که برانگیخت سمندِ غمِ عشق • که نه اندر عقبش گردِ ملامت برخاست

هشتم رای پترداس را بدیوانی پایه برآوردند - و فرمان شد که بسانِ مظفّرخان و راجه تودرمل او و خواجه شمس الدّین بیاوری یکدیگر در انجامِ این کار بر کوشند - درکمتر زمانے مهمّاتِ پنجاب بخواجه باز گردید - شمانا فروغ چهره برافروخت - و شهریار را از ژرف نگهی باز داشت - بیست و هفتم تلیار(۳) بهادر بسجودِ قدسی آستان روشن پیشانی گشت - و بشاهی نوازش سربلند آمد - و بخطاب بهادرخان نامور گردید - او از سرانِ(۴) سپاهِ توران است - عبد الله خان هری بدو داده بود - (چون او را واپسین خواب درگرفت - و باهربانِ آن دودمان از ناهنجاری پورِ او پراگنده شدند) او به تیزدستی خود را بقندهار رسانید

(۲) نسخهٔ [ا] ناسپاسیِ خویش (۳) نسخهٔ [ب] کلبا و بهادر - و نسخهٔ [ز] گاباد بهادر (۴) نسخهٔ [ا] از سران تورانی سپاه است •

و ازانجا بوالا درگاه آمد - و کامِ دل برگرفت - غرهٔ تیر حسن[2] خان (که از دیرین بندگان بود) برنجبوري درگذشت - و خواجگي محمّد صالح نبیرهٔ خواجه عبد الله مروارید را (که چندگاه صدارت داشت) در دهلي روزگار بسر آمد - مهربانيِ خدیوِ عالم تیمارِ پس ماندگانِ او فرمود. پنجم جگت سنگه و هاشم بیگ و دیگر سپاهِ شمالي کهسار سعادتِ بار یافتند - و پاداشِ نیک پرستاري برگرفتند - و ملوک[3] چند راجهٔ نگرکوت را بدرگاه آوردند - به بخشش و بخشایش سرافرازي یافت ‌•

و از سوانحِ بتازگي دلنشین شدنِ نهفته دانیِ گیتي خدیو - در زندگيِ عبد الله خان مرزبانِ توران (چون از بے آزرميِ پورِ او آگهي رسید) فرمودند - اگر از تبه کاري باز نه ایستد از جواني و دولت بهره نگیرد - و زود بگوِ نیستي فرو شود - و چون پدر آزاري فراپیش گرفت بر زبانِ قدسي رفت - شگفت که فرو شدنِ او بدیر کشید - دربنولا آن کج گرا به نیستي سرا درشد - و جاوید نفرین اندوخت - چون روزگارِ عبد الله خان بسر آمد اوزبک خان عم زادهٔ او سمرقند را گرد برگرفت - و محمّد باقي بپاسباني برنشست - ناگزیر باخسي[4] باز گردید - و توکل[5] بیارشِ بخارا آمد - و از آوازهٔ آمدنِ عبد المومن ناساخته کار برگشت حصارنشینان بیرون شده درآویختند - و او زخمي بدر رفت - و بهمان زخم از عالم بشد و پس از ده روز عبد المومن با فراوان لشکر رسید - و در سمرقند باررنگِ فرماندهي برنشست و محمّد باقي را بوکالت برگزید - و قل بابا را (که وکیلِ پدر بود - و پسر از راست گوئي او برنج اندر) از راهِ هري بیوفا نوکرانِ او گرفته آوردند - و بدیرین کین جان بشکرد - و آرندگان را نیز از پس فرستاد - و بسیارے را دران رستاخیز جاني گزند رسید - و ازانجا بتاشکند شد و رستم سلطان عمِّ خود را با دو پسر (که از دیرگاه پیغوله نشین بود) زندگي بسر آورد و بیارشِ اوزبک سلطان اخسي را گرد برگرفت - پس از سه روز آن قلعه نشین به بیماري درگذشت - سپس بسمرقند و بخارا باز گردید - از هوا گرمي شبانگاه ره سپردے - چندے بکمین برنشستند - نهم نزدیکِ ضامن تیردوز گردانیدند - و ماوراء النّهر طوائف الملوک شد دهم آصف خان ناصیه سا آمد - چون خاطر از انتظامِ کشمیر لختي فراهم شد او را باسپِ بام برخواندند - در سه روز کوه و دشت درنوردیده بوالا درگاه رسید - و بخسرواني نوازش چهرهٔ بختمندي برافروخت - بیست و چهارم بهارلِ انگه رختِ هستي بر بست - او

---

(۲) نسخهٔ [ب] حسین خان (۳) در [بعضے نسخه] تلوک چند (۴) نسخهٔ [ا] بآخشي (۵) در [بعضے نسخه] توکل ‌•

دخت راي چوكا[۲] پرهار است - در زمان فردوس مكاني در شرقي ديار[۳] پدر او را بپرستاري
جنّت آشياني فرستاد - صورت و سيرت او دلپذير افتاد - چندے در شبستان دولت
سربلندي داشت - چون مريم مكاني را خواستگاري شد اورا بجلال گوينده پيوند دادند
گيتي خديو را نخست شير او داد - و بشايستگي روزگار گذرانيد - جهان سالار را از جدائي او
دل بسوخت - و از بخشاينده دادار آمرزش درخواست - سي و دوم جگنّاتهه سعادت كورنش
اندوخت - از شاهزاده سلطان مراد دستوري گرفته بيورت خود آمد - و بے فرمان بدرگاه والا
رسيد - و چندے بار نيافت - درين روز بر ساده لوحي او بخشوده نوازش رفت - درين سال
پتن دكن گشايش يافت - باستاني شهرے ست بر ساحل درياي گوداوري - بكوشش
ميرزا علي بيگ اكبرشاهي گشوده آمد - و غنيم آويزش نموده راه گريز سپرد - درينولا
بزابلي كشاورز سترگ بخشش رفت - بيست و پنجم امرداد هشت يك خراج كابل
و مضافات آن تا هشت سال بخشودند - و فراوان مردم را نشاط در گرفت - سي و يكم ميرزا
كيقباد را پسر بزاد - او بزرگ پور ميرزا حكيم است - گيتي خداوند بدخت عاقل حسين ميرزا
برادر محمّد حسين ميرزا پيوند فرمود - درين هنگام فرزند روشن اختر فرخي[۴] آورد - كشور خديو
بزم نشاط برآراست - و بهرمز نامور گردانيد - غرهٔ شهريور آصف خان را بكشمير بار گردانيدند
و بسا اندرز آويزهٔ گوش هوش شد - نهم مولانا شاه محمّد شاه آبادي بعدم فلوني[۵]
در گذشت - از عقلي و نقلي كلام آگهي داشت - و بارادت گيهان خديو كام دل برگرفت
هيزدهم سرمست پور دستم خان نقد زندگي بسپرد - از باده پيمائي در جواني روزگار او
بسر آمد - سي و يكم شير بيگ يساول باشي به بنگاله دستوري يافت - تا ازان ملك
آگهي آورد - و از گزيده نيلان آمرا برخے بارمغاني برگزينند - و درين سال و مه ديگر بار
بر ساده لوحي مظفّر حسين ميرزا قندهاري بخشودند - چون تركان نابخرد باز دست ستمگري
برگشودند از روزبازار داوري نقدي قرار دادند - و اقطاع او بخالصه بازگرديد - او دستوري
حجاز گرفته راهي شد - در نخستين منزل از سختي كار و كم نيروئي سراسيمه گرديد - و از
سبكسري شرمسار آمد - اورنگ نشين پايه شناس بخشوده باز خواند - غرهٔ مهر بسجود
قدسي آستان سر برافراخت - يازدهم قلعهٔ پونا[۶] گشايش يافت - از نامور قلاع برار است
بر تلے اساس يافته - سه طرف آن رودباد - هرگز پاياب نشود - بهادر الملك و برخے رادمرد

---

(۲) در [چند نسخه] جوكا پرهار (۳) نسخهٔ [ب] ديار بود پدر اورا (۴) نسخهٔ [ا] پديد آمد (۵)
در [بعضے نسخه] فلغموني (۶) نسخهٔ [ا] پوتار - نسخهٔ [ب] پوورنا *

گرد برگرفتند - نصیب الملک از کم آذوقی بیدار شد - و کلید سپرده به نیایشگری درآمد
بیست و ششم خواجه اشرف را روزگار بسر شد - او پسرِ خواجه[۲] عبد الباري ست - بدو پشت
پورِ خواجه احرار - پس از گذارشِ تورانی پیام رنجور شد - و رختِ هستي بربست
بیست و نهم سالباهن و روپ سعادتِ بار یافتند - شاهزاده سلطان مراد بفرمانِ طلب آهنگِ
آستانبوس در سر گرفت - سرانِ لشکر از دکان گرمي و مزاجداني نگذاشته عرضه داشتند
برآمدنِ شاهزاده ازین ملک سرمایهٔ برهم زدگي ست - سپس هرچه فرمان شود پذیرفته آید
و خانخانان بازگردیدنِ خود را و برآمدنِ شاهزاده برگذارد - افسرخدیو را پسند نیامد
و بر قدسي خاطر گران آمد - سي ام جشنِ شمسي وزن شد - و جهان سالار را بدوازده چیز
برسختند - دل شکفتگي جهان را درگرفت - و تهیدستانِ آرزومند را روزي فراخ گردید
درین روز شاه قلي خان محرم از دارالخلافهٔ آگره آمد - و بنوازشِ روزافزون بلند پایگي گرفت
درین سال و مه پرتاب سنگهه پورِ راجه بهگونت داس را شگرف سودائي بر دماغ ریخت
و بجان شکريِ خویش روی آورد - جمدهر برگلو زد - و زندگي دشوار شد - بفرمایشِ والا
کارآگهان زخم بردوختند - و بگیرادم بهي پذیرفت *

و از سوانحِ گشایشِ قلعهٔ کاویل - ازو گزین تر دژے در برار نباشد - درو خوشگوار آب
فراوان - و نشیمنگاهِ مرزبان - ازان باز (که این ملک بر قلمرو افزود) از کج گرائيِ سرانِ سپاه
دستِ چیرگي نشد - درینولا میر مرتضی گشادِ آن را بافسون سرائي برخود گرفت - دران
نزدیکي بنگاه ساخت - و لختے شکوهِ جاوید دولت برخواند - از کم آذوقي دلاویز گفتارِ او
پذیرفتند - نهمِ آبان وجیه الدّین و بسواس رای کلید سپردند - و منصب و اقطاع و خواسته
برگرفته بپرستاري درآمدند - دهم نزدیکِ[۳] پاتهري سي و پنج ماده فیلِ صحرائي نمودار شد
شیرخواجه سپاه را فراهم آورد - و همه را دستگیر ساخت - شگرف آنکه صد و پنجاه کروه
چراگاه نشان دهند - یازدهم اجمیر در اقطاعِ میرشریف آملي قرار گرفت - و بسربراهيِ آن
دستوري یافت - دوازدهم خانخانان بوالا درگاه آمد - و بسجودِ قدسي آستان سربلندي یافت
شهریارِ مهربان دل برکج گرائيِ او بخشوده نزدِ خود برخواند - بو که باندرز سرائي راستکاري
فراپیش گیرد - روزِ دیگر قلیچ خان بزمین بوس سعادت اندوخت - از خدمتِ شاهزاده
سلطان دانیال لختے سرگران شده جدائي گزید - از داد پژوهي بار یافت *

---

(۲) نسخهٔ [ا] خواجه عبد العلیم است (۳) نسخهٔ [ا] نزدیک مانهري سي و پنج - و نسخهٔ [ب]
نزدیک پاتهر سي و پنج *

(۱۰۰۱) و از سوانح آمدن ایلچی فرمان فرمای ایران - گذارده آمد چون ضیاء الملک و ابوناصر بدانجا رسیدند شاه عباس از روشن ستارگی بسانِ شایسته فرزندان به نیایشگری برنشست و با افزار شاهنشاهی را (که با ایلچیان بود) افسر بختمندی گردانید - دستور نامهٔ جهان سالار برستاند - و بکارکردِ آن سعادت اندوخت - و منوچهر بیگ را[2] که از خاصانِ اوست با نیایش نامه و گزین ارمغانی روانهٔ درگاه ساخت - بیست و سیوم دولت بار یافت و بخسروانی نوازش سر برافراخت - صد و یک اسپ گزیدهٔ عراق (دران[3] میان اسپی بود پنجساله - از دریای گیلان برآمده - جز دو سه مو بر کاکل و دم نداشت - بخوش سنجی و کردار بے همتا - در راه بمرد) و گزین قسراق (یکی را پنجهزار روپیه ارج برنهادند) و سه صد پارچه تماش (همه دست بافِ اوستادانِ نامور) و پنجاه کارنامهٔ غیاث نقشبند و نادر قالیها (جفتے ازان در ایران سه صد تومان ارز داشت) و گزین تکیه نمد ها و شگرف پائینچها و رومی اوتکها و توشکهای مرصّع و گوناگون تخم و نه بزِ مرغز (که صوف و خارا از پشمِ او بر سازند) و دیگر تنسوقات و پانصد ترکمان بشگرف پوشش به پیشگاهِ حضور آورد - و فراوان عراقی تکاور درین قافله بود - درین روز راجه باسو را بزرگ شاهزاده بکورنش رسانید - و لغزشِ او بخشوده آمد *

چالش همایون رایات بگشایش احمد نگر

شاهنشاهی بسیچ آن بود که فیروزی جنود بسرکردگیِ بزرگ شاهزاده بتوران شتابد و آن موروثی ملک بقلم رو درآید - (چون آن نونهالِ دولت از دستان سرائیِ برخے هنده پرست دل بدین ننهاد) اندیشه آن شد (هرگاه دیگر فرزندان بسجودِ قدسی آستان ناصیهٔ بختمندی برافروزند) از پیشانیِ هرکه این خواهش بیشتر برتابد او بدان یورش نامزد گردد - درین هنگام هرزه لایانِ ناتوان بین برگذاردند - شاهزاده سلطان مراد را بسیچِ آستانبوس در سر نیست و ناسزا گفتارها بزبانِ این و آن دادند - و شاهزاده دانیال را (که از الهٰ آباد پیشتر شتافته بود) نکوهیده روش وا نمودند - شهریارِ دوربین یورشِ جنوبی دیار از راهِ دارالخلافهٔ آگره فراپیش گرفت - اگر گذارده راستی فروغ دارد نخست بچاره گریِ آن دل باید برنهاد و سپس بگشایشِ دکن - که از دیرباز فیروزی سپاه بدانسو رفته - و از غرض پرستی در انجامِ آن کار درنگ میرود - سپس اگر روزگار یاور افتد بتوران زمین چالش رود - و چون چهاردهم

(۲) نسخهٔ [۱] و منوچهر را (۳) در [بعضے نسخه] ازان میان *

سال است (که پنجاب بقدسي قدوم آبادي دارد - و گروها گروه مردم را فراوان دلبستگیی)
بدین یورش دل نمي نهادند - گاه شورشِ تاریکیانِ بے سر و بن را دستمایهٔ بار داشت
مي ساختند - و زمانے آشوبِ سرتابانِ شمالي کهسار - از گرم بازاریِ مدارا لختے درنگ افتاد
و ازانجا (که ایزدِ توانا بایستِ جاوید دولت را از هنگام بر نگذراند) پیشین آهنگ نیرو گرفت
و بیست و ششمِ آبان پس از یک ساعت و دوازده دقیقه شبِ پنجشنبه فیل سوار
خرامش شد - مریم مکاني و دیگر بیگمان و بسیارے پردگیانِ اقبال و سلطان خرّم را
در دارالملکِ لاهور گذاشتند - خواجه شمس الدّین بخدمت گذاریِ والا درگاه و سربراهیِ
آن صوبه و میر مراد به بخشي گري و ملک خیر اللّه بکوتوالي نامزد گردیدند - سي ام
در نخستین منزل ابوالقاسم تمکین از کشمیر آمد - و دولتِ بار یافت - سیزدهمِ آذر نزدِ
گوبند وال دریای بیاه بفیل گذشتند - و فیروزي سپاه براهِ پل - درین روز منزلِ ارجن گور
از قدومِ شاهنشاهي تازه فروغ برگرفت - پدر بر پدر پیشوای برهمن کیش است - و فراوان
نیایش دارد - چون آرزوی او از روی عقیدت بود پذیرفتند - درین ولا قلعهٔ سیل گذهه برار
گشایش یافت - مسعود خان حبشي داشت - وسکه[2] جل گانو بحیله سازي برگرفت
نخست زه و زاد را درون فرستاد - و بدان بهانه برخے بوم نشین را بدانجا برد - و چیره دست
آمد - شاهزاده سلطان مراد سندر داس را با چندے نامزد فرمود - و او گرد برگرفت - نوزدهم
دژنشینان بزینهار کلید سپردند - و درین سال ولي بیگ پورِ پاینده خان از بنگاله آمده
بسجودِ قدسي آستان سربلندي یافت - از پیشکشِ او بیست و دو فیلِ گزیده بود ●

و از سوانحِ گشایشِ پرناله[3] - همان زنگي نژاد داشت - افسونِ کار آگهان در نگرفت
بکوششِ رای گوپال دونکر خان گونده یکجهتي گزید - و برخے عیالِ آن دژنشین (که
فرود آمده بود) برگیراند - ناگزیر به نیایش گري در آمد - چون شاهزاده بتماشای کاویل
بیرون شد نزدِ آن قلعه گذاره افتاد - و آن دژبان آمده دید - بیستم باولیای دولت سپرد
در بلندي و استواري و فراخي و عمارت فزوني کم همتا - شاهزاده بر فرازِ آن برآمد - و ازانجا
بشاه پور باز گردید - و درین روز قلعهٔ مانپور بدست آمد - لختے میرزا خان گرد گرفته بود
چون گزین کوشش نرفت شاهزاده او را نزدِ خود برخوانده نذرخان[4] را با برخے فرستاد
زنکو[5] نانو[6] هیبت راو علي خان گرز رای و برخے چند بار برآمده آویزش نمودند - و از

---

(۲) در [بعضے نسخه] ویسهکه - واللّه اعلم (۳) نسخهٔ [ا] برناله (۴) در [چند نسخه]
انند خان را (۵) در [بعضے نسخه] رنکو - و در [بعضے] انکو (۶) در [چند نسخه] ناتو ●

آذوق کمي بزینهار سپردند - بیست و یکم نزدیکِ لودهیانه رودِ بارِ ستلج فیل سوار برگذشتند و فیروزي جنود از راهِ پل گذاره شد - دیگر روز میرزا شاهرخ بسجدهٔ نیایش کامِ دل برگرفت فرمانِ والا بطلب رفته بود - غرّهٔ شهریور از شاهزاده سلطان مراد دستوري گرفت - و لختے در مالوه برآسود - و ازانجا بوالا درگاه رسید - بیست و ششم سهرند مخیّمِ سرادقاتِ اقبال شد ابوسعید عمل گذارِ آنجا از دیرباز نشیمنے چند برافراخته بود - آرزوی قدسي قدوم کرد و پذیرفته پایانِ روز بدانجا فرود آمدند - چون آگهي شد (که بدستِ آویزِ ستمگري برافراشته است) درنگ را دران منزل سزاوار ندیدند - و با آنکه خیمه و خرگاه برپا نبود و شب تاریک بصحرا رفته برآسودند - بامدادان سیرِ دلگشا باغها فرمودند - و عشرت و عبادت فراچنگ آمد - درین روز چلبي بیگ بآستان بوس رسید - و نوازش یافت نیاکانِ او از رئیسانِ تبریزاند - در خرد سالي بدانش اندوزي نشست - در قزوین پیشِ خواجه افضل ترک (که در فهم و فطرت یگانهٔ روزگار بود) و در شیراز نزدِ مولانا میرزا جان (که در حکمي علوم کم همتا) فراوان بهره برگرفت - چون حالِ او و نقبای نسّاب بهمایون عرض رسید منشورِ طلب با فراوان خواسته فرستادند - او بدین دولت کامیابِ خواهش آمد و پسین را کهن سالي و بنگاه دوستي باز داشت *

و از سوانحِ بخشش ده دوازدهٔ پنجاب - چون لاهور چندے تختگاه شد کارپردازانِ سلطنت از گران ارزي ده دوازده بردست مزدِ جهانباني افزودند - چون آگهي شد (که از کوچِ راياتِ اقبال ارزشها بنخستین پایه باز گردید) شهریار دادگر افزوده را بخشود(۲) - و که و مه را گران دوشِ بخشش گردانید - چهارمِ دي حیدري پورِ خانخانان(۳) بسوخت - در سرائے پس از باده پیمائي غنوده بود - آتش درگرفت - از بیهشي نیارست بیرون شد - پنجم میرزا مظفّر حسین خویش از قنّوج آمد - و بسجودِ قدسي آستان کامِ دل برگرفت - چون آگهي رسید (که از میگساري راهِ دادگري نمي سپرد) برای رهنموني نزدِ خود برخواندند - هفتم ماه بانو همشیرهٔ خان اعظم میرزا کوکه در گذشت - او کوچِ خانخانان است - بآگهي و پارسائي روشناس در انباله رنجوريِ او افزود - و درانجا باز داشتند - و آن دو امیر چند روزه دستوري گرفتند دران سال و مه نقدِ زندگي بسپرد - شهریار را دل بدرد آمد - و آمرزش درخواست - هشتم رستم میرزا را در شکارگاه زخم رسید - باشه پورِ رایسال بدرختے برنشست - همراهانِ میرزا برگرفتند برخے راجپوت بآویزه برجوشید - میرزا بآهنگِ آرامشِ آن آشوبگاه رفت - ناگهاني شمشیر

(۲) نسخهٔ [ا] میرم دی بخشود (۳) در [بعضے نسخه] خانجهان *

بدست رسید - و از کارآگهي آن بے راهه روان را بسته برابسال فرستاد - شهریارِ دوربین بر بردباري
و مردمي او آفرین فرمود - نهم ابو القاسم تمکین را در بهار اقطاع دادند - و بپاسباني آنجا
دستوري یافت - درین روز شیخ سلطان را از حلق کشیدند - در گروهِ عمامه داران مي زیست
آرزوی عمل گذاري اورا کالیوه ساخت - تهانیسر (که بنگاهِ او بود) بدو سپردند - از بدمستيِ دنیا
کهن کینها را تازه برساخت - و بجان گزائيِ نیکوان برخاست - (چون داد خدا را بدان شهر
گذاره شد - و لختي ستمکاريِ او خاطرنشین گشت) بسزای کردارِ خود رسید - نوزدهم دارالملکِ
دهلي خیمه گاه شد - دیگر روز خواهشِ شیخ فرید بخشي بیگي پذیرائي یافت - مراسمِ پیشکش
و نثار بجای آورد - و لختي پذیرفته آمد - ازانجا کشتي سوار بر تربتِ جنّت آشیاني
رسیدند - و آدابِ زیارت گوهرِ بزرگي برافروخت - درینولا ایالتِ دهلي بمیرعبد الوهّاب
بخاري باز گردید - چون پیدائي گرفت (که شاهم خان شهر را بچندے آزور سپرده
خود بتن آساني مي زید - و زیردستان را بیدادي آزرده دارد) اورا بعتاب گاه داشته
بر گرفتند - و آن سیّد را از گوشه نشیني برآورده بدان خدمت بر گماشتند - و بپایهٔ
پانصدي بر آوردند *

فروغ یافتن دارالخلافهٔ آگره بقدسي قدوم شاهنشاهي

گیتي خداوند در ماه و بیست و یک روز داد دهان [۲] چالش فرمود - از هر سر زمین
تازه فیضے بر گرفت - و سه روز برای مردم آسودگي مقام شد - گروها گروه مردم پذیرا شده
گونا گون نشاط اندوختند - و نثارها برافشاندند - شهریارِ پایه شناس هریک را بنمطے خاص
دل بدست آورد - در والا نشیمنهای قلعه همایون نزول شد - بهر گوشهٔ بزمے آراسته گشت
و در هر ناحیتے جشنے انتظام گرفت *

* نظم *

بیا که رایتِ منصورِ پادشاه رسید * نویدِ فتح و بشارت بمهر و ماه رسید
سپهر دور خوش اکنون زند که ماه آمد * جهان بکامِ دل اکنون رسد که شاه رسید

سگالش آن بود که بشهر در نشدهٔ همان جنوبي یورش فرا پیش گیرند - ازانجا (که خاطرِ والا
از دیر آمدنِ شاهزادگان نگراني داشت - و یاوه درایانِ بیصرفه گو نو نو داستانها
برمي طرازیدند) عنان باز کشیده بژرف نگهي نشستند - و شاهزادگان را بتازگي برخواندند
ازانجا (که نگارندهٔ شگرفنامه همواره دریافتهٔ خویش را بے اندیشهٔ فلان و بهمان عرضه میدارد

(۲) در [اکثر نسخه] داد کنان *

و به دیدِ دولت را بشیوا زبانی بر میگذارد) فرصت طلبانِ کج گرا غرض آلود وا نمودند و بدستان‌سرائیِ اینان بیست و پنجم بآوردنِ شاهزاده سلطان مراد دستوری یافت - فرمان شد اگر اُمرای دکن نگهداشتِ آن ملک برخود گیرند با شاهزاده بدرگاه آید - ورنه آن گرامی فرزند را روانه سازد - و خود با دیگر سران پیمانِ یکجهتی بر بندد - و به دیدِ میرزا شاهرخ را یاور گرداند ازین رو میرزا را علم و نقاره داده دستوریِ مالوه شد - که در اقطاعِ خود سامانِ[2] سپاه نماید - و چون بدکن باز خوانند خود را زود رساند - درین روز میرزا رستم را رایسین[3] و آنحدود جایگیر[4] کرده رخصت دادند - و شهباز خان را اجمیر سو فرستادند - تا اُمرای رانا را مالشی بسزا دهد و بهر یکی از بندگان گزین اسپ و خاصه خلعت دادند - و نگارندهٔ شگرفنامه را فیلِ مست برافزودند - بیست و هشتم ایلچیِ کاشغر رسید - شهریار کاردانان را با برخی تنسوقات فرستاده بود از راه نا ایمنی نیارستنده رفت - محمّد خان ازین آگهی در خود بالید - و سپاسگذاری یاد کرد - میر امام را با ارمغانی روانهٔ درگاه ساخت - و در راه یغمائی شد - با نیازنامه رسید و نوازش یافت - درین روز سعید خان از بهار آمد - و بسجودِ قدسی آستان پیشانی برافروخت غرهٔ اسفندارمذ قلعهٔ لوهگدهه دولت آبادِ دکن گشایش یافت - میرزا علی بیگ اکبرشاهی نزدیک یکماه گرد بر نشست - دژنشینانِ بے یاور از کم آبی و کم آذوقی زینهاری شده کلید سپردند سیوم میر عارف اردبیلی در دارالخلافهٔ آگره نقدِ زندگی سپرد - گویند او پورِ سام میرزای صفوی ست - ریاضت گر و تجرّد گزین بود - ازو شگرف کارها بر گذارند - یازدهم منزلگاهِ میرزا کوکه را فرّخی بخشیدند - و مادرش[5] را (که در سوگواریِ ماه بانو بجان گدازی افتاده بود) بدل‌آمیز پرسش غم زدائی فرمودند - در مردن‌گاهِ دخت لختی او را درنگ رفت - و درین هنگام رسید - و بجان‌داروی مهربانی زندگی یافت - درینولا ایرانی وخشور برسید - چون فرمانروای توران را روزگار بسر آمد شاه عبّاس یارشِ خراسان در سر گرفت - و اُنم[6] سلطان خویشاوندِ عبدالله خان را بشگرف آویزه بر شکست - و آن ملک بر گرفت - و میرزا علی بیگ یوزباشی را با نیازنامه و برخی گزین بارگی و دیگر کالا فرستاد - و دستمایهٔ این گشایش یکجهتیِ والا درگاه برشمرد - و داستانِ سپاسگذاری برخواند - پانزدهم بسجودِ قدسی آستان سربلندی یافت و بخسروانی نوازش کامِ دل بر گرفت ●

---

(۲) نسخهٔ [ب] سامان نماید (۳) نسخهٔ [ا] اردیس و آن حدود (۴) نسخهٔ [ز] جایگیر داده رخصت دادند (۵) نسخهٔ [ا] بیچه را - و نسخهٔ [ب] منیچه را - ونسخهٔ [ز] پنیچه را (۶) در [اکثرنسخه] تنم سلطان خویشاوند ●

آغاز سال چهل و چهارم آلهي از جلوس مقدس شاهنشاهي
يعني سال آبان از چهارم دور *

روزِ يکشنبه بيست و سيومِ شعبان سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت پس از سه ساعت و سيزده دقيقه خورشيدِ گيهان افروز بحمل پرتو انداخت - و کهن روزگار را نوي بخشيد ايزدي فيض را در بار گرديد - و پژمردهٔ گيتي تازه روئي گرفت - آنسرخديو اورنگ را بسپاسگذاري برآراست - و بر فرازِ داد و دهش برنشست * 　　* بيت *

جهانِ پير برنا شد دگر بار * بنفشه زلف گشت و لاله رخسار
زمين از بس گل و سبزه چنان بود * که گوئي پر ستاره آسمان بود

تا هنگامِ شرف خرّمي برخرّمي افزود - و که و مه را دل شگفتگي درگرفت - روزِ نوروز شاهزاده سلطان دانيال سعادتِ بار يافت - و بسجودِ قدسي آستان روشن پيشاني شد صوبهٔ آله آباد را بدادگري و کار آگهي آباد گردانيده - و بشاهنشاهي فرمان بادهٔ پيمائي (که از اندازه برگذشته بود) واهشت - (چون قلعهٔ باندهو بآن نونهالِ دولت نامزد شد - و بتماشاي آن رفت - و ازانجا بحاجي پور) دلايت اجينيه (که از جا استواري و سامان فزوني سرتابي داشت) آمده ديد - و گزيدهٔ فيلان پيشکش آورد - و از کم خردي آهنگِ گريز نمود - اورا برگرفته بدرگاه آورد - پس از چاره سازئ اين بومي بنخچيرافکني و مالشِ سرتابان لختي پيشتر چالش رفت - و چون از دستان سرائئ غرض پرستان آگهي يافت دست از همه بازداشته بوالا درگاه بار گرديد - بيست و هفتم اسفندارمذ ازان کنارِ جون نيايش برگذارد و دستوريئ بار نيافت - هرآغازِ همايون جشن برخواندهٔ نوازش فرمودند - از گزين پيشکشِ او دوبست و شش فيلِ نامور بود - نه ازان خاصگي پايه برگرفت - جهان سالار را از ديدارِ گرامي فرزند دل برشگفت - و يافه گذارانِ فتنه درست سر بجيب شرمساري درکشيدند کيچک خواجه افتخاربيگ حسن[(۲)] قلي ولي بيگ و بسيارے همراهان دولتِ[(۳)] کورنش اندوختند درين روز لاله پورِ راجه بيربر از بنگاله آمد - اورا باندرز گذاري برخے آمرا فرستاده بودند و اگر نامور فيلي يابد همراه آورد - فرموده بجاي آورد - شازده گزين فيل برگذراند - ششم رام سنگهه پسرِ مدهکر بناميه سائي روشن جبين گشت - از ديرباز بشور افزائي ميزيست از رسيدنِ همايون رايات بيدار شده راه بندگي سپرد - و نوازش يافت - يازدهم آصف خان

(۲) در [بعضی نسخه] چين قليچ (۳) نسخهٔ [۱] سعادت *

بسجودِ نیایش سربلندي اندوخت - بفرمانِ والا دربیست[۲] روز خود را از کشمیر رسانید و بخسروي نوازش سر بر افراخت - دربن روز راجه راج سنگهه دولتِ بار یافت - در لشکرِ دکن بود - بخواهشگریٔ او منشورِ طلب رفت - و کاربند آمد - و نیز چتربهوج بدان سعادت رسید پدرِ او جگمن از بومیانِ مالوه است - چون رختِ هستي بربست روی نیاز بدرگاهِ والا آورد و جانشینِ او ساخته راجگي دادند *

دریںولا کهیرله[۳] گشایش یافت - از گزین قلعهای برار است - و برزخے میانِ آن و گونڈوانه شاهزاده سلطان مراد برخے را بسرکردگیٔ شیخ ابراهیم برگماشت - گرد برگرفتند - و شگرف آویزشها رفت - چون آذوق لختے کمي پذیرفت سیّد حسین[۴] و بسواس رای و دیگر دژنشینان از خوابِ سرکشي برآمدند - سیزدهم امان گرفته کلید سپردند - و بپاداشِ آن منصب و جایگیر یافتند - چهاردهم سمانجي خان و میر شریف آملي و شیخ عبدالرّحیم از تیولِ خود رسیدند - و بزمین بوسِ مژگاني سعادت اندوختند - نوزدهم جگت سنگهه از ناگور بوالا درگاه آمد - و نوازش یافت - بیست و سیوم قاسم بیگ تبریزي بواپسین خواب غنود - در نظر و تالّه فراوان رنج برده بود - و بسا دلاویز گفتارِ صوفي بر زبان داشت[۵] - بیست و پنجم ایلچیٔ بدخشان رسید - چون ماوراء النّهر طوائف الملوک شد دران کهسار یکے از فرومایگان خویش را محمّد زمان پور میرزا شاهرخ وا نمود - و دیگرے خود را همایون پسرِ میرزا سلیمان - و یکدیگر را دیده ولایت را دوبخش گردانیدند - نخستین نیایش نامه با نعمت اللّه روانهٔ درگاه ساخت - و زرِ کامل[۶] را شاهنشاهي سکّه برزده با چند اسپ پیشکش فرستاد - و چگونگیٔ برآمدنِ خویش از شورشِ کابل و شرمساري از سرگذشتِ قاسم خان گذارده بود - هرچند بسیارے نه پذیرفتند و بساختگي برگرفتند آمده نوازش یافت - هشتمِ اردي بهشت نورای احدي بیاسا رسید در پیشخانهٔ شریف ارمني[۷] باده پیمود - و با یکدیگر درآویختند - وبخانهٔ او رفته جان بشکرد و باد انراه برگرفت *

و از سوانح گشایشِ ناسک - باحمدنگر گراید - دوماه ازین پیشتر شاهزاده سلطان مراد بهرجیو و برخے سپاه خاندیس را بدانسو نامزد فرمود - و امیني و بکارآگهیٔ آن لشکر بعظمت خان باز گردید - او دلهای هران را بهم پیوند داد - و گزین آویزشها رفت - دهم فیروزي سپاه چیره دست آمد - یازدهم نگارندهٔ شگرفنامه نزدیکِ[۸] برهان پور رسید - بهادر خان

---

(۲) نسخهٔ [ز] هشت روز (۳) نسخهٔ [ا] کهیرل - ونسخهٔ [ب] کهرله (۴) در[چندنسخه] حسیني (۵) در[بعضےنسخه] راند (۶) نسخهٔ [ز] کابل را (۷) در [بعضے نسخه] با امیني (۸) نسخهٔ [ا] ببرهان پور رسید *

نشست - می افزونی بصرع آورد - و دل بیچاره گری نمی نهاد - چنین درد جانکاه را بر نهفتی و خورش کم گواریدے - سیزدهم آبانِ پیشین سال بدیدنِ کاریل روانه شد - پس از تماشای آن بایلچ پور رفت[۳] - و درانجا تب کرد - چون فیراز پرناله بر آمد افزایش گرفت - و شکم درد افزود - و نیرو[۴] و حس کمي پذیرفت - نهمِ دی بشاه پور باز آمد ؛ و پزشکان بیچاره گری بر نشستند - لختے بهي روی داد - و از آوازهٔ رسیدنِ شاهنشاهِ والا شکوه بدار الخلافهٔ آگره و طلبِ او بدرگاهِ مقدّس بفراخنای اندوه در شد - چه از شرمگینیِ بادهٔ شیفتگي دل بآستان بوس ننهادے - و اُمرا بدیگر روش وا نمودے - چون از آمدنِ نگارندهٔ اقبال نامه آگهي رسید نهمِ اسفندارمذ بسوی احمد نگر کوچ فرمود - همگي سگالش آنکه این یورش را دستمایهٔ نا رفتن سازد - و نوروزي جشنِ این سال را نزدِ تمرني[۵] بر آراست - شاردهمِ اردي بهشت نزدیکِ دیهاري بر ساحلِ پورنا بیست[۶] کروهي دولت آباد صرع[۷] سختي گرفت - و بیست و دوم دران بیهوشي بعلوي عالم شتافت ٭ شعر ٭

فغان ز آفتِ این رنجِ سازِ راحت سوز ٭ فغان ز گردشِ این جان شکارِ جور پرست

که صورتے که بعمرے نگاشت خود بسترد ٭ که گوهرے که بسے سال سفت خود بشکست

که و مه را دل بسوخت - و آشنا و بیگانه را ماتم در گرفت - چون از بیماري آگهي شد خدیوِ عالم جالینوسِ روزگار حکیم مصري را روانه ساخت - و آصف خان نیز نامزد شد که در راه درنگي نرود - فرستادگان این سرگذشت شنوده از راه بار گردیدند - گیتي خداوند را بنارم که با فزون دلبستگي خویشتن را از پراگندگي نگاهداشت - و دروني غم را چاره گر آمد به نیروی اسپهبديِ جهانِ معني آرامش گرفت - و هوشداروی بیهشان آماده گردانید - کیقباد از فرو شدنِ جگر گوشهٔ خود شکیبائي در باخت - و خویشتن را به بے آرامي سپرد - لقمان حکیم بپزشکي روی آورد - و از گیرادم مداوا برساخت - اندرز نامهٔ بر نوشت - و چنان بر گذارد رفتنِ عنصري فرزند ازین تیره خاکدان بقدسي عالم اندوه مایهٔ دانا نگردد - و پیوستن را گسیختن نشمرده دلتنگ نزیبد - مرا غمِ آن فرو گرفته - مبادا پورِ خرد را که صبر نام دارد روزگار سپري گردد - و پیمانه پر شدنِ خاکي فهاد سرمایهٔ نیستي آسماني نژاد آید - این دلاویز پیام از شادِ خوابِ بیخبري در آورد - و بایست وقت فرا پیش نهاده بدل آبادي کوشید

---

(۲) در [بعضے نسخه] گوارا آمدے (۳) نسخهٔ [ا] شتافت (۴) در [اکثر نسخه] بجای نیرو و حس کمي پذیرفت (۵) در [چند نسخه] تمرلي (۶) نسخهٔ [ا] هشت کروهي دولت آباد (۷) در [اکثر نسخه] صرع بسختي گرفت ٭

و زمانه فرخي[۲] را سپاس گذراند - شهریار روزگار کارِ حکیم آموزگار میکند - با چندین بارِ وابستگي آزاد میزید - و هنگامِ ماتم نشیني داروی سوگواران بر مي سارد •

انتظامِ یافتن فیروزي سپاه دکن به شگرفيِ اقبال روز افزون

نگارندهٔ گوهرین نامه چون دستوري یافت برخے بزرگان بکارشکني برنشستند - و بدستانسرائیِ اینان بسا دیرین همراهان جدائي گزیدند - ناگزیر بنگهداشتنِ تازه سپاه دل بر نهاد از بخت یاوري فراوان لشکر فراهم آمد - هرچند هواخواهان بنکوهشِ وام برگذاردند دست ازان باز نداشت - و چشم برشورشے گشاده بود - چون بسي کروهي اردوی شاهزاده رسید تیز رو پیکان نکاشتهای میرزا یوسف خان و دیگر کارپردازانِ دولت آوردند - برگذارده بودند شاهزاده را شگرف رنجوري فرو گرفته - جریده خود را رساند - بر که دگرگونگيِ بدسگالان[۳] چاره پذیرد - و که و مه از آوارگي باز ماند - از دستان فروشي بزرگانِ والا درگاه دل افسردگي داشت هرچند همراهان در برداشت دیو افسانها برخواندند بشتافتن گرم تو شد - همگي اندیشه آنکه نقدِ زندگي در کارِ ولي نعمت بسپرد - و لختے سپاسِ دولت رسیدگي بزبانِ کردار برگذارد - نوزدهم از دیول گانو با چندے تیزتر راند - و شامگاه بدانجا رسید - آن دید که هیچ کس مبیناد - کار از چاره برگذشته - و گروها گروه مردم آسیمه سر - و جوق جوق ره سپرِ آوارگي - سرانِ سپاه را اندیشه آنکه باز گردیده شاهزاده را بشاه پور رسانند - برگذاردم در چنین آشوبگاه (که که و مه را دل نزاري فرو گرفته - و شگرف شورشے برخاسته) با غنیم نزدیکي و بوم بیگانگي باز گردیدن بگزندِ خویش در بازیدن است - درین گفتگو آن گلدسته پژمرده و شورش بلندي گرا شد - چندے از تبه سگالي و برخے بپاسبانیِ[۴] بنه و بار و لختے به یتاقداريِ فرزندان جدائي گزیدند - بایزد یاوري ازین شمارے بر نگرفته دل بسرانجامِ سپاه و بایستِ وقت بر نهاد - و نعش را با دروني پرستاران روانهٔ شاه پور گردانید - و آن سفرگزین را درانجا بامانت سپردند - لختے تورانیِ از اردو بیرون شده فتنه افزائي در سر گرفتند - هرچند اندرز گوئي رفت نخوت افزود - درین هنگام سپاهِ پس مانده (که افزون از سه هزار سوار بود) در رسید - گفتارِ مرا فروغِ دیگر شد - و کج گرایانِ آزرم ستیز بسخن نیوشي گوشِ دل برنهادند - لیکن خرد و بزرگ را خواهشِ باز گردیدن در سر - داستانِ فرو شدنِ منعم خان خانخانان و برهم زدگيِ بنگاله و بر آمدنِ شهاب الدین احمد خان از گجرات و شورشِ

(۲) نسخهٔ [ب] و زمانه فراخي را (۳) در [اکثر نسخه] پژشکان (۴) نسخهٔ [ا ب] برساندن •

آن ملک - و مانند آن بگونا گون روش بر گذاردند - (چون نیایشگری خاص با ایزد بیهمال بود و چشم از فروغ اقبال شاهنشاهي نور آگین) نپذیرفت - جهانے بگراني در شد - و بسیارے خشم گرفته جدائي گزیدند - بحقیقي کارساز روی دل آورد - و بسیج پیش رفتن در سر افتاد بیست و هفتم بگشایش دکن کوچ کرد - و ازین پیشروي دلها را نیروی دیگر شد - و لختے بپاسداران سرحد و دیگر نگهبانان ملک اندرز نامها فرستاده - و تنگدلان را دستیاري نمود - (آنچه خزینهٔ شاهزاده بود - و از کالا آنچه سزاوار فرستادن درگاه والا نبود - و هرچه با خود داشت و بوام توانست بهمرسانید) برافشاند - در کمتر فرصتے رفتگان باز گردیدند - و هنگامه گرمي پذیرفت همگي قلمرو شاهزاده را بگزین روشے پاسباني شد - مگر ناسک که از راه دوري و نا ایمني آگهي دیر تر رسید - و آوازهٔ در گذشتن شاهزاده و ناامیدي از کارپرداز ملک پاسبانان آنجا را پراگنده ساخت - و از کوته بسیجي فرستادگان اگرچه آن ملک گرفته نشد لیکن بسیارے جا بر قلمرو افزوده آمد - هرچند دمساران والا درگاه عرائض مرا برنخواندند و چنین سرگذشت را به تبه سگالي بر نهفتند - ازانجا (که بایزدي درگاه نیایشگري داشت - و توجّه گیتي خداوند روز افزون) سر براهيء فیروزي سپاه (که اندیشهٔ زمانیان بر نتافتے) بگزین روشے دست داد - و دور و نزدیک بشگفت درشد - ایزدي سپاس از نیروی امکان[1] بیرون است از من ناتوان چه آید * *شعر*

نه من مانده ام خیره در کار او * که گفت آفرینے سزاوار او

لیکن بخیال پرستي لختے به نیایشگري پرداخت - و هراپا سپاس گذار آمد - گاه این در دل که نهفته داني کشور خدا بتازگي دلنشین که و مه آمد - بے تکادو من و سفارش این و آن مرا از خاکستان گمنامي برگرفت - و از پیغولهٔ دانش[2] اندوزي بر آورده بوالا پایگي رسانید و گاه این اندیشه که سگالش مرا بے منّت این و آن فراز کردار بر آورد - و طنز[3] سرایان بارگاه را زبان خاموشي و دل پشیماني در گرفت - و گاه این در خاطر که باقتضای حسد ناتوان بینان کجگرا بر من یکجهت زبان تهمت بر گشودند - و از درگاه والا دور انداختند - و کارساز حقیقي سرمایهٔ بلند[4] پایگي ساخت - و اینان را بجاوید شرمندگي برنشاند - و ازین (که بے آویزهٔ مرد آزما این دشوار بآساني گرائید) طبیعت چندان شادماني نیندوخت بنام ایزد که صفوتگاه دل را این دشوار پسندي تیره نمي سازد - و یارش خانگي دشمن گزندے نمي رساند *

---

(٢) نسخهٔ [ز] دانش آموزي (٣) در [بعضی نسخه] و باطل سرایان دولت را (٤) نسخهٔ [ب] بلندنامي *

و از سوانح فرو شدن معصوم کابلي - ازان باز (که بناسپاسي کالیوه شد - و در بنگاله گرد شورش برانگیخت) بناکامیها افتاد - و چون بدخراش سیلي روزگار از خواب در نیامد زمانه برنجوریها در انداخت - سي‌ام به نیستي سرا در شد -- و هنگامه خاوري ناسپاسان بیفسرد -- سیوم خرداد مهین پرستارے از شبستان دولت آهنگ قدسي عالم نمود دوازدهم از لاهور آگهي آمد - پردگیان شاهي مشکو را غم در گرفت - و فرزندان پرده نشین شاهزاده خانم را حال دگرگون گشت - و بدلدهي و اندرزسرائي جهان سالار لختے آرامش پدید آمد - درینولا ستوده گشایش یافت - (چون راقم شگرف نامه پس از فرو شدن شاهزاده سلطان مراد بکارسازي سپاه و نگاهباني ملک و گرفتن ناگشوده جاها پرداخت) سندر داس را با بسیارے بگشودن قلعه تلنوم[۲] نامزد کرد - او از کارآگهي برخے بوم نشین را بخود یاور گردانید - یکے از ایشان دژبان را بیورت بر خوانده آن خدمت گذار را آگاه ساخت تیزدستان پیوسته دل بکشایش بستند - درونیان لختے درآویخته زینهاري شدند - بیست و هفتم کلید سپرده کام دل بر گرفتند - سي‌ام مریم مکاني بدار الخلافه آگره رسیدند - چون در جنوبي یورش لختے درنگ رفت دلاویز نامه فرستاده آرزوی گرامي دیدار فرمودند - و سلطان خرّم و بسیارے شبستاني پرستار را بهمرهي بر خواندند - چون نزدیک رسیدند بزرگ شاهزاده با برخے سران پیشواز رفته سعادت اندوخت - و دران روز انسرخدا پذیرا شده مراسم بزرگ داشت بجا آورد - تا امروز سانحه ناگزیر شاهزاده سلطان مراد را کسے بهمایون عرض نیارست رسانید - و عرائض نگارنده اقبالنامه را بدیگر آئینی بر میگذاردند - آن مهین بانو آگاه ساخت - و جهانے بسوگواري برنشست - گیتي خدیو به نیروی اسپهبدي جهان معني شورش طبیعت بر نشاند - و چاره سازي غمزدگان مشکو فرمود - دم گیرای آن ایزد پرست کارگر آمد - و بے آرامان جانکاه را شکیبائي بدست افتاد ● بیت ●

فهرست مکارم باد کردار تو عالم را ● تاریخ معالي باد آثار تو عالم را
کار تو بعون الله[۳] از عین کمال ایمن ● مهر ابدي بادا بر کار تو عالم را

فرستادن شاهزاده سلطان دانیال بدارائي دکن

تیمار زیردستان فرمان پذیر و مالش بدکاران سرتاب مهین ایزدي پرستش اورنگ نشینان دادگر است - و دادار بیهمال از فرمانده‌هان جز این درکار بزرگ نخواهد - للّه الحمد شهریار

(۲) نسخه [ا] بلنوم (۳) در [بعضے نسخه] بعین الله ●

داد خدا در شناسائی[2] این دو کردار والا پایه دارد - و اندوه و شادي از خسرواني بسیچ باز نگیرد
با دردناکیِ گذشتنِ گزین پور و غمخوارگیِ گروها گروه . سوگواران بآسایشِ زیردستانِ جنوبي دیار
توجّه برگماشت - قدسي خاطر آن میخواست که بزرگ شاهزاده را بدین خدمت والا پایگی[3]
بخشند - بهنگامِ دستوري از رهنمونیِ تبه بسیچان ببارگاهِ والا نیامد - ازانجا (که ملک پاسباني
درنگ برنتابد) شاهزاده سلطان دانیال را دران فرّخ ساعت نامزد فرمودند - و شبِ دوم تیر
گرانبارِ اندرز رخصت یافت - کشور خدیو نخستین منزل را از فروغِ والا قدوم نور آگین
ساخت - و شب همانجا بوده نوازشگري و پند گذاري تازگي گرفت - و به بخششِ سراچهٔ
سرخ (که بجز شاهنشاه دیگرے بر نیفرازد) برنواختند - و قدسي فرمان براقمِ شگرفنامه
آمد - خواهش آن بود که اورا نزدِ خود برخوانیم - لیکن چون شاهزاده را بدانسو فرستادیم
چندے بصوري جدائي دل برنهد - و بسربراهیِ مهمّاتِ ملکي و مالیِ آن نونهالِ اقبال
برنشیند - مرا (که از سرآغازِ آگهي جوشِ وارستگي روز افزون - و از شگرف کاریِ نیلي سپهر
دنیا در افزایش) درینولا (که روشنیِ گوهر برافزوده بودند) از سخن سازیِ بدگوهران و روائیِ
نادرست گفتار رستکاري از بارِ هستي خواهش رفتے - (چون لختے بایزد یاوري بلند نامي
اندوخت - و صوري دستگاه را پایه برترنهادند - و درین کشاکشِ روحاني و نفساني منشورِ والا
رسید - و هردو آهنج را مایه ده آمد) از دوریِ آن سرچشمهٔ آگهي آسیمه سري درگرفت
و از اندیشهٔ آبادي بخویش[4] آمد - و همان کار را پیش گرفته بانتظارِ قدومِ آن گوهرِ کانِ شهریاري
بر نشست - درینولا روزگارِ سیّد قاسم بارهه بسر آمد - شاهزاده سلطان مراد اورا درین یورش
پیشتر فرستاده بود - و بسیارے رادمردِ آزمون کار همراه ساخته - چون آن برهمزدگي روی داد
جریده باز آمد - و براقمِ شگرف نامه پیمان بربسته کامیابِ خواهش باز گردید - و چندے
آبادچا برگرفت - ششم نزدِ قصبهٔ کنهردولت آباد بامتلا درگذشت - هشتم نگارندهٔ شگرفنامه
میرزا خان را با بسیارے بناسک روانه ساخت - و میرزا یار را (که بدانسو فرستاده بود) نوشت
که زود بلشکر پیوندد - اگرچه از رنجوریِ او گزین سامان نشد لیکن از غنیم چندان گزند
نرسید - پانزدهم مادرِ شاهزاده سلطان پرویز بعلوي عالم شتافت - و پردگیانِ والا مشکو را
بغم انداخت - بچاره سازیِ شهریارِ دیده ور برخے بصبر گرائیدند - و چندے را بگلشن سرای
رضا خرامش شد - هفدهم راجه مانسنگهه بسجودِ قدسي آستان ناصیهٔ بختمندي برافروخت
و گزین پیشکش بنظرِ همایون درآورد - ازان میان پنجاه الماسِ گران ارز - آرامش افزای بنگاله

(۲) نسخهٔ [ز] شناسائي و کردار (۳) نسخهٔ [۱] بلند پایگي (۴) نسخهٔ [۱] بهوش آمد •

و دران سال بفیروزي سپاه رسانید - پذیرا شده بمنزل آورد - و از پیوستن چنین مردانهٔ پارسا گوهر دل بشگفت - سیوم شهریور ملک خیرالله را روزگار بسر آمد - او عسس [۲] دار السلطنهٔ لاهور بود - و بشایستگي این خدمت بجای مي آورد - روزے درخلوتگاه نامور دزدے را (که در بند بود) نزد خود برخوانده پژوهش دزدیده میکرد - آن بدکیش بدستان سرائي چندے همراهان را بدرون آورد - و خدمتگران او را بیرون فرستاد - و دران تنهائي کار او بانجام رسانیدند - و پسر او نیز دران آشوب درگذشت *

و از سوانح فرونشستن شورش [۳] بیر - فراخ ملکے بدین شهر گراید - هزار و یک ده آباد دارد هر یکے بسان شهرے - یکماه پیش ازان (که شاهزاده را روزگار بسر آمد) شیر خواجه با برخے راد مرد برگرفته بود - چون شاهزاده درگذشت بیشترے ارکان دولت بوا گذاشتن آن برکوشیدے - ازانجا (که گشوده آلکا را بے جهت واهشتن غنیم را دلیرساختن است) نپذیرفت چون کارها بشایستگي گرائید [۴] ناتوان بیني بسیارے را کالیوه ساخت - و مخالف را (که از پانزده هزار افزون بود) بران داشتند - که هنگام بارش (که دریا لبریز گردد) شیرخواجه را بردارند - سر آغاز ریزش دران نزدیکي فراهم شدن گرفتند - همگي سگالش آنکه فیروزي جنود زیاده از سه هزار نیست - چون دریا برجوشد و کمک نیارد رسید دست یازش برگشائیم ازین آگهي بامرائے (که پیوستن اینان آسان بود) نامها فرستاده - و در یاوري نمودن سخت برکوشید - برخے از ناشناسائي و گروهے از تباه سگالي درنگ کردند - چندانکه ریزش افزایش گرفت - و دریا بطوفاني جوش برخاست - پانزده هزار حبشي و دکني با شصت فیل و دیگرساز پیکار نزد بیر آمدند - شیرخواجه (که در راد مردي و کار پژوهي یکتائي دارد) فوجها برآراست - و خود طرح شده از کار نشناسي و آتش خوئي رودها و شکستها گذشته پیشتر شتافت - (هرچند کارآگهان غنیم فزوني و سودمندي احتیاط و نشیب و فراز پیش دادن برگذاردند) بگرش در نیاورد - ازان ره سپردن نا بهنجار فوجها لختے به پراگند - و غنیم آراسته در رسید - هراول (که راجپوتان بودند) بشایستگي در آویختند - و کارنامهای مردانگي بجای آورده چیره دست آمدند - قول و برانغار و جرانغار به نیکوخدمتي دست نیافت درین میان گروهے (که برغنجي بودند) اوّل زور آورد - چگروپ پور جگنّاتهه گوپال داس رائهور سلطان بهائي محمّد امین چولي و بسیارے بشایستگي جان نثاري نمودند - و فوجها پراگندگي

---

(۲) نسخهٔ [ا] بخشیع (۳) نسخهٔ [ب] شورش تبر و در [بعضےنسخه] شورش پیر - و در [بعضے] شورش هر (۴) نسخهٔ [ا] برآمد *

برخود گرفت - و هرکه میرسید بدلاسا از پی روانه می ساخت - و چون لختی از لشکر دل وا پرداخت خود نیز از پی گام برداشت - همگی آهنگ آنکه چون سگالشها یکتائی ندارد مبادا آویزش بشایستگی چهرهٔ نیفروزد - همان بهتر که خود را دران ناوردگاه رساند چون اُمرا برساحل گنگ یکی پی دیگرے رسیدند از جوش در نیارست گذشت - شیخ عبدالرحمن[1] چون بکنار دریا پیوست ایزدی تائید موجه برزد - و دریا یکبارگي پایاب گشت - فیروزي نوید شنوده سجود نیایش بجای آورد - و سواره ازان آبِ دشوار گذار برگذشت - کهن سالانِ آن مرز تقدیرشگرفي را بطلسم کاري بر گرفته بشگفت در شدند - بیستم بر ساحلِ گنگ رسید و همان روز فیروزي نوید شنوده عنان باز کشید - هیزدهم چون فیروزي سپاه گذاره شد برخے غنیم (که نزدیکِ ساحل بود) بکمتر آویزهٔ قراول راهِ گریز سپرد - مخالف را از شنودِ گذشتنِ لشکرها ازان طوفاني آب و رسیدنِ راقمِ شگرفنامه از پی دل برشکست - نوزدهم از گردِ قلعه برخاسته سراسیمه راهِ احمدنگر فراپیش گرفت - ازین مژده نیایشگریها بجای آمد - و شادي انجمنها برساخت - قلعه نشینان نوزده روز در تنگنای غم بودند - اگرچه در نخستین روز بسیارے رادمرد را همّت یاوري نکرد لیکن دریں[2] هنگامِ شهربند کارنامهای دلاوري بجای آوردند (با تبه حالي و نا امّیدي - از یاور) جنگِ هرروزه شکیب ربای بود - مردم بگوشتِ اسپ روز گذرانیدے - و اسپان بکاهِ نی بست خانها - نزدیک بود که بهادران زه و زادِ خود را از هم گذرانده بجان نثاري درآیند - و بمردانگي فرو شوند - با دگرگونگي همراهان و کمیِ خرج و دشواریِ کار دادارِ بیهمال چنین نقشِ دلفریب برانگیخت - و جهانے بشگفت درآمد سگالش آن بود امروز (که سپاهِ نظام‌الملکي آسیمه سر - و بسا رادمرد فراهم) بگشایشِ احمدنگر چالش رود - لیکن آهنگِ همراهان یاور نیفتاد - شگفت آنکه همان واگذاشتنِ بیر را درمیان نهادند - برخے از کجگرائي جدائي گزیدند - و شورشے دیگر پدید آمد - از بردباري و مدارا چاره برساخت - ازانجا[3] (که سپاهِ بیر سختي کشیده بود - و از هرزه سرائيِ مردم تنگدل) خواست که بپاسبانیِ آن شیخ عبدالرحمن را برگذارد - شیرخواجه از سعادت سرشتي پیشین سگالش بزدوده چنان وا نمود - چون این کار را آغاز برنهادم همان بهتر که بانجام رسانم - لیکن چندے در شاه‌گدهه بیاوري برنشینند - و اگرچه بیر سنگین قلعه دارد لیکن گلینِ شهربندے نیز اساس یابد - ازین رو بدو باز گذاشته شد - و خدمت گزینانِ آنجا را بمنصب افزونی و خلعت و اسپ و درخور خواسته سرگرم ساخت - و خود برای دل جمعیِ ایشان برساحلِ گنگ

---

(۲) نسخهٔ [ا] در هنگام شهربندي (۳) در [بعضے نسخه] پذیرفت ٥

بنگاه گزید - بالٓهي عنایت بزرگ شورش فرونشست - و سرتابانِ هرسو بلابه‌گري درآمدند ایزدي سپاس را هنگامه گرم‌تر ساخت - و به‌نیایشگرئ شاهنشاهي اقبال بر نشست در قلعهٔ شاه گدهه کهن درختِ نیم شگفت آورد - تنهٔ او دو شاخ دارد - یکے شیرین - و دیگرے تلخ - نخستین را در تنومندي و چارهٔ برص و جزِ آن کارگر دانند - ببارگاهِ والا عرض داشت و بقدسي فرمان لختي از هردو روانه گردانید *

درینولا بایزد یاوري رسیدنِ خزینه پیهم چهرهٔ دولت برافروخت - (چون بسیارے را اقطاع نبود - و جاگیرِ برخے شایسته نظام نداشت) بارِ خواهش برگشودند - گیتي خداوند ازین آگهي فرمان داد - تا خزانهٔ گجرات پایه پایه رسانند - و از پیشگاهِ حضور بیش از سه لک روپیه بهنڈي روانه شد - بضمِّ ها ونونِ خفي و کسرِ دالِ هندي و سکونِ یای تحتاني درین مرز و بوم آئین چنانست - چون خواهند (که زر بے گزندِ راه ورنجِ بارِ بدوردستها رود) بخواسته دارے بسپارند - او نگاشتهٔ بردهد - و بجائیکه خواهد حواله کند - و او بدیدنِ آن دست نگار زر برگذارد - و شگرف آنکه مهر و گواه درمیان نباشد - آن بونوشته را بدان نام خوانند - و از دگرگونگي جا و حال گاه برابر بدست افتد - و گاه سود بیکے باز گردد گیهان خدیو از کارشناسي زر را بامرای حضور بخش فرمود - و فرمان رفت - هرکدام بدان روش رساند - در کمتر فرصتي گفته بکردار آمد - و فیروزی سپاه را نیروی دیگر شد بیست و یکم روزگارِ دخت قلیچ خان بسر آمد - آن مهین بانو در مشکوی شاهزاده سلطان دانیال از گزین پرستاران بود - نزدِ گوالیار در گذشت - و شاهنشاهي اندرز سوگواران را بشکیبائي آورد - درین روز قلعهٔ تلتوم[۲] (که از گزین قلاعِ براراست) گشوده آمد - راقم شگرفنامه سندرداس را بگشایشِ آن فرستاد - او بدان نزدیکي پای همّت افشرد - و سترگ آویزشها رفت - شبِ دژ نشینان را شاد خوابِ غفلت در گرفت - بزینه بر شدند - قتلو خان دژبان بدر رفت و دیگر سرتابان رو بایلي نهادند *

برافراختن همایون رایات بصوب مالوه

(چون شاهزاده سلطان دانیال را بگشایشِ دکن روانه گردانیدند - و در راه لختي درنگ رفت) انسر خدیو بسیجِ شکارِ مالوه در سر گرفت - تا آن گرامي فرزند بانجام فرموده تیزتر شتابد - ششم مهر دارالخلافهٔ آگره بقلیچ خان سپرده پس از چهار ساعت و بیست[۳] و چهار دقیقه

(۲) نسخهٔ [ا] التلوم (۳) نسخهٔ [ب] بیست دقیقه *

بر شبدیزِ اقبال برآمدند - و بسگالشِ آباد و دلِ آزاد یورشِ دکن فرا پیش گرفتند - سلطان خسرو سلطان پرویز سلطان خرّم و بسیارے پردگیان را بهمرهي برگزیدند - درین روز بزرگ شاهزاده را دستوري صوبهٔ اجمیر دادند - شهریارِ بزرگ مهر هر زمان عاطفت را پایه برتر نهد - او از بادهٔ پیمائي و بدهمنشیني سود از زیان باز نداند - ازین رو چندے بار ندادند - بسفارشِ مریم مکاني دولتِ کورنش یافت - و در هنجار روي و خدمتگذاري تازه پیمان بر بست کشورخدا او را بمالشِ آمرای رانا فرستاد - و بسا اندرزِ بینش افزا بر زبانِ گوهر آمود گذشت راجه مانسنگهه و شاه قلي محرم و بسیارے آمرا بهمراهي نامزد گشتند - و بخواهشگري راجه پورِ او جگت سنگهه را بپاسبانيِ بنگاله دستوري شد •

و از سوانحِ فرو شدنِ عیسي - او بزرگ بوميِ بنگاله بود - از هوشمندي لختے بهره ور از بخت غنودگي بآستان بوس نرسید - درین هنگام (که گیتي خداوند بجنوبي دیار چالش فرمود) راجه مانسنگهه از کار نشناسي یتاقداري بنگ را آسان بر شمرد - و با آنکه خود در صوبهٔ اجمیر باشد ایمنیِ آن ملک بر خود گرفت - از تقدیر شگرفي آن شوریده بومي رختِ هستي بر بست - و خاربنِ شورش برکنده آمد - نوزدهم خانخانان را نزدِ شاهزاده سلطان دانیال فرستادند - چون شهریارِ مهراندوز آگهي یافت (که راقمِ شگرفنامه از دوري والا درگاه بس تنگدل میزید) آن بزرگ نوئین را (که از سرگذشتِ دکن لختے از نظر افتاده بود) برنواخت - و در نیکوپرستاري تازه پیمان برگرفت - از دوم منزل دستوري یافت - و فرمان شد چون شاهزاده بدانجا رسد نگارندهٔ اقبال نامه آهنگِ سجودِ قدسي آستان فرا پیش گیرد ازین آگهي نشاطها اندوخت - و نیایشگریها بجای آمد - بیست و دوم درمیانِ راه بمنزلگاه خانخانان فرود آمدند - و تا پایانِ روز عشرت اندوختند - در پیشکشِ او اسپے بود که با فیل در آویختے - و شگفت آوردے - بیست و ششم جگت سنگهه در گذشت - چون به بنگاله رخصت شد نزدِ دارالخلافهٔ آگره بسامانِ راه مي پرداخت - ناگهان واپسین خواب در گرفت و الوسِ کچهواهه بدرازناي غم افتاد - خسروي پرسش ناسورِ سوگواران را مرهمي کرد - پورِ خردسالِ او مهاسنگهه را برنواخته بجای او فرستادند - و جهانے را چمن زارِ امید شاداب شد درینولا گشایش قلعهٔ پرناله (۲) نشاط آورد - در باستان مرزبانِ برار تلتوم را در پایانِ ملکِ خود اساس نهاده بود - و حاکمِ احمدنگر آنرا در گشایش - نخستین پورِ قتلو خان (که هر دو بدستِ او بود) سندر داس را فراچنگ افتاد - و ازان باز آرزوی بندگي در سر داشت - درین روز بمیانجي

(۲) نسخهٔ [ب] شاله - و نسخهٔ [ز] پڈیاله •

اعتبار خان پرستاري گزيده كليد سپرد - و دلپت راو و دولت[۲] خان و ديگر دژنشينان كام دل برگرفتند - چهارم آبان جشن شمسي وزن افسرخديو برآراسته شد - و بدوازده چيز برسختند و بارگاه بخشش و بخشايش فراخ برزدند - پنجم همايون موكب نزد دهول[۳] پور رسيد - و بباغ صادق خان لختي برآسودند - زاهد پور او به نثار و پيشكش سرماية سعادت برگرفت *

دريناولا راقم سپاس نامه پردگيان شاهزاده سلطان مراد را بوالا درگاه روانه ساخت چون روزگار او بسر آمد چندے را كه همراه بودند بشاه پور فرستاد - و همه را يكجا ساخته كارآگهان را به تيمارداري برگماشت - تحويلدار و مشرف و داروغه را فراهم آورد - و كالا را يک يک برنويسانيد - از راه نا ايمني و زركمي فرستادن اينان لختي بدرنگ افتاد - دريناولا (كه خاطر فراهم آمد) پانزدهم روانه ساخت - و نعش آن سفرگزين را نيز همراه گردانيد (چون به گوهران بسيج پيكار در سرداشتند - و آوازة آويزه گرم بود) از چهارصد فيل نيمه را نگاهداشت - راى درگا ميرزا فريدون و ديگر منصب دار و احدي را بدرقه ساخت - و از سترگ بارے سبكدوش گشت - در مالوه بوالا درگاه رسيدند - بقدسي فرمان آن ايزدي آمرزيده را بدهلي بردند - شاردهم نزد گواليار همايون نزول شد - و ديهيم خدا فراز دژ برآمد - و شب همانجا بسر برد - راج سنگهه دژبان نيايشگري بجاى آورد - و فرخي مايه[۴] برگرفت - بامدادان فرود آمده خانة شيخ عبد الله خان را بقدسي قدوم جاويد روشني بخشيدند - بيست و ششم ميرعبد الحى ميرعدل را نزد بزرگ شاهزاده فرستادند - چون آگهي آمد (كه در راه درنگ ميرود) او را باندرزگذاري فرستادند - و چون راجه مانسنگهه در سوگ پور نا شكيبائي داشت اسپ و خلعت بنوازش او همراه گردانيدند - و دلاويز پندهاى آرام بخش برگذاردند - غرة آذر روزگار شهباز خان بسرآمد - او بسيماب خوري شيفته بود - چون سال از هفتاد برگذشت دست و كمر بدرد آمد - و لختي بهي يافت - در شهر اجمير همان بيماري باز گرديد و تب افزود - از چاره گري پزشكان تندرستي روى داد - و دران سال و مه ناگهان درگذشت در هرگونه پرستاري و سربراهي سپاه كم همتا بود - اگر تقليد پرستيي وا هشتي و زبان را بهنجار برگشودے طراز فروهيدگي برگرفتي *

دريناولا راقم شگرفنامه احمدنگر سو روانه شد - چاند بي بي بهادر نبيرة برهان را بسري برداشته دران حصار مي بود - و آن استوار جا را پناه خود مي انديشيد - و لختي سپاه بدو نيايش گر - و بيرون ابهنگ خان زنگي با بسيارے شورش افزا - اگرچه آن خرد سال را

(۲) نسخة [ب] ديانت خان (۳) نسخة [ب] هول پور (۴) در [بعض نسخه] پايه *

مرزبان می پنداشت لیکن در کمین[۲] آن پارسائی می بود - آن بانو پیوسته با فیروزگر برنهد
آبه‌گر فرستد - و هم با دکنیان دوستی داستان سراید - بفرزانه گوهرین نامه نیز همان ره
پیش گرفت - پاسخ برگذارد اگر از پیش‌بینی[۳] و روشن‌اختری خود را براه درگاه بربندد
چه بهتر - هر پیمانی که رود پاس آن بر خود گیرد - ورنه بیفروغ کردار سختی در میدان نهانی سزاوار
نبود - و راه آمد شد پیام ناسود مند - (چون بدگوهری بیرونیان برملا افتاد - و خیره‌چشمی
اینکس لختی فرا گرفت) هوا خواهان فرستاده دوستی پیوند استوار کرد - و در عهدنامه دست‌نگار
خود درست سوگندها برنوشت - و برگذارد چون ابهنگ خان مانش یابد کلید قلعه
سپرده آید - لیکن بیر به نیروی من قرار گیرد - و دستوری شود تا لختی بدانجا رفته برآساید
و هرگاه خواهد بوالا درگاه شتابد - و بهادر را به پرستاری انسرخدیو روانه کند - از دگرگونی
بسیچها و دل نوازی همراهان لختی درنگ رفت ٭

(چون نشستن در شاه‌کده بدرازی کشید - و برخی جدائی گزیدند - و آوازه آمدن
شاهزاده فرو نشست)[۴] ابهنگ خان را تبه‌سگالی در سر افتاد - شمشیرالملک پور میان خان را
(که پیشتر حکومت برار داشت) از زندان برآورده اعتبار افزود - و لشکری همراه ساخت
تا از دولت‌آباد بدان سرزمین درآید - و چون زد و زد سپاه دران آباد بوم است هرآینه
در فیروزی جنود پراگندگی راه یابد - بو که درین هنگام دستبرد توان نمود - چون از دیرباز
ازین ناسزا اندیشه آگهی داشت میرزا یوسف خان را با سپاه برار بچاره‌گری آن گذاشته بود
میرزا آسان برشمرده بشاد خواب نابروائی[۵] در شد - و از برونیت برار در آمد - و شگرف شورشی
برخاست - و بسا پاسداران آن ملک را پای از جا رفت - و گروهی[۶] نارسیده بغمخواری بنه و بار
رفتند - بیداری کارآگهان بسیج احمد نگر و منش بروئی بدگوهران و دیرگیری گفتار چاند بی‌بی
در سر افتاد - و دوازدهم روانه شد - و داوران هر سو را نزد خود برخواند - چون منزلی چند
سپرده آمد منتخب از هر جا باز گردیده باحمدنگر فراهم گشت - درین میان مژده فرو شدن
شمشیرخان نشاط آورد - میرزا یوسف خان ازان شورش به بیداری گرائید - و به تیزروی
از پی[۷] درآمد - و میرزا خان و میرزا لشکری و عادل خان و سندرداس و چندی دیگر را
پیشتر روانه ساخت - آن بدگوهر یارش ایلچپور داشت - پیش فرستادگان در رسیدند

---

(۲) نسخهٔ [ا] در یارش آن پارسا زن (۳) در [بعضی نسخه] از دوربینی و روشن‌اختری (۴) نسخهٔ [ب] چول خان - و نسخهٔ [ز] پتول خان (۵) نسخهٔ [ا] غفلت و ناپروائی (۶) نسخهٔ [ب] گروهی نارسیده بغمخواری بنه و بار رفتند (۷) نسخهٔ [ا] از پی آن بدگوهر ٭

برگرفتند - آسیمه سر گامِ سرعت برزد - و ایشان برهنمونیِ برخی بوم نشین عنان بازکشیدند و بارگاه بیست و هفتمِ آذر در منزلگاهِ او از هر سو به تیر در گرفتند - لختی آویزش رفت - ناگاه جان شکر تیرے بدو رسید - هنگامهٔ بدگوهران پراگندگی پذیرفت - و کوسِ شادیِ بلند آوازه گشت

بیست و هفتم همایون رایات نزدِ بهلسه[2] فرود آمد - میرزا رستم از اقطاع رسید - و بسجودِ قدسی آستان ناصیهٔ بختمندی برافروخت •

درینولا نگارندهٔ گرامی نامه از بسیجِ احمد نگر عنان باز گرفت - پنجمِ دی بمونگی پتن رسید - و میخواست آبِ گنگ گذاره شود - امرِ عالیِ شاهزاده سلطان دانیال پیهم رسید کارپژوهی او دلنشینِ دور و نزدیک - خواهش آنست که احمد نگر پیشِ ما گشایش یابد خویشتن را ازان آهنگ باز دارد - پس ازین در راه درنگ نخواهد رفت - نهم کشور خدا بر فرازِ بارگی برشد - و جهانے را شادی درگرفت - چند روز شکم پیچش بیازرد - و بر سکهپال چالش رفتے - بعنایتے که ایزد را بر جهانبان است نزدِ سجاولپور[3] تندرستی روی داد و نیایشگریها بجای آمد - درینولا تازه شورشے بفیروزیِ سپاه درافتاد - چون شاهزاده ببرهانپور رسید بهادرخان از قلعه فرود نیامد - و از سعادتِ ملازمت سر باز زد - بسیجِ مالشِ آن تبه سگال در سرگرفت - میرزا یوسف خان را (که آهنگِ پتن داشت) نزدِ خود برخواند - و از دیدِ آن دیگر مردم بدان سو روی نهادند - و بسیارے از راقمِ شگرفنامه برخصت جدائی گزیدند غنیم (که برخود میلرزید) ازین بیجا درنگ و پراگندگیِ سپاه چند بار شبخون آورد - و ناکام باز گردید - همواره بچراگاه دست درازی نمودے - رادمردان بآویزه دل برنهادند - و بشایستگی درآویختند - از ایزدی پاس و فیروزیِ پی در پی ناسپاسان بپراگندند - و ابهنگ خان نیایشگری و لابه گذاری فرا پیش گرفت - پانزدهمِ بهمن نزدِ اجین جشنِ قمری وزن شد و بهشت چیز آن فزون از اندازه را برسختند - بخشش را صلای عام در دادند - و گروها گروه مردم را کامِ دل برآمد - بیست و پنجم شکم رنجوریِ گیتی خداوند را لختے بیازرد - و پس از چهار روز به تندرستی گرائید - که و مه بسپاس گذاری برنشست - و نشاطِ انجمنها آراسته گشت •

چالش فرمودن گیهان خدیو بگشایش آسیر

بیست و نهم نزدِ اجین والا بارگاه برافراخته شد - سگالش آن بود که چندے در مالوه

---

(۲) در [چندنسخه] بهیلسه (۳) نسخهٔ [ز] شجاول پور •

شکار اندوخته آید - تا فیروزی سپاه بچستي و چالاکي دل بگشودن احمد نگر بر نهد
آگهي رسید (بهادرخان مرزبانِ خاندیس چشم[۲] بردژ استواري و بسامان فزوني انداخته
شاهزاده را ندید - و آهنگِ گشایش و مالش در سر دارد) فرمان شد همان یازشِ احمد نگر
فرا پیش گیرد - همانا ندیدنِ او از سرتابي نیست - و آن[۳] بسیچ دارد که نخست ما را کورنش
کند - ورنه بمغزِ کار رسیده بچاره گريِ آن همایون رایات نزدِ برهان پور برافراشته آید - آن
نونهالِ اقبال فرمان پذیرفته روانه[۴] شد - بهادرخان گزین پیشکش بر گذراند - و پورِ خود
کبیرخان را با برخی مردم بپرستاري همراه ساخت - از بارگاهِ خلافت نخست خواجه مودود
بنصیحتگري رفت - او چهار فیلِ نادرخور فرستاده در ندیدن نادرستي گفتار بر گذارد
سپس میرصدرِ جهان باندرز گوئي نامزد شد - پس پیشرو خان - آن دژ نشین از خرد غنودگي
بوارون سگالش افتاد - چون نیاکانِ او را بفرمانِ پذیري و خدمتگذاري روزگار بسر آمد شهریارِ
پایه شناس از دور بر نواخته ملک را بدو باز گذاشت - از بخت تیرگي بلشکرِ دکن نرفت
و شاهزادگان را ندید - جهان خدیو هربار لغزش را گزین محمل بر مي انگیخت - درینولا
(که همایون رایات نزدیک رسید - و پند سرائي در نگرفت) ناگزیر بمالشِ آن بد گوهر و بازستدنِ
ملک یازش رفت - از راهِ دیپالپور و دهار رو ببرهان پور آوردند - یازدهم اسفندارمذ سالباهن[۵] پورِ
مندي شیخ فرید بخشي بیگي هاشم بیگ قرابیگ قاضي حسن میرزا یوسف باز بهادر مقیم خان
بهادرخان تولک خان میرزا برخوردار الغ بیگ بدخشي رحیم هروي میرجلال قزل ابدال
علاء الدّین حسین بکرماجیت لکهمین سین بهنگن[۶] خان و برخي ساداتِ بارهه و بسیارے
راد مرد را بگرد گرفتنِ آسیر دستوري دادند - بیست و یکم فتح اللّه شربت دار در گذشت
درست خردِ پسندیده خدمت بود - از نیک پرستاري بپایهٔ امانت بر آمد - و از خود کامي
بباده پیمائي افتاد - او را بدکن فرستادند - بوکه دوريِ رنج دواى او بر سازد - از سعادت سرشتي
دست ازان باز کشید - و سخت رنجور شد - چندانکه پزشکان نومید گشتند - شهریارِ مهربان دل
او را نزدِ خود بر خواند - و بچاره گري لختي بهي یافت - بسیرِ مندو رفت - و ناگهاني
در گذشت - بیست و سیوم کنارِ نربده همایون نزول شد - بامدادان بآب باري نشاط اندوختند
بیست و ششم ازان رود بار گذشته در زمینِ بیجاگدهه بارگاهِ اقبال بر زدند - و نوروزي جشن
دریں فرخنده مرز عشرت آرند ٭

(۲) در[بعضی نسخه] نظر (۳) نسخهٔ [۱] و آهنچ دارد (۴) نسخهٔ [ب] پیشنو روانه شد (۵) نسخهٔ
[۱] ساس پور مندي - و نسخهٔ [ز] سالهن پور مندو (۶) نسخهٔ [۱] بهنگهن - و نسخهٔ [ز] بهنکین

آغاز سال چهل و پنجم آلهي از جلوس مقدس شاهنشاهي
يعني سال آذر از دور چهارم

شب دوشنبه چهارم رمضان سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هلالي پس از هشت ساعت و چهل دقيقه[۲] خورشيد گيهان افروز بحمل پرتو انداخت - و نهم سال از چهارم دور فرخي نويد آورد - جهان از دم بهار و نسيم صُبحگاهي[۳] برنائي نشاط در سر گرفت - و ايزدي سپاس را روز بازار ديگر شد - كه سپهر نيرنگ ساز را هرزمان تازه گردشے دهد - و زمينيان را نو نو طرازے[۴] برسازد - كوته نگهي نقش آرائي يكبار نه بيند - و نمودار هربار را نو پندارد - نے نے رنگ چندگي را نمايشے بيش نيست - شگرفكاري تقدير يكے را هزار نمايد - و بگوناگون روش چهرۂ برگشايد * نظم *

آن دل كه ز نور شوق اكبر مي تافت　　چو شمع انور مي تافت

چون نيک نگاه كرد يک حضرت　　بنوع ديگر مي تافت

شهريار والا دانش لختے دل بآرايش نهاد - و كمال يكرنگي بهار از خزان بار شناخته بميزباني نو رسيدگان برنشست - و چون يورش فرا پيش بود بصوري پيرايه كمتر پرداختند پنجم فروردين كوچ شد - ليكن (چون بسيارے در باز داشت گيتي خداوند بر ميكوشيدند) نزد كرگانو بيجاگذهه درنگ رفت - دهم فروردين راقم نگارين نامه دران سرزمين بسجود قدسي آستان ناصيۀ بختمندي برافروخت - و از شاهنشاهي ديدار كام دل برگرفت - چون شاهزاده از برهانپور سرگذشت فرمان والا رسيد كه سپاه را بميرزا شاهرخ سپرده رو بدرگاه نهد دل بپرواز آمد - و شگرف شادي درگرفت - نزد ميرزا رفته انجمن برساخت - و فرمان برخواند چون از روارو مردم ببرهانپور لختے پراگندگي راه يافته بود ميرزا با سران لشكر سر باز زد و عرض داشتند كه آرامش اين آشوبگاه يارايي ما برنتابد - با دلے پژمان[۵] به بنگاه بار گرديد و بانتظار برنشست - (چون چندے برگذشت - و روزگار برآراميد - و شاهزاده نزديک تر شد) ميرزا شاهرخ و مير مرتضي و خواجه ابوالحسن و ديگر كارآگهان يتاقداري اردو برخود گرفتند - خزانه و توپخانه و ديگر كالا سپرد - و بفرمايش والا فيل خانه همراه گرفت دوازدهم اسفندارمذ روانه شد - هفدهم نزد آهوبره[۶] شاهزاده را دريافت - و سه روز نگاهداشتند

---

(۲) نسخۀ [ا] انه دقيقه (۳) در [بعضي نسخه] صبح (۴) نسخۀ [ا] طورے (۵) نسخۀ [ب] اريان (۶) نسخۀ [ا] راهوره - و نسخۀ [ز] راهوبره *